



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میترا

فصلنامه علمی-پژوهشی و سبک زندگی

سال چهارم، شماره ۳۳
مهر ۱۳۹۳

۶۷



وزیر کی‌خانی، صبح در قرآن
دکتر علی‌اکبر پورعلی به کلیه دستارانی
مستفادان در بیخ (۳)

نور علی، المدیحه

مداخله آل‌البیت در توسعه‌ی شبکه‌ی همکاری و المدیحه‌ی المنوره

آشنایی بیشتر با کتاب «سلفیه»

نوشته‌ی شریاره‌ی نور کرم

انتشار و ترجمه‌ی شما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۶۷
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	اسرار و معارف حج
۱۱	ویژگی های حج در قرآن
۳۷	تاریخ و رجال
۳۷	نگاهی تاریخی به تقیّه مداراتی
۶۱	خفتگان در بقیع (۳)
۸۲	اماکن و آثار
۸۲	تعریف المدینه
۱۱۷	از نگاهی دیگر
۱۱۷	مدخل آل‌بیت
۱۱۷	موسوعه مکه المکرمه و المدینه المنوره
۱۴۷	آشنایی بیشتر با مکتب سلفیه
۱۶۲	گفتاری درباره تبرک
۱۷۹	اخبار و گزارش ها
۱۷۹	خبرهایی از حج و ...
۲۰۴	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۶۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰-۵۴۵۰۰
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س ۹م ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

اسرار و معارف حج

ویژگی های حج در قرآن

ص: ۶

ناصر شکریان

مقدمه

قرآن- معجزه جاودان الهی- چشمه جوشانی است که هرگز خشک نمی‌گردد. دریای بی‌کرانی که به عمقش نمی‌توان رسید. (۱)
سفره گسترده‌ای که هر کس به اندازه ظرفیتش و به میزان تشنگی‌اش از آن بهره می‌گیرد. (۲)

کتاب عزیزی که در فتنه‌ها باید به آن پناه برد (۳) و در ارزیابی آرا و نظریات و تمایلات باید آن را محور قرار داد.

کتاب جاودانی که پا به پای زمان، جریان دارد. شگفتی‌های آن هرگز تمام شدنی نیست و نوآوری‌های آن تا ابد به کهنگی نمی‌گراید (۴) و تا روز قیامت کلامی است تازه و نزد هر فرد، شاداب و زنده خواهد بود. آهنگ نغمه‌های فرح بخش آن در هر زمان سخن تازه‌ای دارد و تشنگان را سیراب می‌نماید؛ (۵) اما هرگز از آن سیراب نمی‌گردند؛ (۶) دارویی که هیچ دردی با او باقی نمی‌ماند؛ نوری که هیچ ظلمتی با او جمع نمی‌شود. (۷) در عظمت قرآن همین بس که کلامی است از خداوند بزرگ و تراوشی است از علم بی‌انتهای او که هرگز فکر محدود بشر نمی‌تواند به همه اسرار و گنجینه‌های نهفته در آن دست پیدا کند. توگویی قرآن اقیانوس ژرفی است که هرچه بررسی و تحقیق بیشتر، رموز و اسرار آن متجلی‌تر می‌گردد.

از گنجینه‌های نهفته در کلام الهی، مراسم باشکوه حج است که هر چه بررسی و تحقیق در اطراف آن بیشتر گردد، معارف و رموز و اسرار آن آشکارتر می‌شود.

حضرت امام خمینی (رحمة الله) احیاگر حج ابراهیمی در پیامی به حجاج بیت الحرام فرمود: «اندیشمندان و غواصان و درد آشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند ... از صدف این دریا، گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد سیراب خواهند گشت.» (۸)

پیامبر گرامی اسلام در یک بیان نورانی، حج را عصاره اسلام و معادل شریعت دانسته است؛ چنان که وارد است:

«والخامسة الحج و هی الشریعة» (۹)

همچنان که مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف خصال، ضمن اشاره به این روایت فرمود: «

قد جاء فی تعلیل الرسول للحج ضمن تعلیله لسائر الفرائض بانه معادل لتمام الشریعة

» (۱۰)

پس حج نمونه و مدل کوچکی از اسلام بزرگ است. گویا خداوند متعال اراده نمود که اسلام را در همه ابعادش در یک عبادت جای دهد تا حاجی کل اسلام را یک باره تجربه نماید.

مرحوم صاحب جواهر در دائره المعارف فقهی شیعه، حج را این گونه تعریف نموده است:

«هو من أعظم شعار الإسلام، وأفضل ما يتقرب به الأنام إلى الملك العلام ... فهو حينئذ رياضه نفسانية و طاعة مالية، و عبادة بدنية، قولیه و فعلیه، و وجودیه و عدمیه، و هذا الجمع من خواص الحج من العبادات التي ليس فيها أجمع من الصلاة، و هي لم تجتمع فيها ما اجتمع في الحج من فنون الطاعات ...

وعلى كل حال فللحج أسرار و فوائد لا يمكن إحصاؤها.

سپس فرمود: «

وَأَنَّ الْحَجَّ الْمَبْرُورَ لَا يُعَدُّ لَهُ شَيْءٌ؛ (۱۱) «هیچ چیز با حج برابری نمی‌کند.» سخن گفتن و قلم زدن درباره فریضه‌ای که آیین تمام نمای اسلام و جلوه گاه شریعت است، کاری بس دشوار بلکه تمام نشدنی است؛ هم‌چنان که رییس مذهب شیعه، حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) در پاسخ پرسش زراره- که پرسید: یا بن رسول الله چند سال است از شما درباره حج می‌پرسم، شما پاسخ می‌فرمایید؟- فرمود: ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال پیش از آدم به سوی آن حج گزارده می‌شود، آیا می‌شود مسائل آن در عرض چهل سال پایان پذیرد؟! (۱۲)

- ۱- قال علی ۷: «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ ... وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسِيْرُونَ وَ عُيُونٌ لَا يَنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَمَاهِلٌ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ». رک: شرح نهج البلاغه، عبده، ج ۲
- ۲- «أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَا أُدْبِتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» .. رک: میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۴
- ۳- «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ».
- ۴- «ظَاهِرُهُ أَيْقُنْ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ... لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي غَرَائِبُهُ ...»- چنانکه از امام رضا ۷ سؤال شد: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَالِدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...» رک: تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸
- ۵- علی ۷ در وصف قرآن فرمود: «جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ ... وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ». ر. ک: میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۶
- ۶- قال رسول الله ص: «ولا يشع منه علماؤه» میزان الحکمه، مج ۸، ص ۶۵
- ۷- علی ۷ در وصف قرآن فرمود: «جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ ... وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ» رک: میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۶
- ۸- حج در کلام و پیام امام خمینی، ص ۷۱
- ۹- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶
- ۱۰- خصال، ج ۲، ص ۴۴۷
- ۱۱- جواهر الکلام، ج ۱۷، صص ۲۱۸-۲۱۴
- ۱۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲

ص: ۷

اما از باب

«ما لا یدرک کله لا یترک کله»

نوشته‌ای که در پیش رو دارید با بضاعت اندک در اهمیت حج تدوین شده و کوششی است اندک در جهت آشنا نمودن زائران خانه خدا با حج ابراهیمی، تا با آگاهی بیشتر در مراسم حج شرکت نمایند و این فرصت استثنایی را با انجام مراسم تشریفاتی و بی‌روح از دست ندهند. امید است مقبول در گاه حق واقع شود.

فصل اول: ویژگی‌ها و تأکیدها در چگونگی بیان تشریح حج

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. (۱)

حج از واجبات الهی است که در تمام ایام عمر یک‌بار با شرایطی ویژه واجب می‌شود و این آیه از آیاتی است که دلالت بر وجوب حج دارد؛ اما چگونگی بیان وجوب حج در این آیه کریمه، به گونه‌ای است که در هیچ یک از واجبات دیگر به چشم نمی‌خورد. بیان وجوب حج در این آیه، مانند بیان وجوب نماز و زکات نیست، بلکه به منزله میثاق و عهد الهی است که بر گردن همه انسان‌ها گذاشته شده است؛ از این رو تعبیر وجوب حج به سیاق خطاب امری، آن‌گونه که در مورد سایر عبادات بیان شده، نیست بلکه در قالب میثاق و عهد مخصوص الهی با اسم جلاله، در حالی که مقدم بر متعلق خود گردیده، بیان شده است - که در هیچ یک از عبادات دیگر نمونه ندارد - چنان که امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«... وَاعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَ لَمْ يَخْصُهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ بِالْإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

«(۲)

پس حج، پیمان و عهدی است میان خداوند و بندگان او، هر طور که شده باید از عهده آن برآیند و به هیچ وجه از انسان‌های مستطیع ساقط نمی‌شود؛ به طوری که این عهد و میثاق با مرگ هم ساقط شدنی نیست و اگر خودش معذور شد، باید نایب بگیرد. مطلب قابل توجه دیگر در این آیه، این است که: به جای

لَمْ يَحِجَّ

«یا»

مَنْ تَرَكَ الْحَجَّ

«از کلمه کفر استفاده شده و بدین طریق ترک حج مساوی با کفر عملی معرفی گردیده است؛ این در حالی است که چنین تعبیری در مورد هیچ ترک واجبی در آیات قرآن نمونه ندارد. (۳)

علاوه بر این، ذکر استغنا - که دلالت بر نهایت خشم خداوند و خذلان تارکین حج دارد - با ضمیمه تأکید «إِنَّ» و اسم ظاهر «الله» به جای ضمیر و تعبیر «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» به جای

إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْهُمْ

«- که نوعی تعمیم را می‌رساند - همه این‌ها اهمیت و جایگاه ویژه حج را می‌رساند.

چنان که استفاده از جمله خبری برای تشریح وجوب حج، به جای صیغه امری، (۴) به خصوص به صورت جمله اسمیه (۵) آن هم با تقدم خبری که اسم ذات است، در قالب

لِفُلَانٍ عَلَيَّ كَذَا

« که به قول بعضی از مفسران، از بلیغ‌ترین الفاظ در افاده وجوب است، (۶) به انضمام این که در تشریح حج ابتدا فرمود: عَلَيَّ النَّاسِ

سپس آن را تخصیص به مستطیع زد، که نوعی توضیح و تفصیل بعد از ابهام و اجماع، آن‌هم در قالب بدل، (۷) توجه به همه این نکات، شدت اهتمام قرآن نسبت به امر حج را اثبات می‌کند که در هیچ یک از عبادات دیگر سابقه ندارد. (۸)

جالب توجه این که همه این نکات در ضمن یک آیه به کار برده شده. در ضمن، از تقدم خبر (الله) بر مبتدأ (حج البیت)، حصر استفاده می‌شود؛ یعنی فقط برای خدا انجام پذیرد.

فصل دوم: جامعیت حج و گستردگی ابعاد آن

۱- آل عمران: ۹۷

۲- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۵

۳- در فرهنگ قرآن، تنها به منکر خدا و اصول دین کافر اطلاق نشده است، بلکه در سه مورد دیگر هم کفر اطلاق شده است: تارک حج، رباخواران، ساحران- بقره: ۱۰۲ و ۲۷۵

۴- بسیاری از اصولی‌ها معتقدند که جمله خبری در دلالت بر وجوب تأکید بیشتر از صیغه امر دارد.

۵- جمله اسمیه از نظر علمای «معانی و بیان» دلالت بر دوام و ثبات دارد.

۶- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۷۴

۷- بدل در حکم تکرار مبدل شده است و این نوعی تأکید را می‌رساند.

۸- اکثر این نکات از کتب تفسیری: صافی، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ روح المعانی، ج ۴، صص ۱۳ و ۱۴؛ تفسیر کبیر، ج ۸، صص ۱۶۵ و ۱۶۶؛ تفسیر فرقان، ج ۴، ص ۲۷۳

ص: ۸

از چیزهایی که دلالت بر اهمیت فوق‌العاده و منحصر به فرد حج دارد، وجود ابعاد مختلف و منافع وسیع و احیاناً متضاد حج است که این چنین وسعت و گستردگی در هیچ یک از عبادات دیده نمی‌شود و این از مختصات حج است.

خداوند متعال در خطاب به حضرت ابراهیم (ع) فرمود: مردم را دعوت به حج نمایند تا منافع خود را در آن بیابید؛ أَذِّنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ. (۱)

عمومیت و گستردگی حج از اطلاق منافع و تکثیر آن- که دلالت بر تکثیر منافع یا تنوع منافع دارد- استظهار می‌شود که مفسران با تعبیرهای گوناگون به این وسعت اشاره کرده‌اند. بعضی گفته‌اند: «نوعی منافع دینی و دنیوی است که در هیچ یک از عبادات دیگر به چشم نمی‌خورد». (۲) برخی دیگر نوشته‌اند: «حج محلّ تلاقی تمام دنیا و آخرت مسلمانان است». (۳) و گروه دیگر گفته‌اند: در آیه مبارکه، «منافعهم» و یا «المنافع» به کار برده نشده تا تصور نوعی خاص از منافع به ذهن تداعی نکند. (۴) هم‌چنان که مرحوم صاحب جواهر در این باره فرمود:

» -

الحجّ ... ریاضة نفسانیة و طاعة مائیة، و عبادة بدنیة، قولیة و فعلیة، و وجودیة و عدمیة ...

- و هذا الجمع من خواص الحجّ من العبادات التي ليس فيها أجمع من الصلاة، و هي لم تجتمع فيها ما اجتمع في الحج من فنون الطاعات

- و علی کلّ حال فللحج أسرار و فوائد لا يمكن إحصاؤها

». (۵)

همچنین مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای در این زمینه فرمود:

«فریضه حج از جمله تکالیف نادری است که در آن، ابعاد متعدد و متنوع مربوط به زندگی فرد و سلوک جمعی به شکل با شکوه و دارای تأثیر عمیق در تن و جان و اندیشه و نیز در منش و روش آدمی گنجانده شده و درست گزاردن آن می‌تواند او را به توفیقات بزرگی در همه عرصه‌های مادی و معنوی نایل سازد». (۶)

پس حج در میان عبادات الهی از همه باشکوه‌تر و گسترده‌تر و دارای ابعاد گوناگون است که در هیچ عبادت دیگر در یک جا جمع نشده است. بنابراین اگر بخواهیم جان و روح ما تصفیه شود، اگر بخواهیم صحنه مرگ و معاد در جان ما ریشه بدواند، و فرهنگ غنی اسلام در جوامع مسلمین تقویت یا احیا شود و هر گونه ریشه فرهنگ استعماری و وابستگی از جوامع مسلمین زدوده و به جای تفرقه و نفاق بذر اتحاد کاشته شود، اگر بخواهیم بنیه اقتصادی کشورهای اسلامی تقویت گردد و استقلال و حاکمیت و حریت و حمیت دینی عینیت یابد، اگر بخواهیم به فریادهای مظلومانه پاسخ داده شود و از مشکلات سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یک دیگر آگاه و در رفع آن تلاش شود و در یک کلمه اگر بخواهیم دین و دنیای ما استوار بماند بهترین موقعیت موسم حج است؛ چنانکه نبی مکرم اسلام فرمود: «

مَنْ أَرَادَ دُنْيَا وَ آخِرَ فَلْيُؤَمِّمْ هَذَا الْبَيْتَ

». (۷)

فصل سوم: حج دعوت همگانی- فراخوان عمومی

أَذِّنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ (۸)

همه فریاض و واجبات اسلامی متوجه مؤمنین است، چنان که در مورد روزه فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ. (۹)

یا درباره نماز فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ (۱۰)

اما امتیازات حج این است که متوجه عموم مردم است؛ یعنی حج مثل نماز و روزه و ... نیست که متوجه مؤمنان فقط باشد، بلکه همچون پرستش خدا، یک اعلان عمومی است:

يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ. (۱۱)

۱- حج: ۲۸

۲- تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۷؛ کشف، ج ۳، ص ۱۵۲

۳- سید قطب فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۱۸

۴- الفرقان، ج ۱۷، ص ۶۵

۵- جواهر الکلام، ج ۱۷، صص ۲۱۴ و ۲۱۸

۶- گزیده‌ای از پیام مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به نمایندگی جناب آقای محمدی ری شهری.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸

۸- حج: ۲۷

۹- بقره: ۱۸۳

۱۰- مائده: ۶

۱۱- بقره: ۲۱

ص: ۹

چنان که حضرت ابراهیم (ع) بعد از بازسازی کعبه مأمور شد که اعلان عمومی در میان مردم بنماید و **أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ** سر دهد. (۱)

هم چنان که وجوب و تشریح حج هم متوجه ناس و مردم است (

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

(۲) تا آنجا که بعضی از مفسرین در توضیح این آیه گفته‌اند، به جای (

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

.) به کار برده شده (۳) تا اشعار به علیت وجوب حج داشته باشد که «هو کونهم ناساً» (۴) چنان که قبل از این جمله هم فرمود: (

وَهُدَىٰ لِلْعَالَمِينَ

.) و ظاهراً به خاطر همین عمومیت بوده که وقتی این آیه مبارکه نازل شد، پیامبر مکرم اسلام سران کسانی که معتقد به مبدأ بودند- یهود- نصاری- مجوس- صابئی- مشرکین و مسلمین- را جمع نمود و این آیه را بر آنها تلاوت کرد و فرمود خداوند حج را بر شما واجب نموده است. شاهد دیگر بر عمومیت حج، این است که خداوند متعال اصل و بنای کعبه را برای مردم قرار داده است:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ. (۵)

و برای تأکید بیشتر فرمود: **جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ** و.... (۶)

از سوی دیگر در بیان فواید و آثار حج بازتکیه بر ناس شده است:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ.

أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ... لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ.

بلکه امام رضا (ع) در این زمینه فرمود: «

وَمَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ ... وَ مَنَفَعُهُ مَنْ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يَحُجُّ وَ مَنْ لَا يَحُجُّ

» (۷).

یعنی خیرات و برکات حج نه تنها شامل زائران، بلکه شامل همه مردم است؛ چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده‌اند و چه آنان که حضور نیافته‌اند.

بنابراین، حج یک امر عمومی است و منافع و آثار و فواید آن اختصاص به گروه خاصی ندارد و همه مردم نسبت به آن یکسان‌اند:

جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ. (۸)

هم چنانکه کعبه ملک هیچ کسی نیست، بلکه خانه آزاد خداست و همه مردم در آنجا یکسان‌اند، گویا منزل خود آنهاست از این رو، می‌توانند نماز را در آنجا تمام بخوانند و هیچ کس هم حق جلوگیری از ورود کسی را ندارد: **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ** مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. (۹)

پس، از آیه **الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُدِقُهُ** مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ دو نتیجه گرفته می‌شود:

حرم متعلق به همه است مختص گروه و مذهب خاصی نیست.

تقدم عاکف (۱۰) بر بادی (۱۱) توجیهی ندارد، پس کسی حق ندارد عبادت مسلمین را در چارچوب یک مذهب منحصر نماید و

عقاید دیگر مذاهب مسلمین را محدود سازد و آزادی عمل در عبادت را از آنها سلب کند، چنان که حضرت امام خمینی (رحمه

الله) در این زمینه فرمود:

«هیچ شخصی و رژیمی و طایفه‌ای حق تقدم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرانشینان و خانه بدوشان با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولت مردان در آن یکسان‌اند. این بیت معظم برای ناس بنا شده است.» (۱۲)

فصل چهارم: ویژگی حج از جهت مکان

۱- حج: ۲۷

۲- آل عمران: ۹۷

۳- در اصطلاح وضع الظاهر موضع المضممر گفته می‌شود که فوایدی در کتب معانی بیان برای آن ذکر شده است.

۴- روح المعانی، ج ۴، ص ۱۳

۵- آل عمران: ۹۶

۶- حج: ۲۵

۷- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲

۸- حج: ۲۵

۹- حج: ۲۵

۱۰- عاکف کسی است که در مکه اقامت گزیده است.

۱۱- بادی کسی است که برای به جا آوردن حج به مکه آمده است و از اهالی مکه محسوب نمی‌شود؛ چنان که علی ۷ در این

زمینه فرمود: «فَالْعَاكِفُ مُقِيمٌ بَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ»، نهج البلاغه، نامه ۶۷

۱۲- حج در کلام و پیام امام خمینی ۱ ص ۱۴

ص: ۱۰

فریضه حج از جهت مکان برگزاری، دارای ویژگی‌های خاصی است که در هیچ یک از عبادات دیگر وجود ندارد و آن ویژگی‌ها عبارتند از:

(الف) نخستین معبد و با ارزش‌ترین مکان در روی کره زمین؛

(ب) خانه خدا؛

(ج) کانون توحید؛

(د) تجلی‌گاه نشانه‌های روشن الهی؛

(ه) منطقه امن بین الملل؛

(د) پناهگاه عمومی.

(الف) نخستین معبد و با ارزش‌ترین مکان در روی زمین؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. (۱)

قرآن کریم کعبه را به عنوان نخستین خانه توحید و با سابقه‌ترین معبد عمومی در روی کره زمین معرفی نمود. هیچ معبدی پیش از کعبه مرکز عبادت خدا نبوده است و کعبه به خاطر سابقه‌اش بر بیت المقدس ترجیح یافت و قبله جهانیان گردید و خداوند این سابقه را به عنوان مزیتی در پاسخ ایراد و طعن یهود در تغییر قبله ذکر می‌نماید؛ بر اساس شأن نزولی که در کتب تفسیری فریقین در ذیل آیه مبارکه نقل شده، یهودی‌ها در برابر تغییر قبله، عکس العمل نشان دادند و گفتند: «

إِنَّ بَيْتَ الْمَقْدِسِ أَفْضَلُ مِنَ الْكَعْبَةِ وَأَحَقُّ بِالِاسْتِقْبَالِ، وَذَلِكَ لِأَنَّهُ وَضِعَ قَبْلَ الْكَعْبَةِ وَهُوَ أَرْضَ الْمُحَشَّرِ، وَقَبْلَهُ جَمَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ». (۲)

در پاسخ به این ایراد، آیه مذکور نازل شد که کعبه به خاطر سابقه‌اش تقدم بر بیت المقدس دارد و قبل از کعبه هیچ معبدی در روی زمین وجود نداشت و الا اولیت این آیه باطل خواهد شد، و به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی ظاهر اطلاق آیه این است که کعبه اولین مسجد جهانی است که هیچ پیامبری غیر از کعبه قبله نداشته است، از آنجا که طبق آیات ۳۱ و ۵۸ و ۵۹ مریم، همه انبیا سجده می‌کردند و نماز داشتند ناچار به سمتی بوده، اگر بگوییم قبله غیر از کعبه بوده با اطلاق آیه سازگاری ندارد. (۳)

مراد از اولیت

اقوال و توجیهاات مختلفی نقل شده است: أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛ «

هو أول مسجد وضع للعبادة في الأرض»؛ «هو أول بيت ظهر على وجه الماء عند خلق السماء والأرض»؛ «أول بيت بناه آدم في الأرض».

و اولیت در فضل و شرف؛ (۴) قدر متیقن از اولیت، با عنایت به سیاق آیه و اطلاق آن و بعضی روایات، اولیت در معبد عمومی و فضل و شرف خواهد بود، چراکه:

اولاً: این آیه هم چنان که اشاره شد در پاسخ به اعتراض یهود در مورد تغییر قبله نازل شد، از آنجا که در اعتراض آن‌ها، هم سبقت زمانی و هم فضل و شرف برای بیت المقدس ذکر شده بود، این آیه هم که در پاسخ آنها است لاقلاً هر دو را در بر خواهد داشت. ثانیاً: با عنایت به این که سیاق در بیان مزایای بیت الله است، پس مقصود اصلی از ذکر اولیت بیان فضیلت است و از آن جا که صرف قدمت تاریخی دلیل بر فضیلت چیزی نمی‌شود و نفاست و قداست به ارمغان نمی‌آورد، پس یک چیز دیگر هم باید در کنار این قدمت تاریخی باشد تا باعث ارزش شود و آن در این جا معبد بودن است؛ چنان که غالب مفسران، اعم از خاصه و عامه، در تفسیر وُضِعَ لِلنَّاسِ گفته‌اند مراد وضع بیت برای عبادت مردم است؛ (۵) زیرا که وُضِعَ لِلنَّاسِ در مورد کعبه معانی غیر از این نخواهد داشت. مؤید آن، روایتی است از علی (ع) در فرموده است:

«... ولکنه کان أول بیت وضع لعباده الله» (۶)

۱- آل عمران: ۹۶

۲- تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۵۱ و مجمع البیان ذیل آیه با تفاوتی مختصر.

۳- میقات حج، شماره ۴

۴- کشف، ج ۱، ص ۳۸۶؛ تفسیر کبیر، ج ۸، صص ۱۵۳ و ۱۵۴

۵- المیزان؛ روح المعانی؛ کشف؛ صافی، تفسیر کبیر، ذیل آیه.

۶- در المنثور، ج ۲، ص ۲۶۵

ص: ۱۱

شاهد دیگر اطلاق کلمه عتیق بر بیت الله (۱) است. عتیق در لغت به چیزی گویند که هم قدمت تاریخی دارد و هم از قداست برخوردار است. (۲) از این رو، به چیزی که یکی از این دو را نداشته باشد عتیق اطلاق نمی‌گردد.

پس کعبه با سابقه‌ترین معبد و با ارزش‌ترین مکان، در روی زمین است؛ جایی که از سالیان بسیار دور انبیا و اولیا و بندگان خدا در آنجا به عبادت خدا مشغول بوده‌اند و آن فضا را با عبادت خود معطر و منور و قداست بخشیدند؛ مکان مقدسی که واضع آن خداوند متعال است، چون که در جمله «

وضع للناس

« نایب فاعل مردم قرار داده شده است، پس واضع کسی غیر از مردم خواهد بود.

(ب) خانه خدا

در بحث قبل اثبات شد که کعبه اولین معبد عمومی در روی زمین و با ارزش‌ترین مکان است؛ اما مشخص نگردید که این خانه متعلق به کیست. در این بخش با استناد به آیات الهی استنباط خواهد شد که کعبه خانه خداست: وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي ... (۳) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي ... (۴)

در عظمت این خانه همین بس که خود خداوند متعال در این دو آیه آن را مبارک، به خودش نسبت داد و این تنها خانه‌ای است که به خداوند اسناد داده شده و در جای دیگری حضرت ابراهیم (ع) این خانه را به خداوند منان نسبت داد؛ رَبَّنَا إِنِّي أَشْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ. (۵)

از آنجایی که عظمت و عزت خداوند قابل تصور نیست، خانه‌ای را که خود خدا به خودش نسبت داد هم قابل تصور نخواهد بود از این رو دو تن از بهترین بندگان خود- یعنی ابراهیم و اسماعیل- را مأمور تطهیر آن کرد؛ چرا که این خانه متعلق به اوست هر کسی نمی‌تواند آن را تطهیر کند؛ چنان که مشرکین به احترام این خانه حق ورود در آن، بلکه نزدیک شدن به آن را ندارند: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ. (۶)

بلکه مسلمانان و مؤمنان هم بدون جواز عبور و لباس احرام و رمز مخصوص حق ورود ندارند و اگر به اشتباه عبور کردند باید برگردند. اگر به موسی خطاب شد: فَمَا خَلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۷)؛ «ای موسی این سرزمین مقدس طوی است، کفش‌هایت را درآور.»

اما زائر خانه خدا هنوز به وادی مقدس (کعبه) نرسیده، بلکه فرسنگ‌ها مانده، باید کفش و کلاه و ... را در آورد؛ زیرا خانه، خانه خداست و به خاطر همین خانه است که منطقه حرم، امن الهی و مقدس و محترم شمرده شده که شامل شهر مکه و بخشی از اطراف آن می‌گردد و دارای احکام و خصائص ویژه‌ای شده است.

پس کعبه خانه (۸) خداست و سفر حج حرکت به سوی بیت الله است. از این رو هر کس در رو روی کره زمین بخواهد به زیارت خانه خدا برود، باید آهنگ حج کند و از آنجا که سفر حج الی الله است، هر کس بخواهد صاحبخانه را با چشم دل ببیند، باید از نزدیک مهمان او شود؛ مگر می‌شود کسی به مهمانی برود، آن هم مهمانی چند روزه و بر سر سفره اکرام او بنشیند، اما وجود میزبان را احساس نکند و با چشم دل نبیند؛ هم چنان که حسین بن علی (ع) در دعای عرفه فرمود: «

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ

«ج) کانون توحید

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۹)

از وقوع نکره در سیاق نهی- که مفید عموم است- برداشت می‌شود که جایگاه کعبه بر توحید صرف بنا شده است که هیچ نوع

شرکی؛ اعم از شرک جلی و خفی در آن مکان نباید راه داده شود و از سوی دیگر با توجه به این که کلمه «أن» در «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي» آن مفسره است؛ یعنی این جمله، تفسیر تَبَوُّهُ

۱- وَ لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، ح ۲۹

۲- مقایس اللغه.

۳- بقره: ۱۲۵

۴- حج: ۲۶

۵- ابراهیم: ۳۷

۶- توبه: ۲۸

۷- طه: ۱۳

۸- این اضافه، اضافه تشریفیه است؛ یعنی: برای بیان شرافت و فضیلت کعبه به خدا نسبت داده شده است، مثل: شهرالله و کتاب الله، و الّما خداوند منزّه از صفات اجسام است و از طرف دیگر این نهایت لطف خداوند به بندگانش است که نقطه‌ای را معین کند و به خودش نسبت داده و بندگان خود را دعوت کند تا از نزدیک میهمان او شوند و آنها را مورد اکرام قرار دهد؛ چنان که مولی علی ۷ فرمود:

«الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَفَدَّ اللَّهُ وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ وَفَدَّهُ وَ يَحْبُوهُ بِالْمَغْفِرَةِ». بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۸

۹- حج: ۲۶

ص: ۱۲

می‌باشد، فهمیده می‌شود که هدف از جای دادن ابراهیم در این مکان، برای این بود که تنها خدا پرستیده شود و هیچ چیزی شریک او قرار نگیرد. پس هدف از تَبَوُّه (جا دادن ابراهیم) این نبود که این مکان، محل سکونت او شود. در دنباله این آیه، به هدف دیگری برای تَبَوُّه ابراهیم (ع) اشاره می‌کند و می‌فرماید: وَطَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ...؛ یعنی نه تنها ابراهیم، هیچ چیز را در این مکان نباید شریک او قرار دهد، بلکه باید برای زائران و طواف کنندگان کانون توحید احداث نماید و از هرگونه مظاهر شرک و کفر و هر چه شائبه غیر می‌رود پاکسازی نماید، تا بندگان او در کنار خانه‌اش فقط به او ببندیشند و او را عبادت کنند و درس توحید بیاموزند.

پس در این آیه کریمه دو چیز هدف تَبَوُّه ابراهیم (ع) در کنار خانه خدا قرار داده شد، یکی نفی و دیگری اثبات، اولی مربوط به شخص ابراهیم (ع) است که هدف از اسکان او این است که هرگز به او شرک نرزد و اساس خانه را بر توحید استوار کند و بعد از این که خودش موحد شد، باید این خانه را طوری پایه‌گذاری کند که خالی از هرگونه شائبه شرک و کفر باشد تا دیگران هم فقط او را عبادت کنند. شاهد دیگر بر این که این مکان کانون توحید است، استعمال ضمیر متکلم وحده (بی-بیتی) در دو جای این آیه آمده است؛ یعنی خداوند با ضمیر متکلم وحده به خودش نسبت داد (یعنی خانه خداست). پس تنها باید خدا پرستیده شود و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، بیت را به خود نسبت داد تا بفهماند که این خانه مخصوص عبادت من است نه چیز دیگر. (۱)

و به تعبیر بعضی از مفسران: »

إِضَافَةُ الْبَيْتِ إِلَى نَفْسِهِ، يَعْنِي لَا يَلِيقُ أَنْ يَعْبُدَ فِيهِ غَيْرَهُ

« (۲)

و احتمالاً نام گذاری کعبه به «بیت عتیق»، (۳) اشاره به همین مطلب باشد که این خانه آزاد است و کسانی صلاحیت طواف و عبادت به گرد بیت عتیق را دارند که از بند عبودیت غیر خدا آزاد شوند و فقط سر به آستان خدا فرود آورند. (۴)

مؤید دیگر، تکرار »

لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْك

« در تلبیه می‌باشد؛ یعنی از آنجا که حاجی قصد ورود به سرزمین توحید و تجلیگاه توحید دارد، از اول باید اساس کار خود را بر توحید و نفی غیر بنا کند؛ همچنان که شاید وجه استحباب ورود به مسجد الحرام از باب بنی شیبه- محل دفن بت هبل در فتح مکه- برای همین جهت باشد که این خانه از آنجا که کانون توحید است، ابتدا باید غیر خدا را لگدمال کرد و سپس وارد آن شد.

(د) تجلی‌گاه نشانه‌های الهی

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (۵)

در این خانه نشانه‌های روشن الهی از توحید و معنویت و نبوت و امامت و ایثارگری‌ها و زندگی سراسر مبارزه حضرت ابراهیم (ع) به چشم می‌خورد که قدم به قدم آن، یادآور آیات و نشانه‌های فراوان الهی است که هر کس بخواهد این آیات را ببیند، باید آهنگ این خانه کند و از طرف دیگر باید بکوشد این آیات را در جان خود ببیند و همچون هاجر بعد از سعی و تلاش، به چشمه‌ای دست یابد.

مراد از آیاتِ بَيِّنَاتٍ (۶) چیست؟

مفسران در تفسیر «آیات بینات» اختلاف دارند: گروهی، در تعیین مصادیق آیات بینات نظریاتی داده‌اند که خیلی مهم نیست؛ زیرا از قبیل بیان مصادیق است و هر مفسری بعضی از مصادیق آن را ذکر کرده و ادعای انحصار آن را هم ندارد. گروه دیگر، نظریاتی در موارد آیات بینات دارند، مواردی که در آیه کریمه آمده، و آن سه قول است:

بعضی از مفسران گفته‌اند: در این آیه، تنها یکی از آیات بینات، که مقام ابراهیم (ع) باشد، ذکر شده است؛ اما از آنجا که آیات جمع و مقام ابراهیم مفرد آورده شده، چند توجیه آورده‌اند:

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸

۲- المنار، ج ۱، ص ۴۶۶

۳- وَ لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ - ثم محلها الى البيت العتيق، حج ۲۹ و ۳۳

۴- جرعه‌ای از بیکران زمزم، ص ۵۸

۵- آل عمران: ۹۷

۶- تذکر دو مطلب خالی از فایده نمی‌باشند: الف) مراد از آیه امر خارق العاده نیست چون که معنای آیه، نه در لغت و نه در استعمال قرآن، منحصر در این معنی نمی‌باشد؛ بلکه مراد علامت و نشانه‌ای است که دلالت بر خداوند و صفات او داشته باشد. ب) در مقام ابراهیم ۷ از جهت ادبی چهار احتمال داده شده است- خبر برای مبتدا محذوف (احدها مقام ابراهیم ۷)- مبتدا برای خبر محذوف (منها مقام ابراهیم ۷)- بدل بعضی از کل یا عطف بیان، روح المعانی، ج ۴، ص ۵

ص: ۱۳

(الف) مقام ابراهیم به منزله آیات بینات است؛ مانند خود ابراهیم که به منزله یک امت مطرح شده است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ ... (۱)

از این رو آلوسی در توضیح آن گفت: «

صَحَّ بَيَانُ الْجَمْعِ بِالْمَفْرَدِ بِنَاءً عَلَى اشْتِمَالِ الْمَقَامِ عَلَى آيَاتٍ مُتَعَدِّدَةٍ

« بعد گفته است: اگر چه مقام در ظاهر یک آیه است اما چند آیه را در خود جمع کرده است؛ از جمله »

أثر قدمیه فی الصخره- غوصهما فیها إلى الكعبین- إبقاءه علی ممر الزمان ... حفظه علی الأعداء دون سائر آیات الأنبياء ... (۲)

و یا گفته‌اند: تعداد آیاتی که در مقام ابراهیم وجود دارد، این است که مقام، هم دلالت بر قدرت خداوند دارد هم نبوت حضرت ابراهیم (۳)، و هم می‌رساند که دین پیامبر اسلام بر دین ابراهیم استوار است.

توجیه دیگر این که مقام مصدر است، از این رو جمع بسته نمی‌شود. پس مقامات ابراهیم (ع) مراد است. (۴)

ب) در این آیه مبارکه دو مورد از آیات بینات آمده است: «

مقام ابراهیم

«، و من دخله کان آمناً»

؛ یعنی نعمت امنیت هم به عنوان یکی دیگر از آیات بینات ذکر شده، هم چنان که خداوند متعال در موارد دیگر امنیت را به عنوان یکی از نعمتهایش به رخ مشرکین کشیده است:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ. (۵)

وجود نعمت امنیت در سرزمینی که مردم آن ربوده می‌شدند، دلالت بر قدرت خداوند دارد پس چرا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت را شکر نمی‌گزارند و مؤمن به خدا نمی‌شوند. این قائل در توجیه جمع بودن آیات گفته است: اگر چه مقام و امنیت تشبیه است و آیات جمع، اما

«لفظ الجمع قد يستعمل فی الأثنين».

(۶)

ج) این قول از همه معقول‌تر است و احتیاج به توجیه‌های قول اول و دوم ندارد و آن این است که بگوییم: سیاق آیات در مقام بیان مزایای بیت الله است، همچنان که در آیه قبل در مقابل اعتراض یهود به برتری بیت المقدس بر کعبه سه امتیاز و برتری برای کعبه ذکر کرد: أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مُبَارَكًا ... هُدًى لِلنَّاسِ تا در دنباله آن هم، یکی دیگر از مزایای کعبه را بیان کند: فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ که خانه خدا را به عنوان تجلی‌گاه آیات روشنش معرفی کرده است و سپس سه آیت از مهم‌ترین آیات را آورده است: (۷)

۱. مقام ابراهیم ۲. تقریر الأمن فیهِ- من دخله کان آمناً، توضیح این دو مطلب در ضمن اقوال پیشین بیان شد ۳. و إيجاب حجّه علی الناس المستطیعین وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ.

تذکر چند نکته

(الف) ذکر این سه نشانه و علامت در آیه مورد بحث به معنای انحصار آیات بینات در این سه نیست، بلکه از باب ذکر مهم‌ترین آنها است چنان که مفسران آیات دیگری هم ذکر کرده‌اند، مانند: زمزم، صفا و مروه، حجر اسماعیل، حجر الأسود، دوام و بقای خانه خدا در طول تاریخ در برابر دشمنان سرسخت و

هم چنان که از امام صادق (ع) در مورد این آیات سؤال شد- فرمود:

«مقام إبراهيم حيث قام على الحجر، فأثرت فيه قدماه، و الحجر الأسود، و منزل إسماعيل». (۸)

مرحوم علامه طباطبایی هم در ذیل این روایت گفت:

«و فی هذا المعنی روایات آخر، و لعل ذكره هذه الأمور من باب العد و إن لم تشتمل علی بعضها الآية». (۹)

ب) بنابر قول سوم، باید برای دو جمله آخر، کلمه «أن» در تقدیر گرفت تا بدل یا عطف بیان برای آیات بینات شود؛ یعنی:

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ».

سپس به عنوان اختصار، «أن» حذف شد. پس معنای آیه چنین می‌شود:

«مقام إبراهيم و أمن من دخله و حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»

(۱۰).

۱- نحل: ۱۲۰

۲- روح المعانی، ج ۴، ص ۵ و ۶

۳- روح المعانی، ج ۴، ص ۵ و ۶

۴- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

۵- عنكبوت: ۶۷

۶- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

۷- مختراالمیزان، ج ۳، ص ۳۵۲؛ مختر رشید رضا در: المنار، ج ۷، ص ۸؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۶؛ تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰ به عنوان قولی ذکر شده است.

۸- فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۳۵۸؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷

۹- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۶

۱۰- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

ص: ۱۴

اما مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: این تقدیر بنا بر قول سوم لازم نیست.

پس کعبه تجلیگاه آیات روشن الهی، یادآور مبارزات و بندگی قهرمان توحید و تسلیم و رضای محض اسماعیل، ایثار و فداکاری مهاجر و صبر، و بردباری وصف ناشدنی رسول الله (ص) مبارزات و حماسه‌های بی‌نظیر پرچم‌دار عدل و توحید، امیر المؤمنین (ع) و یادآور شکنجه شدن اصحاب رسول الله (ص) و بالأخره مکانی که سیزده روز اقامت در آن سیزده سال خاطرات زمان رسول الله (ص) را به همراه دارد؛ از این رو حضرت امام (رحمة الله) فرمود:

«جای جای این سرزمین محل نزول و اجلال انبیای بزرگ و جبرئیل امین و یادآور رنج‌ها و مصیبت‌های چند ساله‌ای است که پیامبر اکرم (ص) در راه اسلام و بشریت متحمل شده‌اند...» (۱)

بنای کعبه یادآور ایثار و هجرت ابراهیم، (۲) اخلاص این پدر و پسر، (۳) کوه صفا و مروه، و تلاش و سعی هاجر است. کعبه یاد می‌آورد دعوت عمومی پیامبر بر فراز جبل النور را، نزول قرآن و جبرئیل امین را و مولد علی - یکی از معجزات الهی - و بالأخره قدم به قدم آن، یادآور آیات و نشانه‌های فراوان الهی است.

(و) منطقه امن بین المللی

مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. (۴)

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ آمِنًا. (۵)

بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست که بزرگ‌ترین نعمت برای هر انسان و جوامع انسانی، وجود محیطی امن و مطمئن است که افراد آن جامعه، با کمال صفا و صمیمیت، به دور از هر نوع نفرت و تمایزات و تجاوزات در کنار هم بسر برند که تحقق چنین جامعه و مرکزی از آرزوهای دیرینه بعضی از دانشمندان؛ از زمان افلاطون تا عصر تمدن بوده و هست؛ چنان که سازمان‌ها و جوامع بین المللی با تمام وسعت و خرج سنگین، در صدد تحقق چنین آرمانی هستند؛ اما تاکنون راه به جایی نبرده‌اند و از سوی دیگر ضرورت چنین منطقه و مکانی با توجه به دنیای پر آشوب و هیجان، که شعله جنگ و نزاع و تفرقه سراسر عالم را فرا گرفت، بر هیچ شخصی پوشیده نیست؛ اما خداوند متعال طبق حکمت متعالیه‌اش قرن‌ها قبل، منطقه‌ای را در یک نقطه زمین برای چنین اهداف مقدسی تأسیس و تأمین نموده که در هیچ جای دنیا چنین امنیتی وجود نداشته و ندارد؛ به حدی که حتی شکار حیوانات بلکه نشان دادن آن با گوشه چشم ممنوع است، آن هم در منطقه‌ای که يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ امنیتی که باعث سکون قلب و آرامش خاطر گردد. (۶) به خصوص با عنایت به آیه دوم که جهت مبالغه از مصدر استفاده شده (۷) و وصف برای بیت قرار گرفته است تا دلالت بر امنیت خالص و واقعی بکند؛ چون که «آمناً» با «آمناً» با یکدیگر فرق دارند.

به علاوه، توجه به اطلاق «آمناً» با «آمناً» در هر دو آیه، ما را به مطلب دیگری رهنمون می‌کند که مراد، امن از دنیا و آخرت است؛ چنان که امام صادق (ع) در توضیح امنیت بیت الله فرمود:

«من أمّ هذا البيت و هو يعلم أنه البيت الذي أمره الله عزّ و جلّ به، و عرفنا أهل البيت حق معرفتنا، كان آمناً في الدنيا و الآخرة». (۸)

مؤید این روایت دو دسته دیگر از روایات است که دسته‌ای بر امن دنیوی، دسته دیگر بر امن اخروی دلالت دارند. (۹)

این تأمین الهی در حقیقت پاسخ به دعاهای مکرر حضرت ابراهیم در مورد امنیت آن منطقه است که خود حکایت از اهمیت این نعمت می‌کند، به خصوص با توجه به دعاهای هفت‌گانه ابراهیم (۱۰) که اولین درخواست خود را همین نعمت قرار داده (۱۱) تا آنجا که این دعای امنیت را مقدم بر توحید و دوری از بت‌پرستی (۱۲) نمود؛ همچنان که خداوند در بیان عظمت این نعمت فرمود:

- ۱- حج در کلام و پیام امام خمینی، ص ۱۳
- ۲- رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ.
- ۳- ربنا تقبل منا ... بقره: ۱۲۷
- ۴- آل عمران: ۹۷
- ۵- بقره: ۱۲۵
- ۶- الامن، طمأنیه النفس و زوال الخوف. مفردات راغب
- ۷- وصف به للمبالغه: روح المعانی، ج ۱، ص ۳۸۷
- ۸- صافی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹
- ۹- صافی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹
- ۱۰- ابراهیم، آیات. ۳۵ تا ۴۱
- ۱۱- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا.
- ۱۲- وَاجْتُنِبِي وَبَيْنِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

ص: ۱۵

أَوْ لَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا. (۱)

و در جای دیگر فرمود:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ. (۲)

خداوند متعال در یک سرزمین بحرانی که در همه جا کشتار و غارت بود، منطقه‌ای را در امنیت قرار داد، در حالی که در بیرون این منطقه، انسان‌ها ربوده می‌شدند و از آن جا که این نعمت بزرگ احتیاج به شکرگزاری عملی و اعتقادی داشت، فرمود: آیا به جای شکر و ایمان آوردن به خدا، سراغ باطل می‌روید و به نعمت خدا کفران می‌ورزید، آن هم در خانه خدا در کانون توحید به سراغ بت و صنم می‌روید: **بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا ... وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا. (۳)**

هم چنان که در این عصر، خیلی از افراد به جای شکر این نعمت به دنبال بت‌های شرق و غرب به راه افتادند و **جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا** سپس در دنباله آیه چنین نتیجه می‌گیرد:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ... (۴)

آیا ظلم و ستم از این برتر تصور می‌شود که انسان به جای شکر نعمت ایمان آوردن به خداوند، در بیت الله و کانون توحید به سراغ غیر الله برود که این بدترین نوع کفران نعمت است. پس کعبه: ۱. مرکز امن بین المللی است ۲. به عنوان یکی از نعمت‌های بزرگ الهی در قرآن به شمار رفته است؛ نعمتی که شرط اساسی و عامل اولیه برای شکل‌گیری و قوام هر جامعه است ۳. مظلومان تاریخ از سراسر عالم می‌توانند در این نقطه جمع می‌شوند و به دور از هر گونه وحشت، فریاد خود را به گوش جهانیان برسانند تا چاره‌اندیشی شود و وجود چنین امان‌خانه‌ای تأثیر زیادی در جلوگیری از ظلم و تجاوز دارد که جهان بداند چنین جایی وجود دارد که به داد مظلوم و بی‌پناه رسیدگی خواهد کرد ۴. وجود چنین مرکزی فتح باب مذاکرات و رفع مخاصمات بین دول و ملل اسلامی خواهد شد ۵. تکرار و تشکیل این کنگره در هر سال نوعی آموزش تعلیم عملی امنیت به مسلمین عالم است تا نمونه‌هایی برای همه ایام سال و ایام عمر در طول زندگی باشد.

جمع بندی

از آنجا که خداوند متعال کعبه را امان‌خانه عمومی قرار داد، پس هیچ فردی و گروهی حق نا امن کردن این مکان مقدس را ندارد؛ مراد از امنیت، امنیت تکوینی و تشریحی و دنیوی و اخروی است و احتمالاً تکوینی قبل از اسلام هم وجود داشت **آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ** اما تشریحی بعد از اسلام اضافه شد **مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.**

بر همه مسلمین فرض و لازم است که از فرصت مناسب و بی نظیر برای رفع تفرقه و مخاصمات، به نیکوترین وجه استفاده نمایند.

ه) مرجع و پناهگاه عمومی

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمِنًا. (۵)

از آنجا که آیه در مقام یادآوری یکی از نعمت‌ها به پیامبر اسلام یا مردم است (۶) و با ضمیر متکلم مع الغیر آن را به خودش نسبت می‌دهد و از سوی دیگر لفظ مَثَابَه هم مطلق و هم با تاء مبالغه (۷) ذکر شده و از ناحیه دیگر مَثَابَه لفظی است که معنای وسیعی به همراه دارد؛ به طوری که بعضی از مفسران تا دوازده معنی برای آن ذکر کرده‌اند (۸) که توجه به همه این‌ها و لفظ «الناس» سبب توجه بیشتر به مَثَابَه بودن خانه خدا خواهد شد؛ خانه‌ای که ملجأ و مرجع و پناه‌گاه همه مردم قرار داده شد، مکان مقدسی که نفع و ثواب مادی و معنوی به همراه دارد، خانه‌ای که محل بازگشت و توبه از گناهان فردی و اجتماعی است و باعث تبت و بیداری از هرگونه غفلت و لغزش و سبب سیراب از آب حیات زندگی خواهد شد.

- ۱- قصص: ۵۷
- ۲- عنكبوت: ۶۷
- ۳- ابراهیم: ۳۰ تا ۳۸
- ۴- عنكبوت: ۶۸
- ۵- بقره: ۱۲۵
- ۶- «اذکر یا أیها الرسول أو اذکر یا أیها الناس».
- ۷- روح المعانی، ج ۱، ص ۱۷۸
- ۸- تفسیر فرقان، ج ۱ و ۲، ص ۱۳۷

ص: ۱۶

تردید نیست که جامعه بشری به هنگام بروز اختلافات و تعدّیات احتیاج به چنین ملجأ و مرجع بین‌المللی دارد که از یک سو متعلق به گروه و طایفه و دولت خاصی نباشد و از سوی دیگر مورد احترام همگان باشد؛ چنین پناه‌گاهی در هیچ نقطه جهان برای هیچ ملتی و قبیله‌ای با چنین اوصاف وجود ندارد.

وقتی کعبه پناه‌گاه همه مردم است (الناس)، پس نباید پناه‌گاه گروهی خاص گردد و برای عده دیگر شکنجه‌گاه و برای دسته دیگر قتل‌گاه شود.

فصل پنجم: ویژگی حج از جهت زمان

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ. (۱)

حج، از جمله اعمالی است که باید در ماه‌های معین انجام پذیرد و به طوری که این ماه‌های معین در آیه حج مطرح شده است؛ مثل این که حج در همین ماه‌های معین است. ماه‌های: شوال و ذی‌قعدة و چند روز از ذی‌حجه از ماه‌های حرام هستند که در اسلام محترم و دارای احکام ویژه‌اند.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ. (۲)

حج، علاوه بر این که مانند صوم در ماه معین انجام می‌گیرد، اما فرقی که با صوم دارد، این است که ماه‌های حج از ماه‌های حرام است که پیش خداوند محترم است؛ به علاوه، قضای روزه ماه مبارک رمضان در ماه‌های دیگر سال، قابل جبران است، اما حج چنین نیست و باید در همان وقت مشخص انجام پذیرد؛ از این رو، در آیه فوق، «اشهر معلومات» حمل بر «الحج» شد با آن که حج خود اشهر معلومات نیست، بلکه اعمال حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد.

به علاوه، از ظاهر آیه دیگر استفاده می‌شود که یکی از حکمت‌های وجود ماه، با آن همه اهمیتی که دارد، برای بیان اوقات و زمان حج ذکر شده است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ (۳)

روشن است که سؤال از حقیقت ماه و قمر نیست، بلکه سؤال از هلال ماه است که حکمت و فایده آن چیست؟ چنان که از پاسخ این مطلب به خوبی فهمیده می‌شود؛ زیرا که جمله: «

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ

» جواب از حقیقت ماه نیست، بلکه اشاره به حکمت و آثار هلال ماه دارد، که این مضمون در آیات دیگر هم تکرار شده است. (۴) مؤید دیگر، شأن نزولی است که از معاذ بن جبل نقل شده، که خدمت پیامبر عرض کرد: مکرر از ما سؤال می‌شود که این هلال ماه چیست که به تدریج به صورت بدر کامل در می‌آید و باز به حالت اول بر می‌گردد و مانند خورشید یک حالت ندارد. (۵)

پس، از این آیه مبارکه و نظایر آن برداشت می‌شود که ماه یک تقویم طبیعی برای تمام افراد بشر؛ اعم از باسواد و بی‌سواد است که می‌توانند از این تقویم استفاده نموده و بر اساس آن نظام زندگی را استوار سازند، اما نکته قابل توجه در این آیه مبارکه این است که جمله هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ شامل همه وظائف دینی و غیر دینی می‌شود، اما برای نشان دادن اهمیت حج مجدداً آن را به تنهایی ذکر نمود تا ارتباط تنگاتنگ حج با دگرگونی ماه را برساند و ماه‌های حج از راه هلال قمر به دست آید، چون که حج را به هیچ وجه نمی‌شود در ماه‌های دیگر انجام داد. از این رو، در دنباله آیه مبارکه، انجام اعمال حج در غیر موسم خود را تشبیه کرده به انسانی که بخواهد از نقبی که پشت خانه‌اش زده، وارد منزلش شود و از راه اصلی

۱- بقره: ۱۹۷

۲- توبه: ۳۶

۳- بقره: ۱۸۹

۴- کقوله تعالى: وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ، يونس، آیه ۵ و کقوله: فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ، اسراء: ۱۲

۵- مجمع البيان و تفسیر کبیر ذیل آیه

ص: ۱۷

و معمولی نرود؛ چنان که فرمود: **وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا** چنان که بعضی از مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند: آیه مبارکه اشاره به یکی از اعمال جاهلیت به نام نسیء دارد که حج را به خاطر منافع شخصی در غیر ایامش انجام می‌دادند. (۱)

۱- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۹

تاریخ و رجال

نگاهی تاریخی به تقیۀ مداراتی

فتوحی نیا

کسانی که به سفر معنوی حج مشرف می‌شوند؛ به ویژه روحانیان کاروان‌ها، از تنگ‌نظری و تعصب و هابیانی که امور حاجیان را به دست دارند، به خوبی آگاه‌اند و به درستی می‌دانند که در چنین وضعیتی، چاره و گریزی نیست جز تقیه و همراهی کردن با آنان در بعضی امور و اعمال. اینجاست که حاجی به «تقیۀ مداراتی» روی می‌آورد و احساس می‌کند تقیه از مسائل مهمی است که حاجیان با آن در ارتباط‌اند و باید در این مورد آگاهی‌هایی داشته باشند. از این رو، نگارنده به تهیه این نوشتار، با محوریت این موضوع برآمدم، با این امید که هم خود و هم دیگران از آن بهره لازم را ببریم.

ساختار اصلی این نوشتار بدین گونه سامان یافته است که ابتدا به بحث تاریخی تقیه می‌پردازد و آنگاه نگاهی دارد به موضوع «مشروعیت تقیۀ مداراتی».

شایسته است پیش از پرداختن به بحث نخست (نگاه تاریخی به تقیه)، تقسیمی کلی از تقیه را ارائه کنیم تا تصویری درست و مناسب از موضوع بحث - تقیه مداراتی - در ذهن خواننده عزیز شکل بگیرد.

تقیه را می‌توان به «تقیۀ حفظی» و «تقیۀ مداراتی» تقسیم کرد؛ (۱) تقیۀ حفظی (۲) تقیه‌ای است که شخص برای حفظ جان خود ناگزیر از آن است و اما تقیه مداراتی، حُسن معاشرت، مدارا، جلب مودت و در نتیجه تحقق وحدت میان مسلمانان است؛ بدین صورت که: از یک سو، در شعائر الهی، مانند نماز جماعت و دیگر مظاهر وحدت برای حصول وحدت کلمه میان مسلمانان و عدم پراکندگی آنان، به خصوص در برابر کفار و دشمنان، شرکت و حضور یکپارچه داشته باشند و از سوی دیگر پیروان مذهب حق مورد تعبیر و مذمت و خواری قرار نگیرند و با شرکت در جماعات، رفع هرگونه اتهام را از خود بنمایند و با الزام به شرکت در جماعات و مانند آن، خود را از صف مسلمین جدا نکرده و دچار مخاطره نگردند. (۳) و البته باید توجه داشت که این اهداف گاهی به صورت ذاتی و بدون این که خوفی بر دین باشد، مورد توجه رهبران و سایر شیعیان قرار می‌گیرد و گاهی خوف و ترس بر دین است که شیعیان و رهبران را به سمت وحدت میان مسلمانان می‌کشاند. اکنون آنچه از تعریف تقیه مداراتی مورد نظر ما است، هر دو قسم از این هدف است.

اگر بخواهیم تفاوت «تقیۀ حفظی» و «تقیۀ مداراتی» را در عبارتی فشرده بیان کنیم، باید بگوییم در تقیه حفظی، شخص تقیه‌کننده از بیان دیدگاهش ترس دارد و در واقع به عنوان فردی با عقاید دیگران (۴) به ارتباط با دشمن می‌پردازد، در حالی که در تقیه مداراتی انسان از بیان دیدگاه خود نمی‌ترسد بلکه برای ایجاد اتحاد، به ارتباط با دیگران می‌پردازد.

نگاهی تاریخی به تقیه مداراتی در سیره معصومان:

الف) تقیه مداراتی در دوران رسالت

دوران پیامبر اعظم (ص) دوران وحدت میان مسلمانان بود؛ چرا که در آن هنگام هیچ‌یک از عوامل اختلاف وجود نداشت، بنابراین، چیزی به نام «تقیۀ مداراتی» هم ضرورت نمی‌یافت. البته در تاریخ نبوت، یک مورد یافت می‌شود که شاید بتوان نام آن را «تقیۀ مداراتی» گذاشت و آن مدارایی بود که پیامبر خدا با منافقان داشت و در بعضی از موارد که تنها او از نام آن‌ها آگاه بود، از فاش کردن نامشان در نزد دیگر مسلمانان خودداری می‌کرد و یا تنها با افراد خاص در میان می‌گذاشت؛ چنانچه در مورد آیه: «

وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا

«(۵) می فرماید: روایات دلالت می‌کند که گروهی از منافقان قصد داشتند هنگام بازگشت از غزوه تبوک پیامبر را از گردنه به داخل دره‌ای بیندازند و پیامبر وقتی از طریق وحی از این نقشه خصمانه آنان آگاهی یافت، با تدابیری از انجام آن نقشه پیش‌گیری کرد (۶) ولی بعدها با این که از نام آنها به خوبی آگاه بود، جز برای گروهی خاص، از بیان نام و معرفی آنها خودداری کرد. این را

۱- الرسائل العشر، للامام خمینی، ص ۸

۲- این اصطلاح مساوی با تقیه خوفی نیست.

۳- مجله میقات حج، سال دوم، شماره سوم، مقاله «تقیه مداراتی»، محمد فاضل لنکرانی

۴- مقصود از دیگران همانهایی هستند که انسان از آنان تقیه می‌کند.

۵- توبه: ۷۴

۶- برای دیدن روایات مربوط به این داستان به تفاسیر مجمع البیان و روح المعانی و ... مراجعه شود.

ص: ۲۲

می‌توان نوعی تقيه شمرد که پیامبر برای حفظ یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمن و دیگر مصالح مسلمین در آن موقعیت، از بیان بعضی واقعیت‌ها خودداری ورزید.

پس می‌توان نتیجه گرفت: تقيه در زمان پیامبر (ص) تقيه حفظی بود؛ و آن، در برابر کفار بود نه مسلمانان و بیشتر زمانی بود که مسلمانان در مکه می‌زیستند و به‌طور کلی هیچ تقيه‌ای در میان مسلمانان زمان پیامبر ضرورت نداشت.

ب: تقيه مداراتی در دوران امامت

دوران امامت را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد؛ چرا که وضعیت شیعه در این دو عصر، با فراز و فرود همراه بود؛ نخست، دوران حیات و حضور امام علی (ع) و بعد، دوران پس از شهادت آن حضرت. پیش از پرداختن به دو دوره یاد شده، به بیانی کلی از وضعیت تقيه در دوره امامت می‌پردازیم:

در دوران امامت، تقيه به عنوان اصلی‌ترین سیاست شیعیان از سوی ائمه (علیهم السلام) معرفی و در عمل پیاده گردید و احادیث وارده از ائمه اطهار گواه بر این مطلب است. برای نمونه، امام علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید:

* «أَمَّا إِنَّهُ سَيُظْهِرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ ... إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِيٍّ وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسَبُّنِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَبْتَرُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَّتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ». (۱)

دو روایت دیگر:

* «ابنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷: يَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تَشِيْعَهُ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي النَّبِيِّ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَيْنِ». (۲)

* «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ بَشْرِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لَا وَ اللَّهُ مَا عَلَى ذَلِكَ كَانَ هَذَا وَ جِهَ الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ يَا حَبِيبُ إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللَّهُ يَا حَبِيبُ مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ يَا حَبِيبُ إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هُدُنِهِ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا». (۳)

همانطور که ملاحظه می‌کنید، ائمه (علیهم السلام) در این روایات در صدد بیان سیاستی کلی برای شیعیان هستند و با بیان‌های مختلف می‌خواهند شیعیان را بر عمل به آن ترغیب نمایند.

۱- دوران حضور امام علی ۷

وضعیت شیعه در عهد سه خلیفه نخست پس از پیامبر (ص)، دارای ویژگی‌هایی بود که به شرح آن می‌پردازیم و در ضمن مطالب، به وضعیت تقيه نیز اشاره خواهیم کرد:

- نکته نخست این که شیعه در این دوره، به جز روزهای نخست پس از سقیفه، با فشار چندانی رو به رو نبود. اگر چه می‌توان گفت بسیاری از شیعیان به خاطر باورها و عقایدشان، از رسیدن به منصب‌های مهم محروم بودند؛ (۴) چنانکه خلیفه اول، نخست خالد بن سعید را فرمانده جنگ شام کرده بود، ولی مشاورش به او گفت: مگر خودداری خالد از بیعت و اتحادش با بنی هاشم را از یاد برده‌ای؟ صلاح نمی‌بینم که او فرمانده باشد. از این رو ابوبکر حکم فرماندهی خالد را پس گرفت و کسان دیگری را به جای او نشانده. (۵)

شیعه از این جهت نیازی به تقيه حفظی نداشت؛ چرا که جانش در خطر نبود و لذا هم خود امام علی (ع) و هم شیعیان خاص آن حضرت، در مواقع لزوم به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و تا مدتی، (۶) هم آن حضرت و هم شیعیانش از بیعت خودداری کردند. اما آنچه که به عنوان تقيه مداراتی مطرح است، در تمام دوران خلافت خلفای ثلاثه به عنوان سیاست کلی شیعیان مطرح بود و تا

آنجا که مصالح مسلمانان اقتضا می‌کرد، از سیاست نامبرده دور نمی‌شدند و البته این سیاست تحت رهبری امام علی (ع) بود. بزرگترین نمونه تقیه مداراتی در آن زمان سکوت بیست و پنج ساله امام علی (ع) بود که انگیزه و هدف از آن، تنها مصلحت جامعه اسلامی و ترس از تفرقه میان مسلمانان بود؛ چنانکه حضرت خود به این واقعیت تصریح می‌کنند:

- ۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۷
- ۲- الکافی ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲
- ۳- همان، ح ۴
- ۴- به نقل از کتاب: تاریخ تشیع، غلامحسن محرمی، ص ۸۹
- ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳
- ۶- در مورد مقدار این مدت در میان مورخان اختلاف وجود دارد.

ص: ۲۳

* «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اشْتَأْتَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ وَدَفَعْتَنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَأَنَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَيْفِكِ دِمَائِهِمْ وَالنَّاسِ حَدِيثُو عَهْدِ الْإِسْلَامِ وَالِدِّينُ يُمَخَّضُ مَخْضَ الْوُطْبِ يُفْسِدُهُ أَذْنَى وَهِنْ وَيَعْكِشُهُ أَقْلُ خَلْقٍ [خَلْفٍ]». (۱)

کسانی که از دوران پیامبر خدا (ص) و اسلام مصلحتی بعضی قبایل بزرگ؛ مانند قریش که تا زمان فتح مکه مسلمان نشده بودند و همچنین از مسائل بعد از پیامبر مانند ارتداد بعضی از قبایل و دشمنی بسیاری از منافقان آگاهی داشته باشند، این سخن امام (ع) را به درستی متوجه می‌شوند؛ چنانکه خود حضرت در مورد ارتداد می‌فرمایند:

* «قَوْلَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِنَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزَعِّجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ۹ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُنْخَوَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِثَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانَ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَيْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دَيْنِ مُحَمَّدٍ ۹ فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَائِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يُزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يُزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَّقَشُّعُ السَّحَابُ فَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاخَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَهُ». (۲)

روشن است که این مورد از موارد روشن تقیه مداراتی است که حضرت برای حفظ اسلام و ترس از اختلاف میان مسلمانان ناگزیر از آن بود و تجربه بعدها نشان داد که دقیقاً حق با آن حضرت بود.

در این دوران، حضرت گرچه خودش به ورود در مسائل سیاسی و همکاری با خلفا رغبتی نشان نمی‌داد (۳) و این مسأله به قدری آشکار است که در مورد روابط امام با خلیفه اول هیچ خاطره تاریخی ذکر نکرده‌اند، اما یاران و نزدیکانش را از حضور در مسائل سیاسی و کمک به حکومت منع نمی‌کرد بلکه با مشورت امام، بعضی مسؤولیت‌ها را به عهده می‌گرفتند؛ چنانکه فضل بن عباس در سپاه شام منصب نظامی داشت و در سال هجدهم هجری در فلسطین از دنیا رفت و حذیفه بن یمان و سلمان به ترتیب در مدائن فرماندار بودند. عمار بن یاسر بعد از سعد بن ابی وقاص از سوی خلیفه دوم حاکم کوفه شد. هاشم مرقال که از شیعیان با اخلاص امیر مؤمنان (ع) بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید، در دوران خلفا از فرماندهان برجسته بود و در سال بیست و دوم هجرت آذربایجان را فتح کرد. عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان از سوی خلیفه دوم مأمور اندازه‌گیری زمین‌های عراق بودند. (۴)

از موارد دیگری که حضرت در مسائل سیاسی کاملاً تقیه می‌کردند، اواخر خلافت خلیفه سوم بود؛ آنگاه که مردم به قصد جان خلیفه به مدینه آمدند. در این زمان، حضرت بر خلاف رویه پیشین، در مسائل سیاسی دخالت کردند و برای جلوگیری از قتل خلیفه و آرام کردن اوضاع، از هیچ تلاشی دریغ نکردند. با اینکه هم خود حضرت می‌دانست و هم بعدها تاریخ نشان داد که او در معرض اتهام قرار خواهد گرفت، (۵) لیکن باز ثابت شد که در نظر گرفتن «مصلحت اسلام»، در تصمیم‌گیری‌های حضرت عنصر تعیین‌کننده است.

همانطور که ملاحظه گردید «تقیه مداراتی» در حد مسائل سیاسی موجود در آن زمان بود، لیکن آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم و با هدف این مقاله سازگاری بیشتری دارد، تقیه مداراتی در مسائل فقهی است؛ گرچه در زمان خلفا از هر چیزی می‌شد برداشت سیاسی به معنای خاص آن کرد؛ به عنوان نمونه، زکات نپرداختن به عمال دولتی را مخالفت و بلکه یک طغیان سیاسی می‌شمردند؛ چنانکه به بهانه همین عدم پرداخت زکات، به برخی تهمت ارتداد زده شد؛ در حالی که در عصر پیامبر، پرداخت زکات، یک امر سیاسی به معنای خاص نبود. به هر حال، آنچه که مهم است مسائل فقهی است و در این زمینه باید گفت: دوران سه خلیفه بعد از پیامبر (ص)، امام علی (ع) که دارای شخصیتی شناخته شده در میان صحابه بود، در کنار سایر صحابه به راحتی

می‌توانست نظر فقهی خود را بیان کند و بلکه در این جهت نسبت به دیگر صحابه، از برجستگی ویژه برخوردار بود؛ چنانکه در بعضی مواقع، خلیفه دوم نظر فقهی امام علی (ع) را می‌پرسید (۶) و به آن عمل می‌کرد و به همین دلیل چندین بار این واقعیت را بیان

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱- ص ۳۰۸

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۶۲

۳- رجوع شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعد. البته حضرت در حد مشورت کمک‌هایی به خلفا می‌کردند چنانچه پیشنهاد فرستادن سپاه به شام را به ابوبکر داد تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳ برای اطلاع بیشتر از همکاری آن حضرت با خلفا مراجعه شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعد.

۴- به نقل از تاریخ تشیع، ص ۸۹، ۹۰

۵- جهت اطلاع از منابع و جزئیات بیشتر رجوع شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان.

۶- علامه امینی در مجلد ششم الغدیر در ضمن بحث «نوادیر الاثر فی علم عمر» نمونه‌هایی از آن را آورده است.

ص: ۲۴

کرد که: »

لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمَرُ

« و این نبود مگر به خاطر همان آزادی در بیان مسائل فقهی و همچنین در زمان خلیفه سوم، با این که وی کمتر به فتوای حضرت احساس نیاز می‌کرد، اما حضرت در مقابل انحرافات می‌ایستاد تا آنجا که عثمان خطاب به وی گفت: »

إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا

« (۱) لیکن باید توجه داشت که این در مقام فتوا بود، اما در مقام عمل، جایی که امام (ع) ناچار از همراهی با جماعت بود، از تقیه مداراتی کوتاهی نمی‌کرد؛ برای نمونه، امام در نماز جماعت شرکت می‌کرد (۲) با این که قطعاً از نظر مبارکشان این نماز نمی‌توانست صحیح باشد. و هر وقت هم چنین ضرورتی وجود نداشت از همراهی جمع خودداری می‌کرد؛ برای نمونه، در کتب اهل سنت نقل شده است که حضرت در مورد متعه حج با عثمان مخالفت می‌کرد:

* «وَرَوَى الْبُخَارِيُّ أَيْضًا، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَدِّبِ، قَالَ اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَهُمْ بِعُسَيْفَانَ فِي الْمُتْعَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ ۷ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُنْهَى عَنْ أَمْرِ فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ ۷ ذَلِكَ أَهْلًا بِهِمَا جَمِيعًا . وَرَوَى الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ شَهِدَ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَعُثْمَانُ يُنْهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ أَهْلًا بِهِمَا لَتَيْكَ بِعُمَرَةَ وَحَجَّهِ، فَقَالَ عُثْمَانُ تَرَانِي أَنْهَى النَّاسَ وَأَنْتَ تَفْعَلُهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] لِقَوْلِ أَحَدٍ. « (۳)

و مورد دیگری که امام از تقیه مداراتی خودداری کرد و پیش‌تر هم به آن اشاره کردیم، این بود که در تمام مدت بیست و پنج سال خلافت خلفای سه گانه، حضرت به هیچ وجه در جنگ‌های آن دوران شرکت نمی‌کردند و این خود نوعی ابراز مخالفت صریح به شمار می‌رفت.

نکته دیگری که در رابطه با این دوران باید توضیح داده شود این است که بعضی از صحابه شیعه مانند ابوذر و عمار مورد ضرب و شتم خلیفه سوم قرار گرفتند که این، ربطی به تشیع آن‌ها نداشت بلکه از آن جهت این اتفاق رخ داد که خلیفه از سوی آن‌ها مورد اعتراض واقع می‌شد و این نکته از این جهت مورد تأکید است که بگوییم تقیه‌ای که در این دوران لازم بود، عبارت بود از «تقیه مداراتی» و البته این مطالب مربوط به زمانی است که امام (ع) در مدینه بوده و به خلافت نرسیده بودند لیکن بعد از خلافت؛ چه در مدینه و چه در کوفه، آن حضرت سعی بلیغ و تلاش بسیار داشتند که بدعت‌های موجود در زمینه فقهی و اعتقادی را اصلاح کنند اما با مخالفت مردم مواجه گردیدند و امام برای این که از ایجاد اختلاف پیش‌گیری کنند، از اصرار بر تغییر آن احکام، خودداری ورزیدند؛ چنانکه خود حضرت در ضمن خطبه‌ای، این حقیقت را تشریح می‌کند و به صورت مفصل به آن می‌پردازد:

* «فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاءُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ۹ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ، وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَيَّ تَرْكُهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ۹ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَتَقَى وَ حِدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ۹ ... فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيِّرْتُمْ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يُثْرُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ. « (۴)

به درستی فهمیده می‌شود که این خود نوعی «تقیه مداراتی» است و حضرت ناگزیر از عمل به چنین تقیه‌ای بودند تا اتحاد میان یاران خود را، که از نظر سیاسی به هم نزدیک ولی از نظر اعتقادی دور بودند، (۵) حفظ کنند. همچنین ملاحظه می‌کنید امام (ع) در مقام بیان واقعیت، علی‌رغم علمی که به مخالفت مردم دارد، دریغ نمی‌کند ولی در مقام عمل هر جا که لازم است، از مدارا

چشم نمی پوشد.

۲- دوران بعد از امام علی ۷

این دوران از شهادت امام علی (ع) در سال چهل هجری آغاز می شود و تمام دوران بنی امیه و بنی عباس را- تا آخر عصر ائمه (علیهم السلام)- شامل می شود. ویژگی اصلی این عصر، که آن را از دوران قبل جدا می کند، ظلم و ستمی است که خلفا در حق شیعیان و ائمه اطهار روا می داشتند و به طور

۱- مسند احمد- ج ۱، ص ۱۰۰

۲- منبع این مطلب در صفحه هیجده همین مقاله آمده است.

۳- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۱۳

۴- الکافی، روضه، ص ۶۰

۵- توضیح این نکته لازم است که آنچه اصحاب امام علی ۷ را دور حضرت جمع کرده بود مسائل اعتقادی نبود بلکه مسائل سیاسی آن زمان عامل عمده در این تجمع بود؛ برای توضیح بیشتر ای مطلب می توانید به کتب تاریخ تشیع و ذیل توضیح مفهوم تشیع اصطلاحی مراجعه کنید.

ص: ۲۵

قطع، آن آزادی که در زمان خلفا تا حدی برای شیعیان وجود داشت رنگ باخت و ائمه اطهار و شیعیانشان؛ چه در نظر دادن و چه در عمل کردن به آن، حق ابراز وجود نداشتند. همانطور که پیش‌تر گفتیم شیعه در تمام دوران حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) به تقیه نیاز داشته است لیکن آنچه تغییر می‌کرده، جهت و انگیزه و حدّ و حدود تقیه بوده است. برای نمونه، در دوران حضور امام علی (ع) تقیه بیشتر جنبه و جهت مداراتی داشت لیکن در این دوران (البته با نگاه اجمالی) تقیه بیشتر جنبه حفظ جان شیعیان و جلوگیری از هدر رفتن خون آن‌ها داشته است. البته این هم در شرایط مختلف کم و زیاد می‌شده است.

این دوران بعد از صلح امام حسن (ع) با معاویه و خلف وعده وی شکل گرفت. معاویه بعد از اعلام این مطلب که تمام مواد صلح‌نامه را زیر پا گذاشته، با دستی باز شیعیان را تحت فشار قرار داد. (۱) بدون شک در چنین وضعیتی، سخن گفتن از تقیه مداراتی، بی‌معنی است؛ زیرا تقیه مداراتی در جایی است که گروهی احساس امنیت کنند و بتوانند دست به شمشیر ببرند و میان مسلمانان اختلاف به وجود آورند، مصالح را مقدم بدانند و دست از ایجاد اختلاف بردارند و به اتحاد بیندیشند؛ اما آنگاه که جان آن گروه در خطر باشد، دیگر صحبت از مدارا معنی ندارد.

در این مدت، هر تقیه‌ای؛ چه از سوی ائمه (علیهم السلام) و چه از سوی شیعیانشان صورت گیرد، به انگیزه حفظ جان است و حمل بر تقیه مداراتی نیاز به قرینه دارد و لذا اگر می‌بینیم امام حسن و امام حسین (ع) پشت سر مروان بن حکم، حاکم مدینه نماز می‌خوانند، (۲) نه از باب مدارا است بلکه از باب تقیه حفظی است. البته ممکن است کسی اشکال کند که: امام حسن و امام حسین که بر جان خود خوفی نداشتند. (۳) در پاسخ می‌گوییم: اولاً چنین ادعایی باید ثابت شود. ثانیاً به فرض که خوفی بر جان خود نداشتند ولی به عنوان رهبر دینی شیعیان، برای حفظ جان شیعیانشان هم که شده، ناگزیر از شرکت در نماز جماعت بودند. (۴) این مطلب از فرمایش امام حسن (ع) مشخص است؛ زمانی که سلیمان بن صرد خزاعی و گروهی از کوفیان در مدینه خدمت امام حسن (ع) رسیدند و نسبت به جریان صلح اعتراض داشتند، امام در پاسخ آن‌ها فرمود:

«فإنکم شیعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصیحة و الصحبة و الاستقامة لنا، و قد فهمت ما ذکرتم و لو کنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنصب، ما کان معاویة بأبأس منی بأسا، و أشد شکیمه، و لکان رأیی غیر ما رأیتم، و لکنی أشهد الله و إیاکم أنّی لم أرد بما رأیتم ألّا حقن دماءکم، و إصلاح ذات بینکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بیوتکم، و کفوا أیدیکم، حتی یستریح برّ، أو یستراح من فاجر، مع أنّ أبی کان یحدثنی أن معاویة سیلی الأمر، فو الله لو سرنا إلیه بالجبال و الشجر، ما شککت أنه سیظهر، إن الله لا معقب لحکمه، و لا رادّ لقضائه، و أما قولک: یا مذلّ المؤمنین، فو الله لأنّ تذلّوا و تعافوا أحبّ إلیّ من أن تعزوا و تقتلوا، فإن ردّ الله علينا حقنا فی عافیة قبلنا، و سألنا الله العون علی أمره، و إن صرفه عنا رضینا، و سألنا الله أن یبارک فی صرفه عنا، فلیکن کلّ رجل منکم جلساً من أحلاس بیته، ما دام معاویة حیاً، فإن یهلک و نحن و أنتم أحياء، سألنا الله العزیمه علی رشدنا، و المعونه علی أمرنا، و أن لا یکلنا إلی أنفسنا، فإن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون.» (۵)

اگر این فرمایش امام (ع) را در کنار اعمال معاویه و عمالش قرار دهیم، معنای حرف امام (ع) را خوب و واضح می‌فهمیم و این که شیعیان آن حضرت به صورت جدی در خطر بودند و امام این وظیفه را بر دوش خود احساس می‌کرد و هیچ راهی جز تقیه در پیش نداشتند. و دقیقاً همین فرمایش را هم امام حسین (ع) به همان گروه فرمودند:

«لیکن کلّ رجل منکم جلساً من أحلاس بیته، ما دام معاویة حیاً، فإنها بیعة کنت و الله لها کارها، فإن هلک معاویة نظرنا و نظرتم، و رأینا و رأیتم.» (۶)

مناسب است برای تکمیل این مطلب دو کلام از کلمات امام سجاد (ع) را هم ضمیمه بحث کنیم؛ امام طی دستور العملی کلی، خطاب به شیعیان اینگونه می‌فرماید:

- ۱- رجوع شود: صلح امام حسن، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه‌ای، ص ۴۳۱ به بعد
 - ۲- وسائل الشیعه، مکتبه الاسلام، ج ۵- ۳۸۳
 - ۳- مجله میقات حج، سال دوم شماره سوم، مقاله تقیه مداراتی، محمد فاضل لنکرانی، ص ۵۵
 - ۴- و در احادیث زیادی ائمه اطهار: حفظ جان دوستان را به عنوان هدف تقیه مطرح می‌کنند. در این زمینه به بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱ مراجعه شود.
 - ۵- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۷
 - ۶- همان، ص ۱۸۸
- نکته‌ای که باید بیان شود این است که این مطالب گرچه بیشترین ارتباطشان با جریان صلح و علت آن می‌باشد اما در کل رویه و روش امام حسن و امام حسین ۸ را نشان می‌دهند.

ص: ۲۶

«قَالَ إِذَا كُنْتُمْ فِي أُمَّتِهِ جَوْرٍ فَأَقْضُوا فِي أَحْكَامِهِمْ وَلَا تَشْهَرُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَقْتُلُوا...» (۱)

در فرمایش دیگری می‌فرماید:

«وَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْعَةِ لَنَا بِنِعْضِ لَحْمِ سَاعِدِي النَّزَقَ وَقِلَّةِ الْكَيْمَانِ» (۲)

مطالبی که آوردیم، وضعیت تقیه‌ای آن دوران را به روشنی نشان می‌دهد؛ البته مقصود ما این نیست که بگوییم امامان شیعه (علیهم السلام) در این مدت هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و یا این که شیعیان خود را رها ساختند، بلکه در همین فرصت است که با حرکت‌های فرهنگی و علمی به استحکام بنیادهای علمی و فرهنگی شیعه می‌پرداختند و زمینه را برای یک حرکت عظیم علمی در زمان امام باقر و امام صادق (ع) آماده کردند، لیکن به هر حال مدارا کردن که نشان از قدرت و عدم ترس از جان است، در این مدت بی‌معنی بود. البته یک شکل از تقیه مداراتی در این دوران قابل تصور است که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

به نظر می‌رسد این وضعیت در تمام دوران حضور ائمه (علیهم السلام) وجود داشته؛ حتی در عصر امام باقر و امام صادق (ع) هم چنین وضعیتی بوده است. گرچه در آن زمان قدرت بنی امیه رو به افول بود و به علت وجود مشکلات بیرونی و درونی، فرصت برخورد شدید با شیعیان را نداشتند و از همین رو، فرصتی مناسب برای امام باقر و امام صادق (ع) (۳) به وجود آمد تا به تحکیم بنیادهای فقهی و اعتقادی شیعه پردازند اما با این حال، دلیل و قرینه‌ای که بتوان تقیه آن زمان را مداراتی نامید وجود ندارد؛ زیرا با تعریف تقیه مداراتی سازگار نیست. اما با این حال، بعضی از حرکت‌های شیعیان را می‌توان با تقیه مداراتی سازگار دانست؛ مانند این توصیه امام صادق (ع) که به شیعیانش فرمود:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نَعِيْرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السُّوءِ يُعَيِّرُ وَاللِّدَّةُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا صِلُوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْءِ قُلْتُ وَمَا الْخَبْءُ قَالَ التَّقِيَّةُ» (۴)

اما به هر حال نمی‌توان تمام توصیه‌های ائمه به تقیه و شرکت آن‌ها در نماز جماعت را حمل بر تقیه مداراتی کرد و این گونه حمل کردن‌ها نیاز به قرینه دارد؛ چنانکه در این روایت، قرینه بر این حمل، صدر کلام است که امام (ع) پیروانش را پرهیز می‌دهد از کارهایی که موجب سبکی نام ائمه اطهار (علیهم السلام) به عنوان رهبر تشیع در نزد دشمنان می‌شود.

نکته جالبی که شاید بتواند قرینه‌ای بر ادعای ما باشد این است که پنجاه و سه روایت از صد و شش روایت مربوط به تقیه (البته با حذف موارد تکرار) که در کتاب بحار الأنوار، از امام صادق (ع) نقل شده است؛ یعنی حدود پنجاه درصد روایات تقیه را شامل می‌شود و این رقم غیر از احادیث مربوط به تقیه است که امام صادق (ع) از امامان پیش از خود نقل می‌کند. همچنین با بررسی چهل و چهار حدیث مربوط به کتمان سر در این کتاب، تعداد بیست و هفت روایت؛ یعنی بیش از شصت درصد از زبان آن امام نقل شده است. (۵) و این در حالی است که قریب به اتفاق این روایات با تقیه مداراتی که در حالت امن باشد سازگاری ندارند و این نشان می‌دهد فراغتی که برای امام صادق (ع) به وجود آمده بود، به معنای امنیت و عدم وجود خطر نبوده بلکه سبک شدن خطر را می‌رساند و لذا می‌بینیم امام (ع) در همان دوران که بعضی قیام‌ها شکل گرفته بود و یا در حال شکل‌گیری بود، به هیچ وجه با آن‌ها همکاری نکرد. (۶)

البته در اینجا نکته‌ای باقی می‌ماند که گفتن آن، به تکمیل بحث کمک می‌کند و آن این‌که:

گرچه ما کمتر روایتی داریم که اختصاص به بحث تقیه مداراتی داشته باشد لیکن با اندک تحلیلی می‌توان پی برد که این مطلب در آن زمان وجود داشته است؛ با این بیان که وقتی حضور شیعیان در جماعات اهل سنت و برخورد نیکو می‌تواند دل اهل سنت را به سوی آن‌ها جلب کند و یا این که شیعیان می‌توانند در قالب این هم‌نشینی‌ها، بعضی از معارف شیعی را به اهل سنت انتقال دهند و

آنان را با این معارف نورانی آشنا کنند، بی شک ائمه (علیهم السلام) چنین توصیه‌ای را به یاران و اصحابشان می‌کردند. پس باید گفت گرچه روایات اندکی در این زمینه به دست ما رسیده، لیکن خود این تحلیل، دلیل متقنی است

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴، ح ۷
- ۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۹
- ۳- دوره دوم از امامت امام باقر ۷ با چنین شرایطی همزمان بود. چنانچه دوره اول از امامت امام صادق با این شرایط همزمان بود.
- ۴- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۶، ح ۲
- ۵- به نقل از کتاب نقش تقیه در استنباط، نعمت‌الله صفری، ص ۹۳
- ۶- قیام زید بن علی در سال ۱۲۱ بود؛ قیام محمد ابن نفس زکیه در همان سالهای آخر بنی امیه شکل گرفت گرچه که بعدها به وقوع پیوست. و امام با هیچ کدام همکاری نکرد زیرا نتیجه آنها را می‌دانست.

ص: ۲۷

بر وجود این سیاست از سوی ائمه (علیهم السلام)؛ پس باید توجه داشت که این هدف (جذب قلوب اهل سنت) که در روایات هم آمده، (۱) در آن زمان نمی‌توانست به عنوان تنها هدف در این گونه تقیه‌ها باشد، بلکه تقیه در آن زمان، می‌توانست هم از باب خوف باشد و هم از باب مدارا و جذب دل‌ها و آشنا کردن اهل سنت با مذهب تشیع و به تعبیر دیگر، مدارا کردن به عنوان یک هدف ضمنی مورد نظر بوده است.

مشروعیت تقیه مدارتی

در میان روایات، تعبیر «تقیه مداراتی» به کار نرفته اما احادیثی وجود دارد که می‌تواند ناظر به همین مفهوم باشد. با توجه به این که از این دست روایات زیاد است، اکنون به بررسی بعضی از آنها می‌پردازیم. البته پیش از پرداختن به روایات باب، باید یاد آور شویم که مشروعیت تقیه مداراتی می‌تواند در دو مرحله مورد بحث قرار گیرد:

الف) این که بگوییم بر مکلفین از شیعه واجب است در جماعات اهل سنت شرکت کنند و با این کار، فاصله سیاسی میان شیعه و سنی را به حداقل برسانند.

ب) اگر مکلفی از روی مدارا، در جماعت اهل سنت شرکت کرد و بر اساس مبانی فقهی آنها اعمال عبادی را انجام داد، مجزی از تکلیف است و دیگر نیازی به اعاده نماز در منزل یا هر جای دیگر نیست و به تعبیر دیگر، مشروعیت تقیه را در دو مرحله «تکلیفی» و «وضعی» می‌توان مورد بحث قرار داد. پس باید توجه داشته باشیم که ممکن است تنها مرحله نخست را بتوانیم اثبات کنیم و این منافاتی با عدم مشروعیت تقیه مداراتی در مرحله دوم ندارد؛ زیرا خود شرکت در نماز جماعت آنها از آنجا که دارای هدف مجزا است و ثمره بزرگی مترتب بر آن می‌شود، می‌تواند متعلق امر و نهی واقع شود و خود شرکت در جماعات اهل سنت در نظر مولی مطلوب باشد نه این که مجزی از اعمال عبادی هم واقع شود. با این توضیح باید توجه کرد ممکن است ما تنها بتوانیم اصل و خوب تقیه مداراتی را از روایات به دست بیاوریم.

ادله مورد بحث در دو دسته بررسی می‌شود: دلیل نقلی و دلیل عقلی که ما در این بحث، به مورد نخست (دلیل نقلی) خواهیم پرداخت:

دلیل نقلی:

روایاتی که در این باب مورد استفاده قرار می‌گیرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست روایاتی که به صورت ضمنی، به مشروعیت تقیه اشاره دارد و به تعبیر دیگر مشروعیت تقیه، ملازم با مضمون روایات است و دسته دوم روایاتی است که نصاً دلالت بر مشروعیت تقیه می‌کند.

دسته اول:

روایت اول، روایت هشام الکندی است که می‌گوید:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نَعِيْرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَمَدَ السُّوْءِ يُعَيِّرُ وَاللِّدَّةُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبِءِ قُلْتُ وَمَا الْخَبِءُ قَالَ التَّقِيَّةُ». (۲)

دلالت این روایت را از دو جهت باید بررسی کرد:

الف) اصل حضور در محافل و برنامه‌های اهل سنت و مدارا با آنها، در جاهایی که شیعیان در میان آنها زندگی می‌کنند و با حضور خود می‌توانند دل آنان را به سوی خود جذب کنند، امر و جوبی دارد و مواردی که در این روایت آمده، از باب نمونه و مثال است نه برای محصور کردن موارد یاد شده. و دلیل این که می‌گوییم این امر امام (ع) امری و جوبی است، دو چیز است: ۱. در

جایی که قرینه بر خلاف نباشد، امر دلالت بر وجوب می‌کند ۲. نوع بیان امام (ع) دلالت می‌کند که حضرت به آن بسیار تأکید دارند و اصرار بر تحقق این امر می‌کنند.

۱- مانند روایتی که در بالا از امام صادق ۷ گذشت.

۲- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب وجوب عشره العامه تقیه، ح ۲

ص: ۲۸

ب) باید بررسی شود افزون بر وجوب حضور در مجالس اهل سنت، آیا عملی که در جمع آنان و بر اساس مبانی فقهی ایشان انجام می‌شود، مجزی از اصل تکلیف هست یا خیر؟ شاید بتوان گفت اطلاق این روایت دلالت می‌کند که عمل یاد شده مجزی است؛ لیکن با کمی دقت متوجه می‌شویم که امام (ع) در مقام بیان احکام این نماز نبوده بلکه خواسته‌اند اصحاب خود را نسبت به این اشتباه اجتماعی - سیاسی (۱) متوجه کنند و از ادامه آن باز دارند. همانطور که پیش‌تر توضیح دادیم، عدم صحت یک عمل؛ مانند نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود، منافاتی با این ندارد که امام (ع) بفرماید: این تقیه بهترین عبادت خداست؛ زیرا ما می‌توانیم به یک عمل؛ مانند شرکت در نماز جماعت اهل سنت، از دو جهت بنگریم:

نخست از این جهت که: این نمازی است که مکلف به آن هستیم و از آنجا که امام معصوم (ع) به ما اجازه داده آن را به جماعت با اهل سنت بخوانیم، پس مجزی است.

دوم این که: این حضور و شرکت، تنها به عنوان حضور در نماز جماعت اهل سنت مورد نظر امام معصوم بوده، نه این که کفایت از امر به نماز هم بکند. بنابراین، می‌توان گفت اصل حضور در نماز جماعت اهل سنت یک عبادت است؛ چون اولاً امام معصوم به آن دستور داده و ثانیاً باعث می‌شود که محبت تشیع در دل آن‌ها جا بگیرد و ایشان را به آشنایی بیشتر با تشیع و در نتیجه گرایش به آن ترغیب کند و البته امروزه ثمره بزرگتری نیز بر آن مترتب است که همان وحدت میان شیعه و سنی می‌باشد. به خصوص زمانی که آن را در کنار روایات ابواب مختلف نماز جماعت قرار دهیم که امر شده است در هنگام نماز جماعت با اهل سنت، شما برای خودتان قرائت نماز را بخوانید؛ به طوری که آن‌ها متوجه نشوند، به دست می‌آید که امام (ع) در این روایت شریف اصلاً در مقام بیان احکام این گونه عمل‌های تقیه‌ای نیستند، بلکه همانطور که گفتیم، در مقام بیان اهمیت حضور در جماعات اهل سنت می‌باشند؛ به خصوص اگر به روایت سوم - که آن را نقل خواهیم کرد - توجه شود، این مطلب بیشتر از پیش روشن خواهد شد.

روایت دوم:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَيْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّغَرِ الْأَوَّلِ، كَمَا أَنَّ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ۹ فِي الصَّغَرِ الْأَوَّلِ». (۲)

بررسی:

به نظر می‌رسد، تمام مطالبی که در مورد روایت نخست آوردیم، در مورد این روایت هم جاری است. نکته دیگری که باید در اینجا گفته شود این است که ادعای این مسأله که این روایت مربوط به تقیه مداراتی است و اختصاص به آن دارد، بدون دلیل است و تنها از اطلاق این روایت می‌توان استفاده کرد که هم تقیه مداراتی و هم غیر آن را شامل می‌شود و اختصاص به باب تقیه مداراتی ندارد.

روایت سوم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ قَالَ يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَقْتَدِي بِهِمْ مِثْلَ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ مَنْ يُقْتَدِي بِهِ. (۳)

طبق این روایت، اگر با اهل سنت نماز بگزاری، گرچه حتی به آنان اقتدا نکنی، همان اندازه فضیلت برای تو نوشته می‌شود که اقتدا کنی به امامی که نمازش صحیح است!

این روایت شریف، در مقام بیان صحت نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود نیست و لذا مطالب یاد شده در ذیل روایت اول اینجا هم تکرار می‌شود (البته با وضوح بیشتر) همانگونه که باید توجه داشت که این روایت مانند روایت دوم که ذکر کردیم، اختصاص به تقیه مداراتی ندارد، گرچه شامل آن هم می‌شود.

روایت چهارم:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ فَقَالَ ... قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ وَصَلَّى عَلَيَّ ۷ وَرَأَى هُمْ». (۴)

بررسی:

-
- ۱- عدم حضور در مجالس و محافل اهل سنت
 - ۲- وسائل الشیعه- ابواب صلوه الجماعه- باب ۵، ح ۱
 - ۳- همان، ح ۳
 - ۴- همان، ح ۱۰

ص: ۲۹

گر چه ممکن است کسی که از امام صادق (ع) در باره نماز جماعت با اهل سنت پرسیده، در مقام تقیه حفظی بوده، لیکن دلیلی که امام (ع) آورده «صَلَّى عَلَيَّ ۷ وَرَاءَهُمْ»

مربوط به تقیه مداراتی است (۱) و در ضمن، از ظاهر روایت به دست می‌آید که سؤال کننده در مورد صحت چنین نمازی پرسیده است. بنابراین، این روایت بر مشروعیت تقیه مداراتی و صحت نماز با این ویژگی‌ها دلالت دارد. تأملی در روایات مذکور:

هر کلامی، وقتی از گوینده‌ای صادر می‌شود، باید آن را در قالب موقعیت زمانی و مکانی صدور کلام بررسی کرد. روشن است که در زمان ائمه: آنچه فکر و ذهن شیعیان و رهبران آن‌ها را به خود مشغول می‌کرد، ترس از تعرّض دستگاه‌های دولتی و نیز حفظ جان شیعیان بود. بنابراین، روایات یاد شده، گرچه در ظاهر دارای اطلاق‌اند و بنا بر قاعده هم می‌توان به اطلاق موجود تمسک جست، لیکن با بیانی که گذشت می‌توان گفت در وجود این اطلاق هم باید شک کرد؛ زیرا وقتی نه در ذهن امام معصوم ۷ و نه در ذهن مخاطب، هیچ تصویری جز خوف و ترس و تقیه وجود نداشته، چگونه می‌توان به صرف وجود صورت اطلاق در کلام، آن را حمل بر اطلاق کنیم؟ البته شاید بتوان بر مطلب مذکور اشکالی وارد کرد؛ با این بیان که: درست است شرایط زمانی و مکانی صدور این روایات، ترس و خوف بوده، لیکن با تحلیلی که پیش‌تر ارائه گردید و در ضمن آن به لزوم وجود تقیه مداراتی اشاره شد، ناچار باید این اطلاق را هم پذیرفت. (۲)

روایت پنجم:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ إِنِّي أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَأَجِدُ الْإِمَامَ قَدْ رَكَعَ وَقَدْ رَكَعَ الْقَوْمُ فَلَا يُمَكِّنُنِي أَنْ أُؤَدِّنَ وَأُقِيمَ أَوْ أَكْبِرَ، فَقَالَ لِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْخُلْ مَعَهُمْ فِي الرَّكْعَةِ فَاعْتَدَّ بِهَا فَإِنَّهَا مِنْ أَفْضَلِ رَكَعَاتِكَ». (۳)

بررسی:

اولاً: این روایت اختصاص به تقیه مداراتی ندارد و ثانیاً: از سؤال راوی مشخص می‌شود که اگر انسان بتواند در جماعت اهل سنت شرکت کند و در عین حال برای خود اذان واقامه بگوید و قرائت نماز را بخواند، باید این کار را انجام دهد ولی اگر جماعت شد و نتوانست این کارها را انجام دهد (مانند مثالی که سؤال کننده مطرح کرد) در این صورت نمازی که با اهل سنت خوانده می‌شود مجزی است. پس نمی‌توان به صورت مطلق گفت نماز تقیه‌ای مجزی است.

البته صاحب وسائل این روایت را در باب سی و چهار از ابواب نماز جماعت به صورت کامل نقل کرده است؛ به این شکل که در ادامه این روایت اینگونه آمده است:

«قَالَ إِسْحَاقُ فَفَعَلْتُ ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَإِذَا خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ جِيرَانِي قَدْ قَامُوا إِلَيَّ مِنَ الْمَحْزُومِينَ وَالْأُمُومِينَ فَقَالُوا جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ نَفْسِكَ خَيْرًا فَقَدْ وَ اللَّهِ رَأَيْنَا خِلَافَ مَا ظَنَّنَّا بِكَ وَ مَا قِيلَ فِيكَ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ ذَاكَ قَالُوا تَبَعْنَاكَ حِينَ قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ نَحْنُ نَرَى أَنَّكَ لَا تَقْتَدِي بِالصَّلَاةِ مَعَنَا فَقَدْ وَجَدْنَاكَ قَدْ اعْتَدَدْتَ بِالصَّلَاةِ مَعَنَا قَالَ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۷ لَمْ يَأْمُرْنِي إِلَّا وَ هُوَ يَخَافُ عَلَيَّ هَذَا وَ شَبَّهَهُ». (۴)

راوی، که در آن زمان زندگی می‌کرده، تحلیل خود را از کلام امام صادق (ع) بیان نموده است. البته این تحلیل نمی‌تواند تحلیلی شخصی و اجتهادی باشد بلکه خبری است از واقع و لذا این روایت در موقعیت تقیه حفظی صادر شده است؛ اما با این حال، می‌توان در موقعیت تقیه مداراتی هم بر طبق این دستور امام (ع) در مورد نماز برخورد کرد.

روایت ششم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ خَلْفَ النَّاصِبِ وَلَا تَقْرَأَ خَلْفَهُ فِيمَا يَجْهَرُ فِيهِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ تُجْرِيكَ إِذَا سَمِعْتَهَا» (۵)

بررسی:

عدم ارتباط این روایت با تقیه مداراتی واضح و روشن است؛ زیرا سخن از ناصبی و دشمن ائمه است و هیچ ارتباطی به تقیه مدارتی که در آن حرف از دوستی میان شیعیان و اهل سنت است، ندارد.

۱- همانطور که در مبحث اول در این مورد صحبت کردیم.

۲- انتهای صفحه ۱۳ و ابتدای صفحه ۱۴

۳- همان، ح ۸

۴- همان، باب ۳۴، ح ۴

۵- وسائل الشیعه، ابواب صلاه الجماعه، باب ۳۴، ح ۵

ص: ۳۰

جمع بندی روایات:

از بررسی روایات یاد شده به دست می‌آید روایتی که اختصاص به مبحث تقیه مداراتی داشته باشد وجود ندارد و تنها از اطلاق روایات و همچنین تحلیل‌هایی که در مبحث تاریخی مطرح گردید، می‌توان استفاده کرد که تقیه مداراتی، مورد نظر ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده است. از میان روایات، تنها روایت اول، دوم و چهارم با بحث تقیه مداراتی در ارتباط است و البته همانطور که از بررسی‌ها هم مشخص شد، تنها روایت چهارم ناظر است بر صحت و عدم صحت نمازی که در جماعت اهل سنت خوانده می‌شود.

دسته دوم (از دلیل نقلی):

دسته دوم روایاتی است که با صراحت و به صورت مطلق، بر مشروعیت تقیه دلالت دارد.

روایت اول:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنِ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ التَّقِيَةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ النَّضْرُ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ مَعْمَرٍ مِثْلَهُ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيْرَةِ مِثْلَهُ». (۱)

«تقیه» در اصل از «وقی» گرفته شده و به معنای پرهیز کردن است (۲) و در اصطلاح، در جایی به کار می‌رود که انسان بخواهد از شر گروهی خاص نجات یابد؛ لذا در ظاهر، به آن‌ها نزدیک می‌شود، در حالی که در دل با آنان دشمن است. البته این قضیه ممکن است در خارج به شکلهای و صورت‌های مختلف محقق شود؛ به عنوان نمونه و مثال، در زمان سه خلیفه بعد از پیامبر (ص)، تقیه‌ای که از سوی شیعیان صورت می‌گرفت به این جهت بود که جماعت مسلمان به تفرقه کشیده نشود و علت مسأله هم این بود که در صورت ایجاد اختلاف میان مسلمانان، بدون شک عده‌ای از این تفرقه سوء استفاده می‌کردند و از اسلام دست بر می‌داشتند و حتی گاهی گروهی از کفار را بر ضد مسلمانان می‌شورانند؛ چنانچه امام علی (ع) در زمان خلافتش، به خاطر حفظ پیوند میان یارانش، از اصرار بر بعضی حقایق چشم می‌پوشید که در مبحث نخست اشاره شد و بعد از امام علی (ع) تقیه حالت دیگری به خود گرفت؛ به این شکل که شیعه که در اقلیت به سر می‌برد و بزرگترین دشمن بنی امیه و بنی عباس به حساب می‌آمد، برای حفظ جان خود دست به تقیه می‌زد و ائمه اطهار (علیهم السلام) بر این مسأله بسیار تأکید داشتند.

با این بیان متوجه می‌شویم اینگونه نیست که تقیه همیشه و همه جا برای حفظ جان باشد بلکه بزرگترین انگیزه برای تقیه، می‌تواند حفظ دین باشد و حفظ دین به یقین کمتر از حفظ جان نیست. حال با این بیان، واضح می‌گردد که تقیه مداراتی هم می‌تواند مصداقی از تقیه اصطلاحی باشد؛ زیرا هدف از آن، حفظ دین به وسیله نزدیک شدن به اهل سنت و ایجاد وحدت بین این دو گروه از مسلمانان است؛ چنانکه از روایت امام حسن عسکری (ع) به نقل از امام صادق (ع) چنین مطلبی را می‌توان استفاده کرد:

«قَالَ الصَّادِقُ ۷ وَقَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسَيْنًا أَيْ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مَحَدِّفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسِطُ لَهُمْ وَ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُحَدِّفُونَ فَيَكْلُمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرٍ مِنْ ذَلِكَ يَكْفُ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنِ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْإِمَامُ ۷ إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ۷ فِي مَثَرِلِهِ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي بِنِ سَلُولٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَسَّسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ أَنْذَنُوا لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَجْلَسَهُ وَ بَشَّرَ فِي وَجْهِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) قُلْتَ فِيهِ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ بِهِ مِنَ الْبَشْرِ مَا فَعَلْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا عُوثُ يَا حَمِيْرَاءُ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يُكْرِمُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ». (۳)

مسلم است که در این روایت، تقیه در مورد حفظ جان به کار نرفته بلکه در موردی به کار رفته که هدف حفظ وحدت در میان مسلمین بوده است؛ زیرا در صدر اسلام، آنچه که در سیاست پیامبر حرف اول را می‌زد، وحدت میان مسلمانان بود و لذا آن حضرت هیچ‌گاه حاضر نبود به خاطر نابودی یک نفر و یا گروهی خاص، از وحدت که مهم‌ترین مصالح اسلام بود دست بردارد و

این چیزی است که در این روایت به آن «تقیه» گفته شده است (۴). و این وضعیت با موقعیت سیاسی جهان اسلام در زمان حاضر کاملاً موافقت دارد. تنها چیزی که باقی می‌ماند آن است که این روایت در کتاب «تفسیر الإمام حسن

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹

۲- ماوراء الفقه، ج ۱، ص ۹۹

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱

۴- ما در مبحث اول همین مطلب را به شکل دیگری آوردیم: صفحه ۲ از همین مقاله.

ص: ۳۱

العسکری (ع) نقل شده است که در مورد حجیت آن اختلاف وجود دارد. لیکن به نظر نویسندۀ چیزی که این سطور را به حقیقت نزدیکتر نشان می‌دهد حجیت این کتاب است. (۱)

نکته دیگری که باید توضیح داده شود، این است که نباید فکر کنیم کلمه «مداراه» که در این روایت آمده، در این برداشت از روایت مؤثر بوده است؛ زیرا در این روایت تنها معنای لغوی مورد نظر امام (ع) بوده، در حالی که معنای مورد نظر ما از معنای اصطلاحی برداشت شده است.

به هر حال، روایت نخست از این دست روایات دلالت می‌کند که هر جا انسان برای حفظ دین و یا حفظ جان و یا هر ضرورت دیگری نیازی به تقیه داشته باشد، این تقیه جایز و بلکه واجب (۲) است و تقیه مخصوص به مصداق خاص نیست و البته نکته‌ای که بسیار مهم است، این است که این روایت تنها تقیه‌ای را مورد نظر دارد که در مقام ضرورت باشد و لذا اگر ضروری بودن تقیه‌ای را نتوانستیم ثابت کنیم، مشروعیت و وجوب آن هم خود به خود زیر سؤال می‌رود.

همچنین مشروعیت تقیه مداراتی، طبق تعریفی که در آغاز مقاله آوردیم، در حدی که بتوان ضرورت را برای آن روشن کرد، قابل اثبات است؛ و لذا وحدتی که از خوف نباشد، نمی‌تواند علت تقیه مداراتی باشد مگر این که بتوان به شکل دیگری عنوان «ضروری بودن» را برای آن اثبات کرد.

روایت دوم:

«حَمَادُ بْنُ عِيسَى عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَإِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَعِدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ ۷ يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ شَيْءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ». (۳)

مطالبی که در مورد روایت اول آوردیم در مورد روایت دوم و سوم هم تکرار می‌شود.

روایت سوم:

«كَافِي عَيْنِ عَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ». (۴)

و روایاتی دیگر از این دست که به صورت کلی دلالت بر مشروعیت و وجوب تقیه دارند، هیچ منافاتی با این ندارد که در زمان ائمه اطهار: تقیه بیشتر و بلکه منحصرأ در زمینه حفظ جان شیعیان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

نکته مهم:

نکته‌ای که در ذیل سه روایت یاد شده باید گفته شود این است که: بر خلاف تصور اولیه که شاید تصور عموم از تقیه هم این باشد، موضوع تقیه «ضرر» نیست بلکه طبق روایات مذکور «ضرورت» موضوع تقیه می‌باشد که البته ضرر هم مصداقی از مصادیق آن است.

۱- دلیل مطلب هم این است که اولاً- محمد بن قاسم نیشابوری استاد مرحوم شیخ صدوق است که قطعاً مورد وثوق و اطمینان ان جناب بوده است و ثانیاً دو راوی این کتاب یعنی یوسف بن محمد بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هم گر چه از نظر ما مجهول است لکن قطعاً نه تنها در نزد محمد بن قاسم مجهول نبوده است و حتی نمی‌توانسته است که ضعف هم باشد؛ زیرا ممکن نیست که یک عالمی مثل ایشان که مفسر هم بوده است یک کتابی را که به نقل بعضی از علما این کتاب تفسیر کل قرآن بوده است را نقل بکند و به شیخ صدوق هم اجاره نقل آن را بدهد و مخصوصاً که در وصف این دو می‌گوید و کانا من الشیعه الامامیه.

- ۲- در واجب بودن حکم تقيه در شرایط ضروری شکی نیست و تمام بحث در تشخیص مصداق تقيه است.
- ۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹ سند این روایت صحیح است
- ۴- همان، ص ۴۳۲ و الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹

خفتگان در بقیع (۳)

علی اکبر نوایی

بخش نخست و دوم «خفتگان در بقیع» پیشتر در شماره‌های ۶۵ و ۶۶ از نظر خوانندگان گرامی این فصلنامه گذشت، اکنون سومین بخش و دنباله این بحث را که معرفی دیگر صحابه صادق و بزرگوار آرمیده در بقیع است پی می‌گیریم:

۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خدا و از مخلص‌ترین دوستان خانندان عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عقبه بن عدی، کنیه‌اش ابو عبدالله و یا ابو عبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلند آوازه است که همواره در کنار پیامبر (ص) بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر (ع) حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا به وسیله او به امام باقر (ع) سلام می‌فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكَتْ وَلَدِي الْبَاقِرُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ سَمِيٌّ وَأَشْبَهُ النَّاسِ بِي ...» (۱)

«همانا پیامبر خدا- که درود خدا بر او و آتش باد- روزی به من فرمود: ای جابر، آنگاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم نام من و شبیه‌ترین مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر بوده و خود گفته است:

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم.» (۲)

از منابع تاریخی برداشت می‌شود، جابر در نبردهای بدر و احد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می‌رساند. پس از رحلت پیامبر، در تمام جنگ‌ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیرمؤمنان، علی (ع) افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبر (ص)

عبدالله، پسر عمرو خزرچی سلمی، پدر جابر، رئیس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسید.

جابر گوید: «آنگاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می‌شوم و پس از خود، جز پیامبر، کسی را از تو دوست‌تر ندارم. قرض‌های مرا بپرداز. تو را درباره خواهرانت سفارش می‌کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی‌اش را بریدند.» (۳)

بزرگی جابر در نگاه پیامبر (ص)

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود.

«در غزوه «ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبر از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می‌کنی؟

جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه بازمانده است. پیامبر پرسید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آنگاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبر بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست‌های آن گذاشت و به جابر

- ۱- سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر الانصاری، بی‌تا، بی‌نا، ص ۱۸۶
- ۲- محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶
- ۳- محمدعلی عالمی، پیشین، ص ۱۱۴

ص: ۳۵

فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم‌های پیامبر، شترم از همه شتران پیشی گرفت.» (۱)

پرسش پیامبر (ص) از قرض‌های پدر جابر

پیامبر از جابر پرسید آیا عبد الله قرض‌هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض‌های پدرم باقی است.

پیامبر: طلبکاران کیست؟

جابر: ... مرد یهودی.

پیامبر: زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبر: هرگاه خرما پخته شد، پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز ...

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر (ص) آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مستی برداشت و

کناری گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبر به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می‌ستانی؟

یهودی: همه این‌ها به طلب من کفایت نمی‌کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبر: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می‌کنم.

پیامبر: با نام خدا شروع کن به پیمان کردن. تمام پیمان‌هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود! پیامبر به جابر امر کرد باقی خرماها

را به خانه خود ببر تا برکت یابد.» (۲)

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر برخوردار بود. از نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقمندی، دعوت پیامبر از

جابر به شرکت در برخی نشست‌های آن حضرت بود. مکرز به خانه جابر می‌رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه

جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می‌کرد. اخبار غیبیه را در مواقع مختلف به جابر اعلام می‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل بیت

خود نامید. و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر (ع) رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

جابر بن عبدالله، در قلّه رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روایت و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر بود، احادیث

نبوی فراوان در سینه‌اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبر شنیده بود. از حوادثی فتنه‌خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده

بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان‌های پیامبر، عظمت حادثه‌ها، عظمت پیامبر، عظمت

علی (ع)، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی (ع)، ماجرای رفتن علی و فاطمه

به در خانه‌های مهاجر و انصار ... همچنین حضور در کنار علی و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه (علیها السلام)،

مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی (ع) و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی (ع)، ماجراهای دردآور دوران امامت

امام مجتبی (ع)، جگر فروریخته آن حضرت در تشنه‌ی غم‌های جگرگوشه دیگر زهرا و سبط دیگر نبی، حسین بن علی (ع)، و

سره‌های بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجاد (ع) و ... و بالأخره دعا‌های آن

گرامی در کنار قبر پیامبر (ص)، و مناجات‌های جانگداز شبانه امام سجاد، ماجرای حرّه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و

سرانجام شهادت سجاد اهل بیت و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر

مزاری که

۱- همان، ص ۱۱۶

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷، ص ۳۱

ص: ۳۶

همه عظمت‌ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبی، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبر به باقر اهل بیت (علیهم السلام) و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالآخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیده و هجران کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبر و اهل بیت تا دوره امام باقر (ع)، را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روایت آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه (علیها السلام)

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله روایان این حدیث است؛ حدیثی که ائمه (علیهم السلام)، به آن می‌بالیدند. حدیث لوح چنین است.

«ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرد که پدرم امام باقر (ع)، به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟
جابر: آری، یابن رسول‌الله، هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امام ۷: می‌خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا دیده‌ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان پیامبر خدا برای تبریک و تهنیت به ولادت حسین بن علی (ع) به خانه زهرا (علیها السلام) رفتم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرد است. در آن نوشته‌ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا (علیها السلام) فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌ای از آن برداشتم.

امام (ع): جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام (ع) به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه‌ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر (ع) تقدیم کرد.

امام (ع): جابر! لوح را نگاه‌دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد (ص) که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است.

محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوار کننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا پیرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را شهادت نصیب ساخته، زندگی‌اش را به سعادت منتهی کردم.

ص: ۳۷

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تائمه و حجت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اول ایشان، بعد از حسین (ع)، سیدالعابدین (ع) و زینت دهنده اولیا و فرزند او همانم جدّ پسندیده‌اش (محمد باقر (ع)) شکافنده علم و مرکز دانش من می‌باشد.

ششم آن‌ها جعفر صادق (ع) است، آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گردانم، پس از او، فرزندش موسی (ع) است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهد ولی وجوب حفظ او همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی (ع) است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می‌نهد و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده‌هایم (هارون) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد (ع)، روشن می‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کنم. فرزند او علی (ع) است، سعادت را به او می‌دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن (ع)، خزانه‌دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی (ع) است. به وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلش نقل مکن.» (۱)

جابر و علاقه به خاندان پیامبر (ص)

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر و اهل بیت: داشت.

امام صادق (ع) فرمود: «پدرم از پدرش امام زین العابدین (علیهم السلام) نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عموم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حدّ بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین (ع) افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.» (۲)

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته‌اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل‌ها و داستان‌های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آن‌ها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین (ع) و شهدای کربلا پرداخته است!

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م.

ص: ۳۸

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافر که به اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی و زهرا و اهل بیت (علیهم السلام) می پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی (ع) و انتشار فضایل آن‌ها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

«هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلم شد. پس از آنکه مسجد را از سنگ‌ها و خون‌ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزی گذاخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد.... و گردن بسیاری دیگر را مههور ساخت.» (۱)

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابر بن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلند آوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع کرد. سینه‌اش لبریز از عشق به پیامبر و اهل بیت و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود.

«توفی جابر سنه سبع و سبعین و صلی علیه ابان بن عثمان و کان امیر المدینه و کان عمر جابر أربعاً و تسعین سنه...» (۲)

«جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.»

جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

«صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»

؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و می فرستند.»

۱۴- صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابو یحیی، که نامش عبدالملک بوده، از صحابی معروف پیامبر خدا (ص) است؛ چنانکه مبارکفوری در کتاب «تحفه الأحمودی» آورده است:

«منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی‌اش را در رم گذراند. طایفه بنی کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی کلب خرید و مدت‌ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر به رسالت برگزیده شد، به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفه بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.» (۳)

به نوشته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان از اصحاب صفه بوده و جزو کسانی است که شب‌ها را به عبادت می پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر با مشرکان می جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی نیست لیکن روایاتی گویای عظمت جایگاه او در اندیشه پیامبر است.

«الصُّهَيْبُ، هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ.» (۴)

«صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا بود.»

- ۱- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹
- ۲- ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد الجزرنی، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ص ۲۵۷
- ۳- ابن عبدالرحیم المبارکفوری، تحفه الاحوذی، ج ۲، دارالکتب العلمیه، التبیان، ۱۲۸۳ هـ. ق، ص ۳۰۴
- ۴- الشیخ حسن صاحب المعالم، التحریر الطاوسی، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبه آیة‌الله المرعشی، ۱۴۱۱ هـ. ق، ص ۹۲

ص: ۳۹

نکاتی بدیع درباره صهیب

چنانکه پیشتر اشاره داشتیم، پیامبر خدا (ص) بسیار به صهیب بن سنان علاقمند بود. در روایتی آمده است که پیامبر خدا (ص) فرمودند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحِبِّ صَهَبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لَوْلَدِهَا». (۱)

«هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.» همچنین در روایاتی دیگر از علی (ع) درباره صهیب، نکاتی بدیع اشاره شده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبر و علی (ع) دارد:

«كَانَ صَهَبٌ مِّمَّنْ اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي الْمَدِينَةِ وَأَقْبَلَ عَلِيَّ عَلِيٌّ». (۲)

«صهیب از کسانی بود که در فتنه‌های مدینه از آن‌ها کناره گرفت و به علی (ع) روی آورد.»
گرویدن این شخصیت نامی، در فتنه‌های بر باد دهنده و دهشتناک مدینه، به علی (ع) و کناره‌گیری از این فتنه‌ها، دلالتی روشن بر وجود ضمیری روشن و فکری تابنده در صهیب دارد و اگر نبود این روشنی‌ها و بصیرت‌ها، هرگز صهیب در آن فتنه‌هایی که اصحاب کبار پیامبر هم لغزیدند، کناره نمی‌گرفت و به علی (ع) ملحق نمی‌شد.

مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

«صهیب یکنی ابا یحیی وهو صهیب بن سنان النمری من النمر بن قاسط، و كان أصابه سبي فوقع بأرض الروم، فقيل: صهیب الروم، بلغ سبعين سنة، و كان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان و ثلاثين و دفن بالبقيع». (۳)
«صهیب، با کنیه ابو یحیی خوانده می‌شود و او همان صهیب بن سنان نمری، از تیره نمره بن قاسط است. وی به اسارت رفت و در سرزمین رم بود. گفته شده، صهیب رومی، به هفتاد سالگی رسید. عادت او این بود که با حنا خضاب می‌کرد. در مدینه در ماه شوال سال ۳۸ هجری بدرود حیات گفته و در بقیع مدفون گردید.»

صهیب بن سنان را در ردیف صحابی پاکبخته و خالص پیامبر یاد کرده‌اند که در بیشتر نبردها همراه و در کنار پیامبر بود. البته وی در مکه نیز زیسته است که در خانه عبدالله جدعان سختی‌های فراوانی دید.

صهیب بن سنان در نبردهای بسیاری در کنار پیامبر خدا بود و افتخارات فراوانی نصیب او گردید.

«مات بالمدينة سنة ۳۸، ثمان و ثلاثين في خلافة علي بن أبي طالب». (۴)

«در مدینه از دنیا رفت، در سال ۳۸ هجری، در زمان خلافت علی (ع)»

طبق نقل ابن اثیر، حاکم مدینه و برخی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع، دفنش کردند «البته در مطاوی روایی انعکاس یافته که صهیب، در اواخر عمر از مسیر حق انحراف یافت و به مخالفت با بیعت با علی (ع) پرداخت. (۵)

۱۵. شماس بن عثمان

شماس بن عثمان، از قبیله بنی مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه بنت ربیع بن عبد شمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشراف بلندآوازه این شهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می‌زیست. در اسنادی که مبارکفوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

رسالت پیامبر گرامی اسلام، باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردید، به محضر آن حضرت آمد و تقاضا کرد که اسلام را بر او نماید. پیامبر خدا (ص) کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض

- ۱- مجلسی، محمدباقر، ج ۴۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۲۶
- ۲- همان، ص ۳۲۷
- ۳- الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳
- ۴- المبارکفوری، پیشین، ص ۳۰۳
- ۵- ر. ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶

ص: ۴۰

شنیدن بخش‌هایی از کلمات نورانی پیامبر، ایمان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمّل کرد. با سختی و شدتی که یاران نخستین پیامبر داشتند، او به همراه شخصیت‌های بزرگی مانند جعفر بن ابوطالب، به دستور پیامبر خدا (ص)، به حبشه هجرت کرد. بدین روی، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و معلقات را به خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر به مدینه و سپری شدن دوران رنج و شکنجه مسلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفا در آمد و سپس به منزل مبشّر بن عبد منذر رفت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوت میان مسلمانان، پیامبر خدا میان او و حنظله بن ابی عامر، عقد اخوت بست.

«مشهد البدر و الأحد مع رسول الله...» (۱)

«همراه پیامبر در بدر و احد شرکت کرد.»

شماس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر (ص) به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حارث» و به گفته‌ای «نعمان» و کنیه‌اش ابوقتاده است. وی فرزند «ربیع بن بلدّمه انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می‌باشد.

ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر (ص) و از شجاعان و دلاوران کم‌نظیر و از برترین یاران پیامبر است که به همین سبب «فارس رسول‌الله» لقبش دادند.

مورّخان نگاشته‌اند: «ابوقتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام همراه پیامبر (ص) بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می‌دانند و جمعی هم بر این عقیده‌اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.» (۲)

ابوقتاده و همگامی‌اش با علی (ع)

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌های زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکان آن حضرت بوده است.» (۳)

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علی (ع) به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد.

ابوقتاده به خاطر عشق وافری که به علی (ع) داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

«آنگاه که امیر مؤمنان (ع) آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.» (۴)

«امیرمؤمنان در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی ممینه را به حُجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربیع یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابو ایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.» (۵)

خطیب بغدادی نقل می‌کند: «هنگامی که امیر مؤمنان علی (ع) از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله، به مدینه مراجعت نمود.» (۶)

-
- ۱- مؤسسه البحوث الاسلامیه، شهداء الاسلام فی عصر الرساله، مرکز الاعلام.
 - ۲- ر. ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷
 - ۳- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد، ج ۵، دراحیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰ م.
 - ۴- تاریخ طبری.
 - ۵- همان.
 - ۶- همان.

ص: ۴۱

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت و گوهایی میان آنان انجام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده، نباید چیزی مانع آن شود که من حقی دربارہ علی بن ابی طالب بگویم و آن این است که از پیامبر خدا شنیدم دربارہ علی فرمود:

«تفترق أمّتی علی فرقتین، تمرق بینهما فرقۃ محلّقون رؤوسهم مخفّون شواربهم یقرئون القرآن لانتجاوز تراقیهم، یقتلهم أحبّ النّاس إلی و أحبّهم إلی الله تعالی». (۱)

«اتم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از دین خارج می‌شوند، سرهایشان را می‌تراشند، شارب‌های خود را کوتاه می‌کنند. قرآن تلاوت می‌کنند که از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند. این گروه را کسانی می‌کشند که نزد من و خداوند محبوبترین بندگان خداوندند.» چون عایشه اقرار به حقانیت علی (ع) کرد، ابوقتاده گفت: حال که می‌دانی علی محبوبترین آفریده خدا در نزد پیامبر و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته‌ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

تاریخ وفات ابوقتاده

«ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیرمؤمنان و دوران امامت امام مجتبی (ع) در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.» (۲)

۱۷. قیس بن سعد بن عبادہ

نامش قیس، کنیه‌اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عبادہ، رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکھیه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته‌اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا (ص) گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر شمرده می‌شود.

با پیامبر خدا به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی‌المصطلق، در همه جنگ‌های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه‌های جنگ به اسلام و پیامبر نموده است. حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ابن اثیر در «اسدالغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر و بیانات آن حضرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی (ع) دفاعیه‌های فراوانی را ارائه کرد. علی (ع) او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی (ع)

«قیس بن سعد» در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی (ع) به فرماندهی شرطه‌الخمیس رسید و از یاران با وفای علی (ع) بود.» (۳)

قیس بن سعد در کنار علی (ع) افتخار می‌کرد و به خود می‌بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول است.

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی (ع) فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی (ع) از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می‌رفت و پس از امام مجتبی (ع) جزو محبّان و پیروان امام حسین (ع) بوده است.

بازگشت به مدینه و لیبک دعوت الهی

چنان که از ماجرای زندگی وی برمی‌آید و ابن اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا این که در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت

علی (ع) به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در

۱- حسکانی.

۲- ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۰

۳- محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، بی تا، ص ۲۳۲

ص: ۴۲

کنار امیر مؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در آغاز امامت امام حسین (ع) سال ۶۱ هجرت، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت. (۱)

۱۸. ابو رافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده‌اند. (۲) کنیه وی ابو رافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام‌اند. خاندان ابو رافع از برترین خانواده‌های شیعه هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی رافع» شهرت یافته‌اند. مسلمانی ابو رافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ‌ها، در کنار پیامبر (ص) و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ‌های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ‌هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، به صورتی پررنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزی که پیامبر (ص) در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در کنار علی (ع)

بعد از رحلت پیامبر خدا (ص) ملازم علی (ع) بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه دار کوفه شد.

ماجراهای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه‌داری بیت‌المال علی (ع) در کتب تاریخی مطرح شده است. (۳)

بعد از شهادت امام علی با امام حسن مجتبی ۸ به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می‌شد. کتاب «السنن و الأحکام و القضا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی ۷ نقل می‌کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی ۷ به شمار رفته‌اند. کتاب «قضایا امیرالمؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی رافع نیز کتاب‌های بسیاری در فنون فقه نگاشته است. (۴) کتاب‌هایی در «وضو» و «صلاه» از نوشته‌های او است.

مرگ ابو رافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابو رافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

«توفی فی المدینه فی نفس العام الذی استشهد فیہ الامام امیرالمؤمنین و دفن بالبقیع.» (۵)

«در مدینه، در سالی که علی (ع) به شهادت رسید وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی)

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می‌آمد.

«کان جبلة بن عمرو فاضلاً من فقهاء الصحابة.» (۶)

«جبلة بن عمر از افراد فاضل و از فقهای صحابه پیامبر بود.»

در کنار پیامبر، در جنگ‌های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و ... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر را فرا می‌گرفت و از پیامبر در باره مفاهیم و محتوای آیات می‌پرسید و آن‌ها را در سینه خود حفظ می‌کرد. به حق او از فقهای صحابه پیامبر بود.

در جبهه علی (ع)

پس از رحلت پیامبر (ص)، جبلة بن عمرو از علی (ع) جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به کوفه رفت و

در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعال داشت.» (۷)

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی (ع) سخن می‌گفت.

- ۱- ر. ک: اسدالغابه، حرف ق.
- ۲- ر. ک: اسدالغابه
- ۳- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸
- ۴- السيد ناصر الطیبی، ابورافع، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۶۴
- ۵- ابن خلکان، دفیات الاعیان، مراجعه شود.
- ۶- ابن اثیر، اسدالغابه، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷
- ۷- جعفر سبحانی، شخصیت‌های اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷

ص: ۴۳

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی (ع) در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری‌های صریح می‌پرداخت.

«جبله بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله «بنی‌سعد» نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می‌کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می‌دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می‌شود؟ سپس رو کرد به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی‌ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت. عثمان گفت: کدام نورچشمی‌ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می‌کنم.

جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی‌سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده‌ای؟ اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر، خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند.» (۱)

همچنین موضعگیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است. «به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، «حارث» را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می‌خرید و به قیمت دلخواه خود می‌فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی‌گذاشت. حارث علاوه بر این، کرایه دکانداران و دست‌فروش‌ها را برای خود جمع‌آوری می‌کرد و با مردم، بدرفتاری می‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.» (۲)

«باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوب بردند و در آنجا به خاک سپردند.» (۳)

در بحار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (ج ۹، ص ۲۱۲) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

«أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلَةَ وَمَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَقْضِي عَنْهُ أَبَدًا، وَلَا أَلْقَى اللَّهَ فَأَقُولُ (أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصْلَوْنَا السَّبِيلًا...)» (۴)

«زید بن ثابت با پسرعمویش ابو اسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی‌دارم و نمی‌خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و ریسان خود اطاعت می‌کردیم، آن‌ها ما را گمراه کردند.»

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع

«جبله، در سال ۳۸ هجری، چشم از جهان فرو بست. مسلمانان زیادی بر جنازه مطهرش نماز گزارند و در بقیع دفنش کردند.» (۵)

- ۱- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴
- ۲- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸، به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴
- ۳- همان، ص ۱۱۰، به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۲۵
- ۴- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۲۹۲
- ۵- ر. ک: الاستیعاب، ج ۶

ص: ۴۴

البته از برخی مطاوی تاریخی برمی آید که وی در مصر سکونت گزیده ولی هرگز اشاره‌ای به دفن وی در مصر نکرده‌اند، بلکه صاحب «الاستیعاب» محل دفنش را بقیع دانسته است. به همین جهت به نقل عبارتی از بحار، از مرحوم مجلسی بسنده می‌کنیم:

«ذكر القاضي عياض في المدارك أن المدفونين من أصحاب النبي هناك عشرة آلاف و لكن الغالب منهم مخفي الآثار عيناً و جهةً و سبب ذلك أن السابقين لم يعلموا القبور بالكتابة و البناء، مضافاً إلى أن تمادی الأيام يوجب زوال الآثار ...» (۱)

«قاضی عیاض در مدارک خود آورده است: مدفونین در بقیع از اصحاب پیامبر، دو هزار نفرند لیکن بیشتر آنها، آثارشان از حیث اصل و نام و نشان، مخفی است و سبب این مسأله هم این است که سابقین، قبور این صحابه را در کتب خود نیاورده‌اند. مضاف بر این، گذر ایام موجب زوال نشانه‌ها می‌شود.»

چنانکه در مورد صحابه و تابعین آن شد که درباره جبله و بهلول بن ذؤیب و ... شد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۷

اماکن و آثار

تعریف المدینه

در بیان راه بندر ینبع - مدینه منوره و نیز بیان مدینه و پیرامون آن

نوشته حاجمحمد میرزا مهندس، (۱۲۹۴ هـ - ق.) از نسخه نگاشته شده به خط مؤلف

مقدمه و توضیح از دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)

شنبه بیست و نهم فروردین ۱۳۸۸ هـ - ق.

مدینه طیبه، عنوان مطلبی است در چهل صفحه، که حاجی میرزا محمد مهندس در آخر سده سیزدهم هجری قمری، در سفر به مکه معظمه، مشاهدات خویش را در آن نگاشته است.

نوشته یاد شده، به شماره ۹۳، ردیف کتابخانه و ۸۱ ثبت خطی‌ها در دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد موجود است که بیست سال پیش در پاییز ۱۳۶۸ خورشیدی در «فصلنامه مطالعات تاریخی» به طبع رسید و به جهت تناسب آن با موضوع حج، برای نشر در بخش خاطرات «فصلنامه میقات حج» ارسال می‌گردد.

دیباچه

رساله‌ای که اکنون در دسترس خوانندگان گرامی قرار گرفته، «سفرنامه مدینه طیبه رسول‌الله ۹» تألیف حاجی محمد میرزا مهندس است که - در آخر قرن سیزدهم هجری قمری - به مکه معظمه رفته و مشاهدات خود از بندر ینبع تا مدینه را به رشته تحریر درآورده و آن شامل آگاهی‌های تاریخی و جغرافیایی پر ارزشی است که نمی‌توان آن را تنها یادداشت‌های مسافری دانست - که مشاهدات خود را نگاشته - بلکه در تدوین آن از اطلاعات ذهنی نیز کمک گرفته است.

نویسنده ابتدا به تعریف «ینبع» (۱) پرداخته، سپس به توصیف منازل میان راه اشاره کرده که اولین منزلش، «محطه مسهلی» (۲) و دیگر منازل آن عبارت است از: بئر شیخ ابراهیم، قریه حمراء، بئر عباس و بئر شریوف و مدینه طیبه است. آن‌گاه به تفصیل از مدینه می‌گوید و چون خود مهندس بوده، جزئیات بنای مسجدالرسول را تشریح می‌کند و نکات تاریخی آن‌ها را یادآور می‌شود. پس از آن، به بیان اطراف مدینه طیبه می‌پردازد و کوه‌ها، چاهها، چشمه‌ها، تپه‌ها، مسجدها و ... را که در آن نواحی واقع شده‌اند نام می‌برد، اینگونه آگاهی‌ها برای اهل فن بسیار سودمند است. متأسفانه معلوم نیست که چه حادثه‌ای پیش می‌آید که گفتار خود را ناتمام می‌گذارد.

درباره نویسنده رساله

گفتیم که این رساله به خامه توانای حاجی محمد میرزا مهندس است؛ چنان‌که خود در آغاز آن به این امر تصریح می‌کند. او در سال ۱۲۹۲ هـ - ق. به مکه می‌رود و در سال ۱۲۹۴ هـ - ق. این رساله را می‌نویسد و دو سال پیش از آن که این اثر را پدید آورد. کتاب مبسوطی در تاریخ و جغرافیای عربستان نگاشته است. او در ابتدای عمر به آموزش زبان و ادب پرداخته. زبان فرانسه و ترکی را فرا گرفته و پس از آن به تعلیم خود پرداخته و سپس علوم ریاضی و هندسی را آموخته است و چون تحصیلاتش به پایان رسیده، برای ساختن قلعه‌ها و نقشه‌کشی و ساختن راه و پُل و سیاحت و زیارت به ولایات و سرحدات آذربایجان و گیلان و استرآباد و گرگان و مازندران و عراق و عراق عجم و قفقاز و اسلامبول و مصر و مکه و مدینه و مسقط و فارس و بصره و غیره مأمور شده است و نقشه مفصل همه ولایات ذکر شده را ترسیم کرده است.

- ۱- در «روزنامه سفر مدینه‌السلام و بیت‌الله الحرام» معتمدالدوله، صص ۱۱۴ آمده است: ینبع، نام قریه بزرگی بوده در کنار دریای سرخ، که هوای آن بسیار گرم بوده و شبنم زیاد دارد و در آن دوران تقریباً دو هزار خانه داشته و آبش از آب انبار و آب باران تهیه می‌شده. از دولت شصت نفر عسکر پیاده و صد نفر جمازه‌سوار داشته است.
- ۲- محطه مسهلی، اسم منزلی است که کوه رضوی در شمال آن به فاصله یک فرسنگ یا کمی بیشتر قرار گرفته است.

ص: ۴۷

حاجی محمد میرزای مهندس کتاب دیگری به نام جغرافیای رودبار قصران، دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ملی تهران موجود است و تاریخ تألیف آن ۱۲۹۳ هـ. ق. می‌باشد.

آقای عبدالله انوار در فهرست ملی آورده است: «نویسنده این رساله که سال‌ها در سرحدات ایران مشغول نقشه‌برداری بوده و از طرف دولت‌های عثمانی و روسی؛ اغلب از خاک روسیه و عثمانیه و قسطنطنیه و مصر و بیت‌الله الحرام و بیت‌الرسول الانام و حجاز و فارس و علاوه بر این در آذربایجان و گیلان و گرگان و عراقین عرب و عجم مشغول جان‌نثاری بوده و به تعیین حدود و نقشه‌کشی و قلعه‌سازی و حرکات عسکریه می‌پرداخته. دو سال قبل احضار دربار معدلتدار گردیده در صفحات لار و دماوند که بیلاق و شکارگاه بود ...» (۱)

حاجی محمد میرزا مهندس پس از آن؛ یعنی در روز چهارشنبه یازدهم شعبان ۱۲۹۴ هـ. ق. «نقشه مدینه طیه را» با نقشه‌های دیگر عربستان و سایر نقشه‌ها و روزنامه‌ای که در سفر بیت‌الله کشیده و نوشته بود در بیلاق سلطنت آباد شمیران شرفیاب حضور مبارک گردیده، پس از آن که نقشه‌ها و روزنامه از لحاظ انور گذشت، به جناب امین‌السلطان امر فرمودند که دو قطعه از آن نقشه‌ها را؛ یکی همان مسجدالرسول و دیگری نقشه‌ای از بندر ینبع الی مدینه منوره (گمان می‌رود که مربوط به نسخه‌ها باشد) ... در میان قاب و پشت آینه بزرگ بگذارند که همیشه در نظر مبارک باشد.» (۲)

در «مرآت‌البلدان» ناصری نام سه تن از مهندسان عهد ناصری آمده است: ۱. احمد خان قاجار ۲. محمدحسن میرزا ۳. حاجی محمد میرزا. (۳) صنیع‌الدوله نیز همین سه تن را جزو مهندسان این دوره شمرده است. (۴) و اعتمادالسلطنه از او به عنوان «حاجی محمد میرزا سرهنگ» یاد کرده است. (۵) آقای احمد گلچین معانی عافاه الله تعالی می‌گوید که: سرهنگ حاجی محمد میرزا مهندس از جمله کسانی بوده که در تدوین مرآت‌البلدان ناصری شرکت داشته است و احتمال می‌رود که همو استاد سرتیپ مهندس عبدالرزاق خان بغایری باشد که وقتی مأمور سرحدات ایران برای جمع‌آوری آمار گردیده بود.

اصولاً اسما مذیل به کلمه «میرزا» خاص خاندان قاجار بوده است مانند: عباس میرزا، فرهاد میرزا و ... و ممکن است که نویسنده این سفرنامه نیز به این دودمان منتسب باشد؟

در هر حال نگارنده این سطور شرح حال بیشتری از مؤلف این کتاب به دست نیاورد، امید آن که اگر توفیقی دست داد بتوانم یادداشت‌های خود را در این زمینه تکمیل کنم.

درباره نسخه خطی این کتاب

نسخه حاضر متعلق به کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد است که به هنگام تهیه فهرست به آن برخوردیم، به خط شکسته نستعلیق خوش مؤلف، ۱۲ سطری ۵/۱۱ * ۵/۸ سانتی متر پیش‌نویس اوست که قلم‌خوردگی در متن و افزودگی در حاشیه دارد و جای جای آن اغلاط املائی و انشایی نیز به چشم می‌خورد، و مؤلف موفق به اتمام آن نگردیده است.

نسخه یاد شده دارای ۳۷ برگ ۵/۱۷ * ۱۱ سانتی متر می‌باشد. تاریخ تحریر ۱۲۹۴ هـ. ق. در پشت صفحه اول نگاهشته شده:

«هو، نسخه اول این کتابچه در بیان راه از بندر ینبع الی مدینه منوره و بیان مدینه و اطرافش می‌باشد، سیاحت بنده در گاه، عالم‌پناه، حاجی محمد میرزا مهندس ۱۲۹۴».

چون این سفرنامه حاوی مطالب جالب است و به شناخت پاره‌ای از ویژگی‌های مکانی ناحیه مورد دیدار نویسنده مدد می‌رساند، لذا نشر آن را مناسب دیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دادیم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

- ۱- فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۲ صص ۳۴۵ و ۳۵۵
- ۲- صفحه ۱۷ فهرست خود.
- ۳- مرآت البلدان ناصری، چاپ تهران، ۱۳۰۱ هـ. ق. ج ۱، ص ۲۰ فهرست کتاب.
- ۴- مطلع الشمس، تهران، ۱۳۰۳ هـ. ق. ج ۳ ص ۱۴ فهرست کتاب.
- ۵- المآثر و الآثار، تهران، سنائی، ص ۱۲ فهرست کتاب.

ص: ۴۸

تعریف المدینه

چون راه از ینبع (۱) الی مدینه طیبه در این سنوات مفتوح گردیده، لهذا این بنده در گاه عالم پناه، اقل الحاج محمد میرزا مهندس محض استحضار حاج بیت الله الحرام و غیره، اجمالی از تفصیل آن را بیان می نماید و چون تعیین فراسخ این راه در حالت عبور کاملاً متعذر بود، لهذا مقیاس را یک ساعت حرکت شتر قرار داد، چنانکه در اعراب اهل بادیه رسم و شایع است.

از مطالعه کنندگان معذرت می خواهم که از برای حاج بیت الله، به واسطه توقف جزئی در مکانی، زیاد بر این نمی تواند مطلع شود، وانگهی در همچو مکان شریفی بعد از عمری که می رسد، علی الدوام باید مشغول نماز و زیارت و عبادت و اصلاح امور دنیا و آخرت شود، ولی این بنده در گاه، قبل از شرف یابی به بیت الله و بیت الرسول، به میل خاطر مدت دو سال کتاب مبسوطی در جغرافیا و تاریخ عربستان تألیف نموده که اغلب مطالب را قبل از مشرف شدن می دانسته، ان شاء الله کتاب مزبور پس از بررسی های لازم به طبع می رسد که کافه ناس از این اراضی - که محل مبعوث شدن انبیا و اوصیا و نزول ملائکه است - مطلع و بهره مند شوند، ولی بدون علم و عمل، از این قبیل مطالب کسی استحضار به هم نمی رساند که بنویسد، چون فدوی از اول ایام صبوت الی زمان رشادت، مکنون ضمیرم مهم لغات السنه امم و درک معانی صحیحه خطوط ارباب قلم می بود تا به تعلیم صاحبان ادب و فرهنگ از زبان ترک و تاجیک و بعضی السنه بلاد فرنگ بر حسب استعداد خود مایه گرفته، پس به یاد گرفتن علوم ریاضی و هندسی و غیره شتافته تا به عون الله از آن علوم مدت بیست سال مهما ممکن طرفی بر بسته (و) بعد از اتمام درس و تحصیل الی یومنا هذا، بیست سال متوالی است که برای ساختن قلاع و نقشه کشی و ساختن راه و پل و باستان دار (۲) دو زنی (شاید: دورزنی؟) و سیاحت و زیارت به ولایات و سرحدات آذربایجان و گیلان و استرآباد و گرگان و مازندران و عراق عرب و عراق عجم و قفقاس (قفقاز) و اسلامبول و مصر و بیت الله و بیت الرسول و مسقط و بنادر فارس و بصره و غیره مأمور بوده و روزنامه و نقشه مفصله همه ولایات مذکوره را برداشته و به قدر قوه انجام قلعه جات سرحدی و راه سازی و غیره را انجام داده که در همه ایران حاضر و موجود است و در این مدت چهل سال کتب زیادی هم ترجمه و تحریر و تألیف نموده، من جمله - چنانچه عرض شد دو سال اوقات خود را مصروف داشته - کتابی در جغرافیا و تاریخ عرب و بیت الله و بیت الرسول - که قبله مسلمانان است - به رشته تحریر در آورده تا همه مسلمانان بهره مند گردند و این اقلیم جزیره العرب که شبه جزیره نیز نامند و دوره اش شش ماه و نیم با کاروان مسافت بود، افضل و اشرف از جمیع اراضی زمین است؛ زیرا در این اقلیم، بیت الله الحرام و دین اسلام منتشر گردیده، و حجاز و یمن و بلد سینا و احقاف (۳) و یمامه (۴) و شجر (۵) و هجر (۶) و عمان و طایف و نجران (۷) و حجر صالح (۸) و دیار عاد (۹) و ثمود و بئر معطله (۱۰) و قصر مشید و حبس شداد و قبر هود و دیار کنده (۱۱) و جبل طی (۱۲) و بیوت فارهین (۱۳) و وادی ایله (۱۴) و جبل سینا و مدین شعیب و عیون موسی و تیه بنی اسرائیل در اینجاست.

در این زمین: اولیای راشدین و انبیاء المرسلین و انصار و مهاجرین بوده اند. روایات اسلام از این جا بسته شده و به جمیع روی زمین ممتد گردید. و نیز حضرت ابراهیم خلق را به این سمت دعوت فرمودند.

در این اقلیم است که: از هر یک شرح مفصلی در کتاب خود نوشته و به سبب میل مفرطی که به عتبه به وصی حضرت خاتم الانبیا - صلوات الله و سلامه علیه - داشته در تاریخ ۱۲۹۲ به هر حالت بود شرفیاب گردیده و امیدوار است که به مضمون آیه مبارکه: (إِنَّا لَأَنْضِیْعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) (۱۵) مأجور و مثوب باشد، بالأخره اقلیم عرب، به دوازده مملکت قسمت می شود که عبارت اند از: تهامه (۱۶) و یمن و نجد (۱۷) و عروص (۱۸) و احقاف و شجر و عمان و هجر و حجاز و نجد حجاز و تهامه حجاز و یمامه (۱۹) و بادیه.

- ۱- یَنْعُ؛ نام شهرک کوچکی است نزدیک مدینه و نام آن در حدیث آمده است. ابن سعید گوید: در ینع چشمه‌ها و بازارها و دژی است. منازل فرزندان حسن بن علی ۷ آنجاست.
- ابن حوقل گوید: ینع قلعه‌ای است دارای آب و نخل و کشتزار و در آنجا موقوفه‌ای است از آن علی بن ابی طالب ۷ که فرزندان او متولی آن هستند. از جانب مشرق کوه رضوی بر آن مشرف است. [ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ صص ۱۲۲ و ۱۲۳].
- ۲- باستیان / باستیون Bastiyon؛ قلعه‌ای که در آن سلاح و ابزار جنگی ذخیره کنند.
- ۳- احقاف، نام سرزمینی است میان عمان و مَهره [مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۸]. ابن بطوطه گوید: در فاصله نصف روز از ظفار، شهر احقاف که محلّ منازل قوم عاد است، واقع شده و در آنجا زاویه‌ای و مسجدی وجود دارد که در ساحل دریا ساخته شده و پیرامون آن قریه‌ای است که مسکن ماهیگیران است. در درون زاویه مزبور قبری دیده می‌شود که روی آن نوشته است: «این قبر هودبن عابر است» و من پیشتر گفته‌ام که در مسجد دمشق هم قبری با نبشته‌ای بدین مضمون وجود دارد، اما به نظر می‌رسد قبری که در احقاف است نسبتش به آن حضرت صحیح‌تر باشد؛ زیرا مرز و بوم هود در همین حوالی بوده است. ابن بطوطه در جای دیگر گوید: من در نزدیکی شهر ظفار یمن نیز در محلی که احقاف نامیده می‌شود بنایی دیدم که در آن قبری بود و روی قبر این عبارات نوشته بودند: هذا قبر هودبن عابر صلی الله علیه وسلم. [سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، صص ۲۸۷ و ۲۸۸].
- ۴- یمامه: نام شهری است پایین‌تر از مدینه الرسول ۹، در آنجا بود که مسیلمه کذاب دعوی پیامبری کرد. فاصله یمامه از بصره و کوفه شانزده مرحله است و در سمت شرقی مکه در سرزمینی هموار است. الحساء و قطیف در چهار منزلی مشرق یمامه واقع شده‌اند. [ترجمه تقویم البلدان: ۱۳۵]
- ۵- به این نام شهری نجستم، ممکن است «شجره» باشد که در شش میلی مدینه قرار گرفته است [مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۷۸۴] و یا این که «شجر» به کسر شین نقطه‌دار و سکون حاء بی نقطه که نام بلده کوچکی است میان عدن و ظفار. [ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۱۶].
- ۶- هَجْر: نام یکی از شهرهای بحرین است [ابن خردادبه: المسالک و الممالک: ۱۵۲].
- ابن بطوطه گوید هجر نام شهری از شهرهای بحرین است که اکنون «حسا» نامیده می‌شود [سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳۰۸]. صفی الدین بغدادی گوید برخی برآنند که هَجْر نامی است که به همه بحرین اطلاق شود [مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۴۵۲].
- ۷- نَجْران؛ نام شهر کوچکی است در یمن. در بحرین و دمشق هم شهری است به همین نام. [مراصد الاطلاع: ۳/ ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰].
- ۸- حِجْر؛ نام موضعی است در «وادی القری» که در بین مدینه و شام واقع شده و دیار ثمود و مساکن آن‌ها در این محل بوده است. و حُجْر؛ به ضم اول و سکون دوم نام قریه‌ای است در یمن [مراصد، ج ۱، ص ۳۸۱].
- ۹- دیار قوم عاد سرزمین «احقاف» است که قبلاً بدان اشاره رفت و مسکن قوم ثمود هم «حِجْر» بوده چنانکه گذشت.
- ۱۰- بئر معطله در آیه ۴۴، از سوره حج آمده که برخی از مفسران آن را بر «رس» که در سوره‌های فرقان و ق منطبق می‌کنند، و اشاره است به آیه: فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُئْرِ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ. ابو الفتح گوید: بئر معطله و قصر مشید در حَضْر موت که همان «احقاف» است و صالح پیامبر در آنجا در گذشته است. [تفسیر ابو الفتح: ۸/ ۱۰۴].
- ۱۱- کِنْدَه؛ نام قبیله‌ای است در یمن [مراصد، ص ۱۱۸۱].
- ۱۲- جبل طی؛ حاجیان که از کوفه به مکه می‌روند، چون به بلده «فید» می‌رسند، راه نیمه می‌شود، از آنجا تا «اجأ» و «سلمی» که نام دو کوه طی است، سی و شش میل می‌باشد؛ این دو کوه طی میان فید و تَعْلَبیه واقع است. [ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۳۳].
- ۱۳- اشاره است به آیه ۱۵۰، سوره شعراء وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ. که درباره قوم ثمود آمده است و مسکن آنها در «حِجْر»

بوده که تا «وادی القری» پنج روز راه فاصله است و وادی القری به نقل مرصداالاطلاع محلی است بین مدینه و شام و به قول ابن خرداد به در راه مصر به مدینه واقع شده است. ابوالفداء به نقل از ابن حوقل گوید: حجر سرزمین قوم ثمود بود و در میان کوه‌هاست و من آن کوه‌ها و خانه‌هایی را که در آنها کنده‌اند و خدای تعالی از آنها خبر داده: و تنتحون دیده‌ام. این کوه‌ها را ائالب گویند. و من می‌گویم که: این همان کوه‌هاست که حاجیان شام هنگام عزیمت به مکه بر آنها فرود می‌آیند. «ائالب» را با «العلی» نصف مرحله فاصله است. و روایت شده که رسول خدا از نوشیدن آب آن نهی فرمود.

دکتر محمد خزائلی گوید: حجر شهری بوده است در یک منزلی «وادی القری» و در جنوب «تیمه» در مسیر کاروان مدینه و شام قرار داشته است. امروز آن شهر ویران گردیده و حجر بر وادی «مبرک الناقه» و «بئر الغسم» اطلاق می‌شود و در این وادی فعلاً چند قریه و چند چشمه آب وجود دارد که کاروانها در کنار آن چشمه‌ها می‌آسایند و چهار پایان خود را آب می‌دهند.

شهر قدیم حجر یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و آن قدر اهمیت داشته که بطلموس به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است در زمان «پلین» جغرافیدان رومی نیز این شهر به نام «Hebra» آبادان بوده و محل تجارت و مرکز روابط بازرگانی به شمار می‌رفته است. در مغرب حجر کوهی است مرکب از پنج صخره، دخمه‌هایی در آن تراشیده شده که به ترتیب «قصر البنت» و «بیت الشیخ» و «اکریمات» و «محل المجلس» و «دیوان» نام دارند.

در این صخره‌ها کتیبه‌هایی موجود است و در دیوار محل المجلس و دیوان نقوش پرندگان دیده می‌شود. «دوگتی» نخستین کسی است که این ناحیه را در ۷۷-۱۸۷۶ سیاحت کرده، وی معتقد است که این بناهای سنگی مقابر بزرگان قبیله بوده است. گرچه به دست آمدن بقایا و اسکلت انسانی عقیده او را تأیید می‌کند، لکن سامی این بناها با نظر وی منافات دارد. بیت الشیخ و محل المجلس و دیوان برای نام گذاری مجامع و محل تشکیلات حکومتی مناسب است. قصر البنت باید قلعه دختر ترجمه شود و این نام هم مناسب مقبره مردگان نیست. بعد از «دوگتی» مستشرق دیگری «آلساسی هوبر» یکبار در سال ۱۸۷۹ و بار دیگر به همراهی «اتینگ» در سال ۱۸۸۴ حجر را سیاحت کرده است با این همه هنوز نقوش و کتیبه‌های «العلاب» بطور کامل قرائت نشده و اطلاع زیادی از این ناحیه در دست نیست. همین قدر مسلم است که ناحیه حجر وقتی آباد بوده و قبایل متمدنی از شعب قوم ثمود در این ناحیه زندگانی می‌کرده‌اند و سپس دستخوش زلزله یا حادثه طبیعی دیگر شده و هلاک گردیده‌اند.

خلاصه این که «بیوت فارهین» همان آثار و مساکن قوم ثمود است که از طول عمر بهره‌مند بوده‌اند و بناهای محکم از سنگ می‌ساخته‌اند چنان که در قرآن مجید به باقی بودن آن آثار و کوه‌تراشی آنان اشاره شده است و مؤلف این سفرنامه با توجه به ایه کریمه به آن اشاره کرده است.

[مرصداالاطلاع: ۳/ ۱۴۱۷ و ترجمه تقویم البلدان، ۱۲۱ و المسالك و الممالک ۱۵۰ و اعلام القرآن ۲۹۰ و تفسیر ابوالفتوح: ۸/ ۳۵۶].

۱۴- آیه: شهر کی بوده است واقع در ساحل شرقی خلیج قزقم و در زمان حضرت داوود اهمیتی داشته و به روزگار حضرت سلیمان به عنوان یک ناحیه آباد از آن سخن به میان آمده است.

مفسران و نویسندگان قصص الانبیاء از جمله ثعلبی گویند مراد از آیه کریمه ۱۶۳ سوره اعراف: وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْبُدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ: قریه مذکور در این آیه، قریه «أیلا/ آیه» است که اصحاب سبت در این قریه اقامت داشته‌اند و بواسطه مجاورت با دریا شغلشان ماهیگیری بوده و به آن کیفر در زمان حضرت داوود دچار شده‌اند. صفی الدین بغدادی، آیه را سرحد حجاز و مرز شام می‌داند و همو گوید: آیه نام کوهی است در ینبع در میان مکه و مدینه. [اعلام قرآن: ۱۵۳ و مرصداالاطلاع، ج ۱، ص ۱۳۸].

یعقوبی گوید: مردم از قزقم در بیابانی و صحرائی، شش منزل راه تا آیه می‌روند و برای این شش مرحله آب همراه می‌برند و شهر

ایله شهری است با شکوه بر ساحل دریای شور و حاجیان شام و حاجیان مصر و مغرب آن جا گرد می آیند و داد و ستدهای بسیار دارد و اهالی آن مردمی بهم آمیخته‌اند... [البلدان، ص ۱۱۹].

۱۵- کُهِف: ۳۰

۱۶- تهامه: جلگه پست که شامل سرزمینهایی از مدینه تا مکه و جده است. [مراصدج ۱، ص ۲۸۳].

۱۷- ناحیه نجد میان حجاز و احساء و احقاف در جنوب صحرای شام واقع است و از جانب شرق به عراق می پیوندد و بیشتر سرزمینهای نجد مرتفعات شنی است ولی در واحه‌های آن درخت عرار و قيصوم و نوعی کاج می روید، به علاوه دارای مراتع خوبی است و به همین مناسبت شتر و اسب این ناحیه شهرتی دارند. شهر عمده آن ریاض است که فعلاً پایتخت دولت سعودی است. شهر حجر در این ناحیه واقع بوده و عمالقه نیز در نجد و حجاز ساکن بوده‌اند.

۱۸- جزیره العرب به پنج ناحیه تقسیم می شود. تهامه، نجد، حجاز، عروض، یمن که عروض، یمامه است تا بحرین.

۱۹- یمامه در سمت شرقی مکه در سرزمینی هموار است، پایین تر از مدینه الرسول، فاصله یمامه از بصره و کوفه شانزده مرحله است. الحساء و قطیف در چهار منزلی مشرق یمامه واقع شده‌اند. بیشتر مفسران معتقدند که اصحاب رس طایفه‌ای بوده‌اند که در یمامه می زیسته‌اند و پیغمبری به نام «حنظله» برایشان مبعوث شده و آنان وی را تکذیب کرده‌اند.

ص: ۴۹

در این اقلیم، معادن مشهور ندارد مگر معدن سرب و نمک معدنی که عموماً خشک و کم حاصل؛ مگر بعضی از اماکنش حاصل خیز است که قلیل گندم و و نخل و سایر میوه می‌کارند؛ اما محصول موفورش همان قهوه است که مخصوص زمین است و به اطراف می‌برند- درخت قهوه شبیه به درخت گیلاس است ورقاً و ثمرأً، ولی شکوفه‌اش سفید و ثمرش المذ از گیلاس و حصه‌اش به هم چسبیده و می‌شکافند قهوه است- و گندم مصری و پنبه و مرصانی و گندر و من (۱) و سنای مکی (۲) و بلیسان (۳) و نیل (۴) و تریاک و مقل ازرق (۵) و زیتون و نیشکر و انجیر و لیمو و ... به عمل می‌آید و مرجان و لعل و عقیق و نیز بخور از قبیل میعه (۶) و کافور و قسط (۷) و غیره موفور.

و در این اقلیم، انواع حیوانات می‌شود، ولی میمون و نسناس (۸) زیاد دارد و شتر مرغ و ملخ هم بسیارند- که بعضی از اعراب می‌خورند- و گوره‌خر و شتر جمازه (۹) بسیار است. گاو و گاومیش بسیار دارد؛ ولی اسب این اقلیم امتیاز (ی) از جمیع اسب‌های عربی زمین دارد که: می‌گویند از تخمه اسب‌های اصطلبل خاصه حضرت سلیمان نبی است که باقیمانده؛ الحق هم هر نسبتی به این اسب‌ها بدهند جا دارد. کلیه اعراب، با غیرت و قطّاع‌الطریق و در دویدن کمال مهارت را دارند و در عقد اخوت که بستند نقض نمی‌کنند و از میهمان خود هیچ چیز را مضایقه ندارند و اسمراللونند (۱۰) و سخن را از مخرج ادا نمایند و دقت زیاد در قرائت کلام‌الله دارند که معنی تلاوت قرآن مخصوص به همین طوایف است.

و گویند: ما از نواده و دودمان اسماعیل ذبیح‌الله و اولاد ابراهیم خلیل اللهم. وقوت غالب اعراب بدوی، شیر و گوشت شتر و گوسفند است و همین اعراب، بعد از حضرت ختمی‌مآب شرق و غرب عالم را متصرف شدند و در اشعار و طبابت و ریاضی و نجوم، کمال مهارت را داشته و ارقام هندسی متداولی در همه روی زمین از همان مخترعات اعراب است که الی یومنا هذا در میان همه ملل و دول معمول و متداول است.

ملبوس (۱۱) صیف و شتاء اهل این اقلیم یکی است و مذهبشان تسنن و مطلق لغاتشان عربی و بعضی از طوایف آن‌ها جیم را گاف تلفظ می‌کنند. خط قدیم‌شان کوفی و حالا- نسق (نسخ) است و مسکوک طلا- و نقره هر مملکت در این اقلیم رواج است که برمی‌دارند. زیاده بر این بیان عربستان در این جا لازم نیست.

متعلقات بندر ینبع

آب این بندر از باران و طرف مغرب آن دریا و از بنادر بحرالأحمر است و چون تقریباً در تحت منطقه حاره است، بسیار گرم است؛ به طوری که زمستانش از تابستان طهران گرم‌تر است و شب‌ها زیاد دارد؛ تقریباً دارای دو هزار خانه است که همه عرب‌اند و از جانب دولت عثمانی هم معدودی نظام و جمازه‌سوار مأمور هم دارد و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در ینبع وقفیاتی دارد که به اولاد آن حضرت می‌رسد و آن‌ها را منازل بنی‌الحسین نامند و در طرف جنوب شرقی این بندر، به فاصله ۲۵ ساعت جبل صبح (۱۲) واقع و راه مدینه طیبه از جنب همین کوه است و جنگ بدر در دامنه آن واقع شده، قال الله تعالی: (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ). (۱۳)

در غربی ینبع به فاصله نیم ساعت، مزار شیخ زارع که از اولاد حضرت ختمی‌مآب است، واقع شده و در شمال ینبع به فاصله نیم ساعت، قدمگاه شیخ «سنوسی» است که صاحب طریقه شاذلیه است.

وسط شمال و مغرب به بعد ده دقیقه قدمگاه شیخ (فواج) واقع است.

در جنوب ینبع به فاصله ده دقیقه در میان دریا جزیره کم عرض واقع، قبر سیدالعباس که از اولاد حضرت رسول‌الله است، در آنجاست.

جبل رضوا (۱۴) در شمال ینبع به فاصله دوازده ساعت واقع و از همه جبال اطراف ینبع بزرگتر و طولانی‌تر است و دارای دره‌های زیاد و چمن و آب جاری و معدن مس است و برخلاف سایر کوه‌های آن اطراف آب و آبادی و هوای آنجا خوب است.

۱- مَن؛ ماده‌ای است چسبناک که از استحصالات شیره پرورده گیاهی است و از ترکیب قندهای مختلف تشکیل شده و بطور طبیعی یا بر اثر گزش حشرات و یا با ایجاد شکاف در تنه غالب درختان به خارج تراوش می‌کند. این ماده در ابتدای تراوش مانند شربت است ولی پس از مدتی در برابر هوا منجمد می‌شود و به نوعی شکرک تبدیل می‌گردد. کلمه «مَن» عبری است و در تورات و قرآن ذکر شده است و غذایی است که خدا برای بنی اسرائیل فرستاد: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى وَ آنان در مدت چهل سال سرگردانی از آن تغذیه کردند تا به سرحد کنعان رسیدند.

مجاهد گفت: این مَن مانند صمغ بود که بر درختان افتادی. ضحاک گفت: ترجیح است ...

مَن: گیاهان مختلف تشکیل می‌شود و مخصوصاً بیشتر از درخت زبان گنجشک استخراج می‌گردد، و اقسام مختلفش برای درمان بیماریهای سینه و لنت مزاج به کار می‌رود. کلیه انواع «مَن» به دو دسته تقسیم می‌شوند.

۱- دارویی از قبیل شیر خشت و بیدخشت و ترنجبین و شکر تیغال که مورد استفاده دارویی دارند.

۲- مَن‌های خوراکی از قبیل گزانگبین و گزعلفی که برای تهیه شیرینی گز به کار می‌روند.

۲- گیاه معروفی است که دارای انواع مختلف است از آن جمله سنای مکی.

۳- بلیسان/ بلسان: گیاهی از تیره سدابیان که به صورت درختچه است و گل‌های سفیدی دارد. همه اعضای این گیاه محتوی ماده صمغی است که در صورت خراش یا نیش حشرات این ماده صمغی از آن خارج می‌شود.

۴- نیل: به کسر اول گیاهی است درختچه‌ای از تیره پروانه‌داران، دارای برگ‌های مرکب شانه‌ای. در حدود ۲۵۰ نوع از این گیاه شناخته شده که همگی به نواحی گرم کره زمین تعلق دارند و بیشتر به منظور استفاده ماده آبی‌رنگ از برگ آنها کشت می‌شوند.

۵- مُقْل ازرق/ ملک ازرق؛ درختی است از تیره بورسراسه و از رده دولپه‌ای‌های جدا گلبرگ که مخصوص نواحی گرمسیر است. از این درخت صمغ رزینی «صمغ سقز» حاصل می‌شود که به عنوان قابض به کار می‌رود. به علاوه دارای خواص ضددردهای بواسیری و نقرسی می‌باشد.

۶- مِیَعه: ماده‌ای رزینی که از جنس سقز که از انواع مختلف کاجها به دست می‌آید.

۷- قُشِط؛ معرب یونانی است، نام گیاهی ست از تیره زنجبیل‌ها که در حدود ۱۵ گونه آن شناخته شده و همه متعلق به منطقه گرمسیری است.

۸- نَسْناس: میمون آدم‌نما از قبیل گوریل، شامپانزه، اورانگوتان و غیره.

۹- شتر جَمَازَه: شتر تندرو.

۱۰- أَشْمَر: گندم گون

۱۱- مَلْبُوس: پوشاک

۱۲- صُبْح: نام ناحیه‌ای است در «یمامه»

۱۳- آل عمران: ۱۲۳

۱۴- رَضُوا/ رَضْوَى: نام کوهی است مشرف برینبع که تا مدینه چهار مرحله است و این همان کوهی است که «کیسانیه» معتقدند که محمد بن علی معروف به محمد حنفیه در آنجا مقیم است.

ص: ۵۰

«کیسانیه» را عقیده آن است که حضرت محمد حنفیه در این کوه غیبت کرده، حی و قائم آل محمد است. جبل ملحه که ملحیه نیز گویند، در شرق ینبع به فاصله شش ساعت واقع و کوچک تر از جبل صبح است.

اسکله مدینه طیه است و در جنوب غربی مدینه در کنار بحرالأحمر واقع و حصار و بازار نیز دارد و مسافتش تا به دریا بیست میل است.

راه ینبع الی مدینه طیه

از ینبع الی مدینه منوره شش منزل مسافت است.

* منزل اول؛ محطه مسهلی که در سمت شرقی شمال ینبع به بعد پنج ساعت واقع و محل عسکر جمازا سوار است. آبش آب چاه و آب باران هم ذخیره می نمایند و این مسافت همه صحرای بی آب و خارشتر بسیار دارد و جبل رضوا در شمال این قریه به فاصله هفت ساعت واقع گردیده.

از ینبع الی قریه حمرا- که ذکرش می شود- راه تقریباً در میان شمال و مشرق و از قریه حمرا الی مدینه منوره در جهت شمال مایل به شرق است؛ دیگر در هر نقطه از راه تکرار سمت آن نقطه لازم نیست.

* منزل دوم؛ بئر شیخ ابراهیم است که از قریه مسهله هفده ساعت مسافت دارد؛ هشت ساعت که از مسهله دور می شوند، به دامنه کوه ملحیه می رسند که تقریباً هفت الی هشت ذرع مرتفع است و از دامنه کوهسار معروف رضع محسوب است که بین ینبع و صفرا (۱) است. و از اینجا تا منزل، نه ساعت مسافت است که همه را باید از میان کوهستان عبور نمود- که سنگلاخ زیاد هم در بین راه دارد- یک ساعت تقریباً به منزل مانده، به بئر سعید می رسند که آن هم منزل است. از مسهله الی بئر شیخ ابراهیم، تمامی این مسافت آب و آبادی ندارد و خارشتر بسیار دارد و جبل صبح در پهلوئی راه واقع شده و به تدریج عقب می ماند و بئر مذکور چاهی است که عمقش پانزده ذرع و آبش شیرین و شیخ ابراهیم قائم مقام حالیه ینبع، در آنجا احداث کرده است و خود مشارالیه مرد معقولی و خیلی با اهل حاج با سلوک است.

* منزل سیم؛ قریه حمرا است که در شرقی شمالی بئر شیخ ابراهیم، به فاصله شش ساعت واقع است؛ یک ساعت که از بئر شیخ ابراهیم دور می شوند، به زمینی می رسند که اول درّه است. مردم در آنجا سنگ بر روی یکدیگر می گذارند.

به فاصله دو ساعت و نیم از بئر شیخ ابراهیم، درست یسار متصل به راه بئر بیت شیخ است که آبش قدری شور و مسقف است. از این بئر بیت شیخ که می گذرند، عبور به میان عقبه، مسمی به دُفران است که خیلی تنگ و حدّ مابین ینبع و جدیده است. بعد به وادی صغرا سراز (یر) می شوند و کوه‌های اطراف راه، تقریباً سی-چهل ذرع مرتفع اند.

به فاصله سه ساعت و نیم از این چاه، در سمت یسار، متصل به راه، بقعه کوچکی است که مقبره ابو عبیده سعید، ابن عمّ جناب ختمی مآب و اطرافش قبرستان وسیع است که به دامنه کوه متصل می شود. آب انباری هم دارد که آب باران در آنجا جمع می شود. در همین نقطه راه ینبع، به جاده سلطانی مابین مکه و مدینه ملحق می شود که تقریباً در شمال این نقطه به فاصله دو سه منزل مدینه منوره و در جنوب به بُعد هفت-هشت منزل مکه معظمه واقع است و جبل صغرا در مقابل راه، از دور پیداست که تقریباً به طرف یسار جاده کشیده شده و قریه صغرا در دامنه آن است.

به فاصله نیم ساعت، از ابو عبیده سعید وارد قریه حمرا می شوند که متصل به سمت یسار جاده، آبادی و نخلستان و آب جاری دارد و در سمت یمین جاده متصل به راه مقابل قریه حمرا کوه حمراست و جبل بدر در عقب سر واقع است و در انتهای آبادی این قریه، در طرف یسار جاده، دولت عثمانی قلعه‌ای

۱- دشت آبادی است که کشت و زرع و نخل فراوان دارد و در مسیر حجاج قرار گرفته و از آن جا تا «بندر» یک مرحله فاصله است و چشمه‌های زیادی در آن بوده که از ینبع و رضوی می‌گذشته است.

ص: ۵۱

جهت عسکر خود ساخته که بالفعل خراب است و اراضی مابین ینبع و حمرا، غالباً محل سکناى عشایر اعراب است و هر کس در حمرا منزل ننماید، سه ساعت هم باید برود تا به قریه جدیده برسد.

* منزل چهارم؛ بئر عباس است که تقریباً ده ساعت از قریه حمراء مسافت دارد.

به فاصله سه ساعت از قریه حمراء، از جاده هموار سلطانی که می‌روند، به قریه «جدیده» می‌رسند. میان اعراب مشهور است که جدیده در منتصف، راه از ینبع به مدینه منوره واقع است و از جدیده تا «بدر» یک منزل است که این مسافت وادی مغموری است و چند آبادی هم دارد و قریه «جدیده» در میان کوه بالای تپه واقع و تا قلّه کوه، خانه و آبادی دارد و تقریباً طول نخلستان و آبادی این قریه نیم ساعت و آب جاری بسیار گرم نیز دارد؛ مثل آب معدنی، ولی بعد از سرد شدن خوش طعم است؛ هندوانه و بستان نیز دارد و دیواری محکم در جدیده به مثابه خاکریز در بالای تپه به طول زیادی کشیده شده است که از پهلوی آن می‌گذرد و در آخر آبادی دولت عثمانی قلعه‌ای جهت عسکر خودساخته و بالفعل مخروبه است. در مقابل این قراول‌خانه، سمت یمین جاده، در دامنه کوه مقبره جناب «تبرخ اسود» است و راه از جدیده به بئر عباس، تقریباً از شمال ده درجه مایل به مشرق است.

به فاصله شش ساعت از جدیده که همه را از میان دره تنگی باید گذشت، راه به طرف یسار مایل می‌گردد و درّه مزبور وسیع شود به مثابه صحرا می‌گردد و بعد از شش ساعت و سه ربع، از جدیده که می‌گذرند، از میان درّه بیرون آمده، به بئر عباس می‌رسند و منزل مزبور آبادی ندارد، فقط چاهی است که محیطش بیست ذرع و عمق آن نیز تقریباً همین قدر ذرع است و از سطح آب تالب چاه، سنگ‌چین و خیلی محکم ساخته‌اند. از خارج هم پله دارد تا قعر چاه می‌توان رفت و آب برداشت و نزدیکی آن چاه سمت یسار جاده، عثمانی‌ها قلعه برای عسکر ساخته‌اند که بالفعل خراب است و از ینبع الی بئر عباس، بلکه تا مدینه منوره، همه جا در میان راه و اطراف اشجار جنگلی و مغیلان فراوان است که بهترین صمغ عربی از همان درخت مغیلان است که به عمل می‌آید.

* منزل پنجم؛ بئر شریوف است که به فاصله پانزده ساعت و سه ربع از بئر عباس فاصله دارد.

به فاصله یک ساعت از بئر عباس، کوه سمت یسار جاده که تقریباً به مسافت نصف میدان است، مسمی به «کوه ورکال» و کوه مقابل مایل به یسار به فاصله یک ساعت تقریباً، مسمی به کوه «فقره» است.

به فاصله دو ساعت از بئر عباس، جلگه تمام می‌شود و راه داخل دره می‌گردد که تقریباً ربع میدان فاصله دارد- و کوه ورکال در یمین جاده واقع است که راه از دامنه آن است و کوه فقره در سمت یسار است.

به فاصله چهار ساعت از بئر عباس در سمت یمین، متصل به راه بئر، «روحا» واقع است.

به فاصله پنج ساعت و نیم از بئر عباس، راه به سمت یسار منحرف می‌گردد و کوه فقره نیز در سمت یسار است.

به فاصله هفت ساعت از بئر عباس، به شعب الحاج می‌رسند.

به فاصله هفت ساعت و نیم از بئر عباس در سمت یسار راه، سنگی است که سوراخی در بالایش دارد و مردم به طرف آن سوراخ سنگ می‌اندازند و این قاعده از قدیم است و وجهش معلوم نیست.

به فاصله هشت ساعت از بئر عباس، در وسط جاده سنگی عمودی تقریباً به ارتفاع یک ذرع و به قطر نیم ذرع نصب کرده‌اند، معلوم نیست برای چیست!

به فاصله هشت ساعت و نیم از بئر عباس به سمت یسار جاده، قبور شهدای غیر معروف واقع است، چاهی هم دارد.

به فاصله پانزده ساعت و سه ربع از بئر عباس، در سمت یسار راه، چاهی سنگ‌چین و عمیق‌تر از بئر عباس و مسمی به بئر «شریوفی» است.

ص: ۵۲

* منزل ششم؛ مدینه منوره است که به بُعد نه ساعت و سه ربع از بئر شریوفی فاصله دارد.

به فاصله سه ساعت از بئر شریوفی، سمت یسار راه به فاصله ده ذرع، آثار خرابه‌ای است، چهار ذرع در چهار ذرع، به فاصله سه ساعت و نیم از بئر شریوفی به «تپه سلام» می‌رسند که کوهی است در یمن راه به ارتفاع ده- دوازده ذرع تقریباً که از قلّه آن گنبد منور حضرت ختمی مآب و گنبد ائمه بقیع پیدا است؛ مردم در بالای این کوه رفته، مواجهه گنبد مطهر ایستاده و نگاه می‌کنند و دعای مخصوص دارد، می‌خوانند؛ چون از دامنه این کوه الی قلّه که زیاده از چهارصد- پانصد قدم نیست، صعب و سخت است، خیلی لازم است که بانی پیدا شود و راهش را صاف و هموار نماید که مردم به سهولت بالا روند و دعا و نماز بخوانند.

به فاصله هفت ساعت از بئر شریوف، در سمت یمن راه، به مسافت صد ذرع تقریباً، مسجد شجره واقع است که «ذوالحلیفه» نامند و نخلستان نیز دارد؛ آبش از چاه‌هایی است که عمقش تقریباً سه قولاچ (۱) است و میقات گاه حاج شامی و مدینه است که حاج در این جا غسل کرده و مُحرم می‌شوند و آن مسجد عبارت از چهار دیوار مختصری است که یک طرفش مُسقف و چند درخت نخل دارد و حدیثی از صحیح بخاری در جدار این مسجد نوشته که حضرت ختمی مآب در این مسجد نماز خوانده‌اند و در سمت یسار آن به فاصله ربع میدان تقریباً قریه‌ای است مسَمّی به «بئر علی» که الآن اعراب به همین اسم مسجد شجره را هم بئر علی و آبار علی می‌خوانند.

قبل از رسیدن به مدینه منوره، آثار قلعه خرابه بزرگی است که دیده می‌شود که گویند قبل از بنای مدینه این حصار را یهودی‌ها ساخته، مسکن داشتند؛ شاید قصورالعقیق که حصونالعقیق نیز در کتب در نزدیک مدینه ضبط شده است، همین جا باشد. قبل از وصول به مدینه منوره، به فاصله یک ساعت کمتر تقریباً، مکانی است مشهور به «مدْرَج»، از این زمین که بالا می‌روند، میل‌های گنبد مطهر نمایان است.

به فاصله نه ساعت و ربع از بئر شریوف وارد مدینه منوره می‌شوند؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا.

ذکر مجملی از مدینه الرسول

حدود طرف شرقی مدینه، کوهستان و قلعه خیر و غربی‌اش بحرالاحمر و شمالش قلعه مرّ و جنوبش بیت‌الله الملک الأكبر است. مدینه شهر محکمی است از عربستان، در ایالت حجاز، در شمالی مکه معظمه، به مسافت سیصد و نود کیلومتر- که ده منزل است- واقع گردیده و در بعضی از کتب نود و پنج اسم از برایش ذکر شده و زیاده از صد خاصیت از خصائص متعلقه به آن بیان شده؛ یکی از خصائص آن است که هر که بدانجا رسد، بوی خوش شنود و عطر در این شهر بیشتر از مواضع دیگر بو دهد و هر گز طاعون نباشد.

خود این بنده هوای مدینه را الطّف و انور از همه جا دیده، روحانیت خاص دارد.

بعضی از مورّخین گویند که وجه تسمیه‌اش به «یثرب» آن است که: یثرب بن قنیه آن را بنا نموده، چون زبان معجز بیان حضرت سیدالانام بدان نام جاری گردیده، هر آینه به مدینه سمت اشتهار پذیرفته و در بعضی از کتب «مدینه السماء» نامند و حرم دویم و اشرف بقاع ارض و در مکان مأمونی واقع شده و در وقت سیول امطار، آب‌های این وادی از حرّه بنی سلیم آمده، بعد از وادی الغابه گذشته، بعد از آن به وادی احمد آمده در این جا متفرق شود و بدو چاه داخل می‌گردد که یکی را بئر «رومه» و یکی را بئر «عروه» گویند و جبل احمد که رنگش قرمز و راهش هموار، در طرف شمالی مدینه به مسافت دو ساعت کائن، و مقبره حضرت حمزه در دامنه آن واقع و از مدینه دو میل بعید است که به زودی ذکرش بیاید و اکثر زمین مدینه شوره‌زار و چهار وادی را داراست: وادی بطحان، وادی عقیق اکبر، وادی عقیق اصغر، وادی قنات.

۱- قولاج، قلاج: واحد طول معادل درازی هر دو دست. «فرهنگ معین».

ص: ۵۳

وادی بطحان، از شمال به جنوب ممتد و طرف غربی‌اش حرّه و جنگی که در مدینه واقع شده و خندقی که در عهد حضرت رسول‌الله حفر گردیده، از اعلاهی همین وادی است که زمین رمله‌نجد و آثار آبادی و عمارت بسیار دارد و طرف شرقی وادی بطحان کوه سلع است که منفصل و طولانی و امتداد یک گوشه آن تا نزدیک سور مدینه است که به همین جهت این دروازه را «باب‌الجبل» نامند.

در این مدینه جنگ خندق، در ماه شوال سال پنجم هجری واقع گردیده که وقعه «حزب‌الأحزاب» گویند؛ چون حضرت امیر مقابل عمرو بن عبد ودّ در روز جنگ خندق ایستاد. حضرت رسول‌الله فرمودند: «

نور الايمان كله على الشرك كله

» و چون عمرو را کشتند، حضرت رسول‌الله فرمودند: «

ضربه على في يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين.

» و اطراف این خندق در آن وقت خانه‌ها بوده ولی حالا آبادی ندارد. بالأخره عضدالدوله فناخسرو دیلمی در مدینه بنای قلعه گذاشته و در خارج سور نیز خانه بسیار است.

شاهزاده معتمدالدوله فرمان‌فرمای فارس، در روزنامه «سفر مدینه‌السلام و بیت‌الحرام» می‌نویسد که قلعه مدینه از محمد بن علی الملقب به جمال‌الدین المعروف بالجواد الاصفهانی است که بعد سلطان سلیمان تجدید کرده است. شاید این شخص که شاهزاده اسم برده، بعد از عضدالدوله باشد و مرقد اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در پهلوی دیوار قلعه مدینه است و این شهر خیلی کوچک‌تر از مکه، ولی هوایش سالم، آب روان و زروع و نخیل دارد.

یکی از آب‌های سبک عربستان همین آب یثرب است و فناتی که به مدینه از قریه قبا جاری است، «عین ذرقا» گویند و نخلستانش را از چاه آبیاری نمایند؛ خرماي مشهوری دارد که مخصوص به مدینه است که تمر «بردی» و تمر «صیحانی» گویند که در بلاد دیگر نمی‌شود و نیز خرماي سلطانی یک نوع خرمايی است که مخصوص مدینه است و نیز حب‌البان (۱) دارد که به سایر بلاد نقل می‌نمایند.

ششصد و بیست و دو سال بعد از میلاد حضرت مسیح (ع) حضرت رسول‌الله از مکه به مدینه هجرت فرمودند که تاریخ ما مسلمین از همان وقت است که تاریخ هجری گویند و به قولی در ششصد و سی و دو از میلاد مسیح در مدینه دار فانی را وداع و به دار باقی رحلت فرمودند و حضرت امیرالمؤمنین (علی (ع)) آن حضرت را غسل داده، دفن کردند و اعظم مزیتی که بر مداین دیگر دارد همین است که در زمان آن حضرت پای تختش و حال مضجع آن حضرت است.

مطاف طوایف انام در این شهر و مقام است و نیز ائمه معصومین، به غیر از حضرت امام موسی کاظم (ع) که در منزل-ابواء- که در (میان) مکه و مدینه واقع گردیده و حضرت امام محمد مهدی که در سامره متولد شده، مابقی ائمه در مدینه طیبه به وجود آمده‌اند.

(۲)

طول مدارج شرقی این شهر، نسبت به جزایر خالادات که مبدأ طول منجمین قدیم بوده ۷۵ درجه و بیست دقیقه و نسبت به دارالخلافة ناصری طهران، تقریباً یازده درجه غربی و نسبت به پاریس سی و هفت درجه و سی و نیم دقیقه و نسبت به گراندویچ لندن سی و نه درجه و پنججاه و پنج دقیقه است. و عرض مدار شمالی‌اش از خط استوا ۲۵ درجه و طول نهارش سیزده ساعت و ۳۳ دقیقه و انحراف قبله‌اش از جنوب به طرف مشرق تقریباً ثلث درجه است؛ زیرا که مکه از جنوب مدینه تقریباً ثلث درجه مایل به مشرق است و گویند به طالع سرطان و مستویش زهره و از اقلیم دویم و تعلق به مشتری دارد؛ و چهاردهم شهری است که در عربستان بنا گردیده است.

شهر مزبور حالا بیست هزار جمعیت را دارد و مسجد محترمی در آنجا برپا (ست) که خود حضرت بنا نموده و در آنجا فریضه به‌جا

می آورده و به عبادت و رسالت اشتغال داشته، ولی بعد از رحلت آن حضرت، در محوطه خانه‌اش بر مسجد اضافه نموده‌اند و این بنده درگاه نقشه آن را برداشته و تعیین حدودش را نموده، چنان که به زودی مذکور شود.

۱- حب البان؛ نام گیاهی است که به آن «جوزبویا» نیز گویند

۲- حضرت علی بن ابی طالب ۷ نیز در مکه تولد یافتند.

ص: ۵۴

در زمان حضرت، جمیع بیوتی که از اطراف به مسجد در داشته، به امر حضرت مسدود نمودند مگر در خانه باب علم، حضرت علی را؛ منبری که آن حضرت بر آن خطبه می‌خواندند و محرابی که فریضه به جا می‌آوردند، محلش در میان مسجد معین است. حدیث صحیح است که میان مرقد و منبر، روضه‌ای است از روضات بهشت.

از حضرت صادق (ع) منقول است که ثواب نماز خواندن در مسجد پیغمبر (ص) در مدینه برابر است با ده هزار نماز در جای دیگر. چاه بضاع (۱) در مدینه است؛ هر مریض و علیل که از آب آن بخورد و غسل کند شفا یابد؛ بئر قضاعه و بئر المسک - هم که در احادیث آمده - شاید همین چاه باشد که حالا به این اسم نامند و حضرت مقدس نبوی آب دهان مبارک خود را در آن چاه افکنده است.

چاه اریس (۲) نیز در این شهر است. از ابوشامه روایت است که در سنه ۶۴۹ هجری، پنج شبانه روز متوالی در مدینه زلزله عظیمی شد که تفصیلش در کتاب جغرافیایی که از عربستان نوشته‌ام مذکور است. مکه و مدینه به «حرمین» مشهورند؛ اگرچه قدس خلیل را نیز حرم گویند، اما حرمین مطلق، همان مکه و مدینه است و مدینه را خدای تعالی مدخل صدق خوانده.

اصل بنیان قبر شریف و حجره شریفه و ضریح و محراب شریف، از بناهای ملک الاشرف قایتبای چراکسه، سلطان مصر است که در ذی الحجه الحرام ۸۸۸ هجری بنا نهاده که در این جا و در بیت‌الله آثار خیر از او بسیار است و در رجب ۸۷۲ در سریر مصر جلوس و در ذی القعدة نهصد و یک هجری در سن ۷۵ سالگی دار فانی را وداع کرده است؛ اجمال این احوال آن که در ثلث آخر شب دوازدهم شهر رمضان المبارک، سنه ۸۸۶ هجری که مؤذنین تمجید می‌نمودند، رعد و برق ظاهر شده و صاعقه نزول نموده و به هلالین مناره خورد و شق کرده و از آنجا به مناره گرفته و به مسجد شریف سرایت نموده، جمیع اسباب مسجد و مصاحف هر چه بوده سوزانیده همین فقط حجره نبوی ۹ و بیوتی که در اطراف مسجد شریف بوده، از صدمه و سوختن این برق مستخلص شد. این فقره را به درگاه سلطان قایتبای عرض کردند. از آن جا فرستادگان معتمد تعیین و مهمات و ملزومات را تدارک و روانه داشته و اماکن شکست‌خورده را کامیابی عمارت کردند و در اطراف مسجد شریف نیز مدرسه عالی و رباط بنا نمودند و اسم او نیز در حجره شریفه و ضریح مطهر در پهلوی اسطوانه و خود در پشت محراب شریف مسطور است و مرقد مطهر در میان مشرق و جنوب شهر واقع است و سلطان سلیمان نیز محراب دیگر ساخته است که متصل به اسطوانه هفتم است که ذکرش بیاید که اسم او را نیز در پشت محراب نوشته‌اند و بنای این حرم و صحن و مسجد جدید و این استوانه‌های یکپارچه از سنگ که خیلی خوب ساخته‌اند، از بناهای سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان است که در عرض پانزده سال به انجام رسانیده و به روضه شریفه که قایتبای ساخته است، هیچ متعرض نشده است و اسم خودش را نیز در هیچ جای از حرم - بنا بر ادب - حکم کرده که ننویسند و می‌گفت چگونه من اسمی از خود در این حرم برم که سلطانم، با این که مرا یکی از بندگان ذلیل محسوب نمایند، فخر من است؛ خوش اعتقاد بوده.

ذکر مسجد رسول الله به نحو اجمال

این بنده در گاه موافق نقشه‌ای - که خود کشیده - قلمی می‌دارد. ان شاء الله عن قریب عکس نقشه خود را به جمیع ممالک اسلام و غیره فرستاده که زینت کتاب‌ها و عمارت‌ها و معابد گردد که هیئت مرقد مطهر و مسجد شریف که محل نزول ملائکه است، همیشه در نظر ما باشد و در همه جا زیارت نمایند و دعا به دوام دولت اعلی حضرت ولی نعمت کل ممالک ایران نمایند که این سرمشق از آن حضرت آموخته شده و رسیده؛ زیرا که در روز چهارشنبه، نوزدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۹۴ همین نقشه با نقشه‌های دیگر عربستان و غیره با روزنامه‌ای که در سفر بیت‌الله کشیده و نوشته بود، خواستند در بیلاق سلطنت آباد شمیران شرفیاب حضور مبارک گردیده، پس از آن که نقشه‌ها و روزنامه از لحاظ انور گذشت، به جناب

- ۱- چاه بضاعه: که در احادیث نیز آمده است در دار بنی ساعده در مدینه طیبه بوده است.
- ۲- چاه اُریس: نام چاهی است در مدینه، در قُبا، برابر مسجد قُبا، که انگشتی پیغمبر ۹ از دست عثمان در آن افتاد و برای یافتنش بسیار کوشید و موفق نشد.

ص: ۵۵

امین السلطان امر فرمودند که دو قطعه از آن نقشه‌ها را که یکی همان مسجدالرسول و دیگری نقشه‌ای از بندر ینبع الی مدینه منوره را که شش منزل مسافت است در میان قاب و پشت آینه بزرگ بگذارند که همیشه در نظر مبارک باشد.

و مسجد رسول مختصراً عبارت است از ضریح مطهر که در مقابل ضلع شرقی مسجد واقع است. فقط به فاصله یک رواق و مسجد مسقف در غربی ضریح مطهر و وسعتش زیاد است و صحن در طرف شمالی مایل به مغرب ضریح است که شرحشان بیان می‌شود. ضلع جنوبی تقریباً صد و بیست و هشت قدم طول، هفده ستون و جرز (۱) سنگی و دو رواق هفت قدم عرض دارد و جمیع ستون‌ها و دیوار و سقف مسجد از سنگ است؛ در هر جا محتاج بیان نیست.

و مقیاس مسجد رسول الله از این قرار است که در مسجد مُسَقَّف، بُعد مابین ستون‌ها هفت قدم و فاصله ستون‌های اطراف صحن نُه قدم است و سه قدم تقریباً دو ذرع شاه (۲) است. پس از همین مقیاس جمیع ابعاد نقشه مسجد را می‌توان دانست که نسبت به هم چقدر بُعد دارند.

ضلع غربی دویست و بیست قدم طول و بیست و هفت ستون و جرز دارد. درب اول ضلع که جنوب و غرب است، درب مسجد است که باب السلام و در صد قدمی درب دیگر مسجد است، که باب الرحمه و این امتداد یک رواق هفت قدم عرض و بعد از باب الرحمه سه رواق نُه قدم عرض در مقابل صحن مطهر دارد.

ضلع شمالی صد و بیست قدم طول و سیزده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد و در آخر ضلع دو زاویه شمال و شرق است. [نیز] مسجد را دری است که قدیماً باب توسل و الحال باب مجیدی گویند.

دقیق ه

ضلع شمالی تقریباً هشت قدم از ضلع جنوبی مقابل خود، به سبب پیش آمدن دیوار شرقی از باب نساء الی باب مجیدی، به میان مسجد کوتاه‌تر شده است.

ضلع شرقی دویست و بیست قدم طول و دوازده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد که بعد از این دوازده ستون صحن مطهر تمام و داخل مسجد مسقف و حرم مطهر و ضریح مبارک می‌شوند که بعد از این دوازده ستون، مقابل صحن مطهر پانزده ستون و جرز الی ضلع جنوبی دارد؛ پس جمیعاً ضلع شرقی، بیست و هفت ستون و جرز دارد و در این ضلع شرقی در مقابل ضریح، دو درب مسجد است که «باب النساء» و «باب جبرئیل» نامند.

طول ضریح مطهر از باب جبرئیل از شمال به طرف جنوب شش دهنه و تقریباً ۵۶ قدم و عرضش از مشرق به مغرب چهار دهنه و سی و چهار قدم است.

عرض مسجد جدید مبارک از شمال به جنوب، شش ستون و طولش از مشرق به مغرب هفت ستون است که جمیعاً چهل و دو ستون می‌شود.

این سعه که عبارت از روضه مبارکه و فضای مسجد رسول الله بوده است و حد حرم جدید که بعد خلفاً به مسجد اضافه کرده‌اند، در طول نُه ستون و در عرض شش ستون که جمیعاً پنجاه و چهار ستون است؛ و در اواخر نیز بر مسجد اضافه کرده‌اند؛ چنان که مذکور شد عرض از مشرق به مغرب پانزده ستون و طول از شمال به جنوب بیست و پنج ستون است که مضروبش سیصد و هفتاد و پنج ستون می‌شود بدون جرز دیوارها.

ولی وسعت صحن مطهر و حرم و بعضی از ستون‌های دیگر، اسقاط می‌شود که از روی نقشه حسابش معلوم می‌شود که چند ستون دارد.

۱- چرز: پایه ساختمان که از سنگ و آجر سازند.

۲- ذرع شاه: مقیاس طول معادل ۱/۱۲ متر است.

ص: ۵۶

قبر مطهر، بلند و مستور از پرده که احدی به چشم خود قبر را نمی‌بیند و می‌گویند حدیث در این خصوص وارد است که نباید کسی چشمش به قبر مطهر بیفتد و ضریح مطهر هیچ در ندارد، مگر چهار در از اطراف که سه در از همان روضه حضرت زهرا، یکی به طرف شمال که اغلب بسته و دو در پهلوی هم رو به شرق که دو قدم نیز عقب‌تر است؛ بدین جهت جلو درب وسعتی به هم رسانیده، گاهی خواجه‌های حرم از برای جاروب کردن و چراغ‌گذاران، اول به مقبره حضرت زهرا بعد از آنجا داخل مرقد مطهر می‌شوند و به غیر از این خواجه‌ها، احدی قادر بر دخول صحن مطهر نیست و دری هم از طرف مغرب مابین اسطوانه حرس که محرس نیز نامند و اسطوانه وفود دارد که همیشه بسته است.

دقیقه

چندین مجموعه بخور در روضه مبارکه است که رویشان مجموعه پوش‌های مفتول انداخته‌اند که در هر سال، روز نوزدهم ذی القعدة الحرام، به احترام تمام بخورات مزبور را عوض می‌کنند و بخورات قدیم را خادمین حرم میان خود تقسیم می‌نمایند.

ذکر مسجد حضرت رسول الله (ص) به نحو تفصیل

ضلع جنوبی که مذکور شد، ۱۲۸ قدم طول، پانزده ستون و دو جرز سنگی به دیوارهای طرفین و دو رواق دارد؛ شرحش از این قرار است:

محاذی ستون اول به بعد، سه قدم از آن ستون در زاویه جنوب و شرق مسجد، انباری است که به میان رواق دو در دارد: یک درش رو به شمال و یک درش رو به مغرب؛ که این در غربی منسوب به درب «بلال» (۱) است.

گویند در عهد حضرت رسول الله (ص)، حضرت بلال از این در به بام مسجد می‌رفته و اذان می‌گفته و الآن هم در این جا مناری هست مسمی به مناره «رأسیه» به مناسبت این که در بالای سر حضرت پیغمبر (ص) واقع است و از میان همین انبار پله دارد که بالایش می‌روند و در میانش اذان می‌گویند.

مقابل ستون دویم و سیم، در بالای دیوار جنوبی مسجد، پنجره‌ای است؛ گویند که محلّ باب عَشْرَه مُبَشَّرَه (۲) بوده، مقابل شمالی ستون چهارم عرض ضریح مبارک تمام می‌شود که عبارت از سه پنجره برنجی است و دو ستون مرمر در وسط آنها است و دو پی-چهار قدم عرض - سنگی هم در طرفین ضریح دارد و در طول شش پنجره فولادی است که به رنگ سبز کرده‌اند و در شب‌ها دو شمعدانِ مرصع پشت این پنجره برنجی می‌گذارند و به غیر از این شمعدان‌ها، مرقد مطهر، زینت دیگر ندارد.

تنبيه

از پهلوی ضریح الی محاذی رواق باب السلام که انتهای همین ضلع جنوبی است، مابین ستون‌های این امتداد را به بلندی یک ذرع با لوله‌های برنجی مثل محجره بسته‌اند و در این امتداد در پنج در جا گذارده‌اند. وقت نماز این درها را می‌بندند تا کسی از رواق جنوبی - به غیر از این درها - نتواند داخل مسجد بشود؛ چون اهل تسنن نمی‌گذارند وقت نماز از محاذی کسی که نماز می‌گزارد، بگذرند؛ مابین ستون ششم و هفتم یکی از این درهای محجره برنجی است و پهلوی این در اول، محراب حضرت و مقابل ستون هفتم منبر پیغمبر است و پهلوی منبر مابین ستون هفتم و هشتم یکی از درهای دیگر محجره برنجی است و دو درب دیگر این محجره در طرفین محراب سلطان سلیمان و یک در هم دو ستون به آخر ضلع جنوبی مانده دارد.

ملاحظه

در مقابل محراب حضرت، در میان دیوار جنوبی، محراب بزرگش نیز گویند و به خصوص مابین این دو محراب در رواق، ستون هفتم را نگذاشته‌اند که بدین جهت در رواق وسعتی به هم رسانیده، در سقف مسجد همین سعه چهل چراغ بزرگی آویخته‌اند.

نکته

- ۱- بلال حبشی، ابو عبدالله بلال بن رباح حبشی متوفی به سال ۲۰ هجری قمری مؤذن معروف پیغمبر اکرم ۹ و از سابقین در اسلام. تا وفات پیغمبر ۹ اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت.
- ۲- اهل سنت گویند که پیغمبر خدا ۹ ده نفر از صحابه را به بهشت بشارت داده است و آنها را «عشره مبشره» گویند و نام آن ده نفر به ترتیبی که شماره می‌کنند بدین شرح است:
 ۱. ابوبکر بن ابی قحانه؛ ۲. عمر بن خطاب؛ ۳. عثمان بن عفان؛ ۴. علی بن ابی طالب ع؛ ۵. طلحه بن عبیدالله بن عثمان؛ ۶. زبیر بن العوام؛ ۷. سعد بن ابی وقاص؛ ۸. سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی قرشی؛ ۹. عبدالرحمن بن عوف؛ ۱۰. ابو عبیده بن جراح.

ص: ۵۷

برای آن که مابین حرم مبارک و مسجد شریف فرقی باشد، در اسطوانه‌ها فرق گذاشته‌اند؛ یعنی کمر ستون‌های حرم را با سنگ مرمر سفید متضلع که (دارای) خیارها [شاید: شیارها] باشد، بسته‌اند و مابقی ستون‌های مسجد این وضع را ندارد، همان یکپارچه از سنگ است و عرض مسجد مبارک چنانچه ذکر شد که به طرف شمال و جنوب است، شش ستون دارد که دو پایه آن‌ها مربع و چهار ستون دیگرش مدور است و در بالای اسطوانه اول و دویم و سیم نوشته‌اند: اسطوانه سریر و اسطوانه حرس که صحیحش محرس (است) و اسطوانه وفود، طول مسجد مبارک که به طرف شرق و غرب است، هفت اسطوانه است که یکی پایه‌اش مربع و شش اسطوانه مضلع است که در اسطوانه اول و دویم، ردیف دویم که مقابل ضریح واقع است، نوشته‌اند اسطوانه توبه؛ در همان اسطوانه ابی‌لبابه است و اسطوانه عایشه - که در جنب اسطوانه مخلقه است - و اسطوانه حنانه، محاذی پله اول منبر شریف است.

و اصل ضریح و گنبد مطهر، چنان که ذکر شد، از بنای قایتبای است که ضریح عبارت از شش دهنه است طولاً و سه دهنه است غرباً و سه دهنه جنوبی؛ چنانچه ذکر شد، شبکه برنجی و سه طرف دیگر فولادی است که رنگ سبز کرده‌اند و چهار پایه مربع محکم سنگی، چهار قدم در چهار قدم، در چهار طرف دارد که بنیان گنبد مطهر قبر مبارک روی این چهار پایه است و چنان محکم ساخته‌اند که پایه طاق مسجد را هم بر روی آن گذاشته‌اند و دو پایه دیگر هم دارد که خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) و به احتمال قبر مبارک ایشان است. پس معلوم شد که این دو ضریح یکی (است) و شش پایه دارد و به شکل مستطیل است.

و باقی اراضی از طرف شمال که به حرم اضافه شده، مرحوم سلطان عبدالمجید خان علاوه کرده و زمین‌های پست و بلند را تسطیح نموده و اکنون تمام اسطوانه‌های روضه و حرم مبارک و اطراف صحن مطهر، با نصف ستون‌های مربع دیوارها زیاده از سیصد و پنجاه ستون است؛ چنانچه گفتیم محققاً از روی نقشه معلوم می‌شود.

مقابل ستون دهم سلطان سلیمان بن بایزید عثمانی محرابی ساخته است. از ستون دهم الی آخر ضلع جنوبی، چنان که ذکر شد، زاید بر مسجد حضرت و حرم جدیدی است که بعد از حضرت مسجد را وسعت داده‌اند.

دقیقه

طرف شمالی محراب رسول الله (ص) به فاصله سه ستون از محراب، کمر چهار ستون را با تخته بسته‌اند که مؤذن و مکبر بالایش رفته اذان و تکبیر می‌گویند.

و در طرف شمال مایل به مشرق این مئذنه به فاصله چهار ستون همان‌طور تخته‌بندی کرده و مئذنه حضرت بلال (ع) است.

ملاحظه

دیوار جنوبی مسجد، از ستون اول الی ستون سیزدهم، طاق رواق را در زدن، خیلی استادی به کار برده‌اند که اجمالش از این قرار است: این چند چشمه طاق یک پایه‌اش را همان روی ستون سنگی رواق و پایه دیگرش را بر روی سر زبانه بالای دیوار جنوبی که پیش آورده‌اند، بدون پیش آوردن سر زبانه از پایین پی زده‌اند و مابقی طاق متصل به دیوارهای مسجد را به قاعده زده‌اند یک پایه طاق را روی ستون و پایه دیگر بالای سر زبانه پی است.

ضلع غربی - که دو بیست و بیست قدم طول و بیست و شش ستون و جرز دارد - تفصیلش این است: در زاویه جنوب و مغرب مسجد، مخزنی است برای اسباب و متصل به آن مخزن باب السلام است. و از این زاویه الی وسط باب الرحمه که صد قدم طول دارد، در اول زاویه جرز و یازده ستون و یک رواق هفت قدم عرض دارد و بیان و دقتی ندارد مگر از محاذی ستون هفتم و هشتم که به ضلع شرقی نگاه می‌کنی، باب جبرئیل واقع شده است و در میان دیوار غربی مزبور به قطر یک وجب و بیشتر،

ص: ۵۸

دولابچه‌های (۱) متعدد از برای خادمین حرم گذاشته‌اند که اسباب بگذارند و از وسط باب الرحمه الی آخر ضلع غربی، صد و بیست قدم طول و سه رواق نُه قدم عرض و چهارده ستون و جرز سنگی و مقابل صحن می‌باشد که شرحش از این قرار است: برابر ستون یازدهم و دوازدهم باب الرحمه است که مقابلش در ضلع شرقی باب نساء واقع گردیده و از باب الرحمه الی آخر ضلع غربی چنانچه ذکر شد، سه رواق، نُه قدم عرض دارد و در جنب این رواق‌ها صحن مطهر است؛ ولی ضلع شمالی و شرقی متصل به صحن دو رواق دارد که عن‌قرب بیان می‌شود.

ملاحظه

ستون یازدهم را که مقابل باب الرحمه است، گویا به ملاحظه وسعت جلو [ی] درب به قدر دو قدم تقریباً به میان مسجد؛ یعنی طرف شرق پیش برده‌اند. بدین جهت، رواق از باب الرحمه الی آخر ضلع غربی، نُه قدم عرض به هم رسانیده و از برای تغییر همین ستون و دو ستون بعد از آن است که اغلب ستون‌های مسجد مُسَقَّف و ستون‌های شمالی صحن از محاذات هم تقریباً بیرون رفته‌اند. ضلع شمالی صد و بیست قدم طول و یازده ستون و دو جرز سنگی، در طرفین ضلع و دو رواق نُه قدم عرض دارد و مقابلش صحن مطهر و تفصیلش از این قرار است: در زاویه شمال و مغرب انباری است که درب مناره سلیمانیه که ذکرش بیاید از پهلوئ این انبار است و در پهلوئ این انبار متصلاً مخزن کوچکی هم در میان دیوار از برای گذاردن اسباب ساخته‌اند. محاذی ستون سیم و چهارم در میان دیوار جایی درست کرده‌اند که شمع و مایحتاج را می‌گذارند. مقابل ستون ششم و هفتم نیز در میان دیوار جایی از برای غسل کردن ساخته‌اند. در محاذی ستون نهم و دهم باب توَسَل است که باب بسیار عالی سلطان عبدالمجید خان عثمانی ساخته و جلوخان خیلی خوبی دارد که در هر طرفش سه اطاق متصل به هم از برای مستحفظین حرم و مسجد ساخته‌اند و الآن این باب، مشهور به اسم سلطان عبدالمجید خان است؛ پهلوئ این باب در زاویه شمال و مشرق انباری است که رو به مغرب دری دارد که از این در به بالای مناره سلطان عبدالمجید خان می‌روند.

ضلع شرقی دویست و بیست قدم طول و دوازده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد و در مقابل صحن واقع گردیده و این دو رواق را مسجد زنانه کرده‌اند؛ یعنی از محاذی ستون دویم باب مجیدی، دیواری به قدر قامت انسان در فاصله ستون‌ها کشیده شده و رواقین را تا آخر صحن مسجد زنانه کرده‌اند و در این امتداد نیز دو درب مشبک چوبی دارد؛ یکی مابین ستون چهارم و پنجم و یکی مابین ستون هفتم و هشتم است و در محاذی ستون هشتم و نهم و نصف دهم، به فاصله هفت قدم از ستون کنار صحن، باغچه [ای] در میان صحن واقع است که شش درخت نخل و غیره، بسیار خوش وضع دارد و در جنب جنوبی این باغچه، چاه آبی است به قدر چهار- پنج ذرع ریسمان می‌برد، آب دارد و بئر الرسول نامند و گویند این موضع خانه حضرت امیرالمؤمنین [علی] (ع) بوده است. لهذا الآن هم باغچه مزبور مشهور به باغچه حضرت فاطمه (علیها السلام) است و بعد از ستون دوازدهم از صحن داخل مسجد مسَقَّف می‌شوند که تا آخر ضلع جنوبی پانزده ستون و جرز است. پس مجموع ضلع شرقی چه صحن و چه مسجد مسَقَّف، بیست و هفت ستون و جرز است. مقابل ستون سیزدهم و چهاردهم در دیوار شرقی باب نساء است که دخلی به صحن ندارد و داخل مسجد مسَقَّف است و برابر ستون هفدهم باب جبرئیل نیز در دیوار شرقی است و محاذی باب نساء و باب جبرئیل یک رواق نُه قدم عرض و محاذی در مزبور ضریح مطهر واقع است.

ملاحظه

در پشت شمالی ضریح مطهر حضرت بتول ایوانی است به ارتفاع یک پله از زمین که مردم روی این ایوان و پشت ضریح مطهر حضرت بتول ایستاده، زیارت و نماز می‌خوانند و دعا می‌کنند و دری هم دارد

۱- دولابچه: گنجی کوچک در دار که در دیوار تعبیه کنند باشد.

ص: ۵۹

که خادمین حرم گاهی از برای چراغ گذاردن و غیره به میان ضریح بتول و از این جا به مقبره حضرت رسول می‌روند. دقیقه

از برای وسعت به هم رسانیدن مقابل باب جبرئیل، یک ستون مقابل این باب را در میان مسجد نزده‌اند، بدین جهت، مقابل در [ب] مزبور وسعت به هم رسانیده است و در محاذی باب جبرئیل شش دهنه ضریح مطهر واقع است که دو دهنه‌اش درب روضه حضرت زهرا که به قدر دو قدم عقب‌تر از چهار دهنه دیگر ضریح است که بدین سبب جلو درب روضه بتول وسعت به هم رسانیده، مردم پشت در [ب] مزبور ایستاده و زیارت حضرت بتول را می‌خوانند و چهار دهنه دیگر ضریح متعلق به حضرت رسول الله است و در میانه این دو دهنه، روضه حضرت زهرا است. یک ستون کاشی‌کاری و طرفین این ستون دو در [ب] متصل است که یکی محسوب می‌شود و از این در [ب] داخل روضه صدیقه طاهره و از آن جا به مرقد حضرت رسول الله می‌روند و چهار دهنه دیگر ضریح مطهر، دو پی - چهار قدم عرض - در طرفین و دو پی - دو قدم عرض - در وسط ضریح دارد و دو ستون مرمر در میان این دو پی کوچک و به همین طریق است طرف مقابل الا این که طرف مقابل یک در [ب] مقابل نیز به میان ضریح دارد.

میانه باب نساء و باب جبرئیل، به قدر یک پله زمین مسجد را بلند نموده، سکو و اتاقی ساخته‌اند که مسکن و مخزن خواجه‌های حرم است.

توضیح:

در مقابل این چهار دهنه ضریح، بالای دیوار شرقی سه پنجره است که ابواب نزول ملائکه گویند؛ دو پنجره‌اش مقابل ضریح مطهر حضرت رسول الله (ص) و یک پنجره‌اش مقابل باب السلام است که گویند: از این درها حضرت میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، به حضرت رسول الله (ص) نازل می‌شده‌اند، لهذا هر کدام از این درها به اسم یکی از ملائکه‌ها موسومند.

ملاحظه

علاوه بر جارها و چهل چراغ‌های مسجد مطهر، از هر دهنه طاق هم سه چراغ آویزان است که با روغن زیتون می‌سوزد.

در بیان منارهای مسجد

مسجد مطهر پنج مناره دارد؛ یکی بالای سر حضرت که مناره «رأسیه» نامند و راهش چنان که مذکور شد، از زاویه جنوب و مشرق مسجد است که مئذنه حضرت بلال بوده است و در بالای باب السلام و باب الرحمه و باب مجیدی نیز هر یک مناره‌ای است به اسم همان باب و مناره [ای] هم در زاویه شمال و مغرب مسجد است و راهش هم از همین زاویه است که مناره «سلیمانیه» نامند؛ در زمانی که حاج [حاجیان] شامی از شام وارد مدینه می‌شوند و آن سه شبی که در مدینه منوره توقف دارند، رسم است که این مناره را از بالا تا پایین چراغان می‌نمایند.

قبة‌های مسجد

در مسجد رسول الله دو قبة است؛ یکی از فولاد در بالای سر مبارک حضرت و قبة دیگر بالای رواق محاذی محراب.

ذکر اجمالی از اماکنی که در میان مدینه طیبه واقع گردیده

در میان جنوب و مشرق حرم رسول الله، به بُعد سه دقیقه، تقریباً متصل به خارج قلعه شهر قبرستان بقیع واقع گردیده که طولش چهارصد قدم و عرضش سیصد قدم که در این طول و عرض دیوار مخروطی دارد و ساختن این دیوار بسیار لازم است که مسلمین به زودی بانی شده، همت در انجامش گمارند که چنین قبرستانی - که تالی ندارد - این طور مخروطی نماند و چندان مخارج هم ندارد و در جنوب و مغرب این قبرستان فقط اتاقی ساخته‌اند که مقبره چهار امام بزرگوار؛ امام حسن مجتبی (ع)، امام زین

ص: ۶۰

العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع) و عباس عمّ حضرت رسول است. این چهار امام در یک صندوق و عباس هم در یک صندوق است، ولی این دو صندوق را در میان یک صندوق گذارده‌اند و در این بقعه مجعلاً مضجع جدّه ائمه اطهار می‌باشد و چند اتاق کوچک هم در اطراف شمالی ائمه بقیع دارد که مقبره بعضی از زوجات و اولاد و احفاد حضرت رسالت است و هشت نفر هم از زوجات حضرت در یک ضریح و اسامی آنها [را] بالای قبرستان [بر]، روی تخته نوشته‌اند و بنات رسول الله امّ کلثوم و رقیه و زینب هم در یک بقعه می‌باشند و در آخر زاویه شمال و مشرق قبرستان بقیع، حلیمه السعدیه - دایه حضرت رسول الله، مدفون و بقعه هم دارد و بیت الأحران در بقیع و مقبره فاطمه بنت اسد - والده حضرت امیرالمؤمنین - خارج از دیوار بقیع واقع گردیده که حضرت رسول در قبر او داخل شده است.

در میان جنوب و مغرب مسجد رسول الله، در میان شهر در سوق الطوال به فاصله سه دقیقه سیدنا عبدالله - پدر حضرت رسول الله - مدفون است؛ معروف به بیت ابی النبی و در پهلوی سیدنا مالک، علمدار رسول پروردگار مدفون است و یک بقعه خوبی دارد و مصلی در میان مسجد مصلی است که آن را مسجد «غمامه» نیز گویند که در خارج شور شهر به فاصله چهار پنج دقیقه در جهت جنوب و مغرب مدینه واقع گردیده و متصل بدین مسجد قریب به هم [نویسنده دو سطر را قلم زده است] و مسجد حضرت بلال واقع است.

بیان اطراف مدینه منوره

جبل احد در طرف شمالی مدینه، به فاصله دو ساعت واقع و این کوه منفصل و رنگش قرمز و در طرف شمال شرقش، اقرب به مدینه است و در حول و حوشش مزارع اهل مدینه می‌باشد و در امتداد راه احد تلّ مسمی به سلع واقع است که غاری هم در این کوه سلع است؛ بعضی منسوب به حضرت رسول الله و بعضی منسوب به حضرت ولی الله می‌دانند و کوه سلع نیز منقطع و مابین شمال و مغرب مدینه و در شرقی وادی بطحان واقع گردیده و قبر محمد، صاحب نفس الزکیه - ابن عبدالله الحسن بن الحسن (ع) - در نزدیکی کوه سلع واقع است و ثنات الوداع، اسم دو تپه کوچکی است که یکی از آن اتصال به سلع دارد.

مابین شمال و مغرب مدینه به فاصله ربع ساعت، «مسجد الفتح» پیغمبر می‌باشد و مشهور است که سوره مبارکه *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا* در این جا به حضرت نازل گردیده و در پهلوی مسجد حضرت سلمان فارسی - رضی الله تعالی عنه - کائن است و مسجد فتح در دامنه غربی کوه سلع است که به طرف وادی است و کوه مزبور فاصله میان مدینه منوره و مسجد فتح است که آن را مسجد «احزاب» و مسجد «اعلی» نیز گویند و در طرف قبله مسجد فتح چهار مسجد دیگر است که همه را مساجد فتح گویند و راه شام که حجاج و قوافل می‌آیند، از مابین کوه احد و سلع از قریه برکه است و قلعه توپخانه در بالای کوهی است که مجاور کوه سلع است و مشرف بر میدان است - که در آنجا حجاج شام منزل می‌کنند - چنانچه مذکور شد، به زبان عربی «مناخه» گویند؛ یعنی بارانداز و نیز قریه معروف به صدغه در راه احد واقع و در حوش این قُراء به بُعد یک ساعت و کمتر متوالیاً واقع گردیده است؛ العیون، امّ صدیر، الغابه، بُرکه چنانچه بیان شد.

از برکه، عبور حاج شامی است به فاصله سه ربع ساعت از مدینه مرقد حضرت حمزه سیدالشهدا اسد الله و اسد رسوله (ع) واقع و در شمالش به بُعد پانصد قدم تقریباً محل صدمه خوردن دندان مبارک حضرت رسول الله و مابین این دو محل طرف شرقی متصل به راه قبور شهدا فی سبیل الله احد است و از قار حضرت حمزه الی پای دامنه کوه احد تقریباً یک ساعت مسافت و کوه احد در این جا تقریباً به شکل مثلث افتاده.

و در ۸۱۶ قدمی مقبره حضرت حمزه در انتهای دره مسجدی است که حضرت رسول الله در روز جنگ احد، در حالت مجروح و تنهایی در این مکانی که مسجد است، نماز خوانده‌اند و حضرت صادق (ع)

ص: ۶۱

بر عقبه بن خالد فرمودند که در این مسجد نماز بخوان و این جا همان درّه‌ای است که در روز جنگ احد حضرت رسول الله به کمان‌داران سپرده بودند که آن را محافظت نمایند، آن‌ها به طمع غنیمت از این محل رفتند و مخالفین این دره را گرفتند و شکست بر لشکر اسلام وارد آوردند.

مقبره حضرت حمزه را سلطان عبدالمجید خان عثمانی خیلی خوب ساخته، ولی از شهدای احد به غیر از حضرت حمزه سیدالشهدا و عبدالله بن جحش - که برادر زینب زوجه حضرت رسول الله که خواهرزاده حضرت حمزه است - اسم شهید دیگر معروف نیست؛ بهتر این بود که در سر مقبره این شهدای فی سبیل الله اسامی آن‌ها را مرقوم می‌کردند تا مردم بدانند این‌ها کیستند که به این ثبات قدم در رکاب ظفر انتساب حضرت رسول الله جان دادند.

و غزوه احد در ماه شوال المکرم، سال سیم هجری، واقع شده و آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ و غیرها در حق این جنگ نازل گردیده و حضرت حمزه بَعَثَ شَهَادَتِ فَايَزَ گَرْدِيْدَةَ، الی یومنا هذا در همین ماه اعراب بسیار از اطراف به سر مقبره حضرت حمزه آمده، چند شب و روز مشغول گریه و زاری و عزاداری و نوحه و اطعام طعام می‌باشند و در همین جنگ به دندان مبارک نبوی صدمه خورد و حضرت امیرالمؤمنین (ع) پای ثبات فشرده که از شدت جهاد شمشیرش شکست و حضرت پیغمبر ذوالفقار به او عنایت فرمود: «وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» (۱) را جبرئیل از جانب ربّ جلیل آورده و حضرت امیر فرمودند در این جنگ شانزده ضربه به من رسید که در چهار ضربه آن به خاک افتادم و هر دفعه که می‌افتادم مرد خوش‌رویی خوش مو [بی] بازوی مرا گرفته، می‌گفت سوار شو، یاری کن پیغمبر خود را که دوست می‌دارد تو را خدا و رسول او، بعد از غزا این واقعه را به عرض نبوی رسانیده، فرمودند آن شخص جبرئیل امین بود و تفصیل این جنگ در همه کتب مرقوم و منظور ما در این کتابچه این بیانات نیست.

در شمال بیست درجه، به سمت مغرب، به رُبْعِ سَاعَتِ فَاصله در بیرون قلعه مدینه، تَلَى است مَسْمَى به «قرین» در بالایش جایی ساخته‌اند که مردم بدانجا رفته شهر را تماشا می‌نمایند [...] دو سطر را قلم زده است] مسجدی است که اهل مدینه مسجد قبلتین نامند و گویند حضرت پیغمبر (ص) در این مسجد به دو قبله نماز خوانده‌اند و مسجد مزبور از مدینه تقریباً بُعدش یک ساعت است.

در مغرب مدینه، به فاصله دو ساعت، کوه احمر واقع گردیده که بئر علی و مسجد شجره - که میقاتگاه حاج شامی و مدنی است - در دامنه این کوه کائن است که از این مسجد از برای عُمره حَجَّه الاسلام مُحَرَّم می‌شوند و در طرف مغرب بئر علی به مسافت یک ساعت قریه علاوه موضوع است و در مغرب حقیقی مدینه کوه عیر و کامیر است که وراء همه جبال و از شمال به جنوب ممتد و منفصل و تا مدینه تقریباً یک فرسخ و نیم است و کوه احد از همه جبال اطراف مدینه مرتفع‌تر است، بدین جهت در وقت طلوع، آفتاب اول بر آن‌ها می‌تابد؛ چنانچه هنگامی که بنده در گاه عالم‌پناه در مدینه منوره مشرف بوده، در اول جدی ۱۲۹۲ هجری شاهزاده حاجی معتمدالدوله امتحان فرموده بودند اول جدی، آفتاب یک ساعت و بیست و هشت دقیقه از دسته گذشته بر کوه احد و عیر و کامیر تابیده بعد از چهار دقیقه بر مناره‌های حرم مبارک طالع شد. در سمت جنوبی مدینه، به مسافت سه ربع ساعت، مسجد قبا در میان قریه بزرگی به همین اسم واقع است که آیه مبارکه: لَمَسِجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ؛ (۲) در حق این مسجد نازل گردیده و خانه‌های انصار در این قریه بوده و از مدینه تا مسجد قبا، تمام باغستان خرما است و از دروازه که بیرون می‌روند، باید از وادی رانونا (۳) عبور نمایند که در فصل بهار هنگام طغیان آب، آب مزبور به میان شهر جاری گردیده و از کنار شهر گذشته به آب وادی بطحان ریخته و این دو وادی نیز به وادی عقیق متصل می‌شود و در وسط راه از دولت عثمانی قراولخانه ساخته‌اند. توپ و سرباز در آنجا هست و تمامی اراضی این حول و حوش شوره‌زار است. می‌گویند خرما در زمین شوره‌زار بهتر به عمل

۱- در بدین صورت آمده است: «لَا سَيْفَ إِلَّا دُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ».

۲- سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۳- رانونا: نام وادی‌ای است در مدینه طیبه.

ص: ۶۲

آید؛ شاید در این قسم از زمین شوره زار خرما خوب شود و قاعده کلیه نداشته باشد، به دلیل این که در این جا با این شوری زمین اکثر جاها آبش شیرین است و در شرقی این مسجد به فاصله ده دقیقه، مسجد فضیخ در قریه قربان واقع شده و مسجد مزبور مخروطی است؛ طولش تقریباً بیست ذرع و عرضش سه ذرع، قدری از این مسجد را به چوب خرما پوشیده‌اند و بیشترش سقف ندارد و صحن هم دارد که دیوار دور او باقی است. وقتی حضرت رسول الله بنی نضیر را محاصره فرمودند، خیمه مبارک را در نزدیکی این مسجد زده و شش شب در این مکان نماز خواندند و به قولی حضرت امیرالمؤمنین در همین مسجد فضیخ ردّ شمس نمودند و در میانه این دو مسجد، مسجد شمس که شارب امّ ابراهیم نامند، در دامنه کوه کائن است و مشربه امّ ابراهیم از عوالی مدینه و عبارت از ماریه قبطیه مادر ابراهیم - پسر حضرت رسول الله - است که حضرت یک ماه بر زنان خود خشم فرموده در این جا اقامت نمودند. مسجد کوچکی از سنگ در این جا ساخته‌اند. اکنون خراب شده و سقف ندارد. دیوار طرف قبلی آن آباد است و سه طرفش خراب. صد هزار افسوس دارد از همچو مساجد و اماکن شریفه که محل نزول ملائکه و قرآن و معبد حضرت پیغمبر آخرالزمان بوده، اعراب آن قدر تغافل نموده و همه را خراب کرده‌اند و در آبادی‌اش به هیچ وجه کوشش و سعی نمی‌نمایند که عن قریب منهدم خواهد شد. چون بنده در گاه در این مساجد شریف به همراهی نواب والا شاهزاده حاجی معتمدالدوله رفته و نماز خوانده، همیشه این محبت را که فرمودند در نظر دارم [... سه سطر را قلم زده است].

آبی که به مدینه به واسطه قنات جاری است؛ از دامنه همین کوه قبا است. بلندی این زمین قباست، چنانچه مذکور شد که در بهار فصل طغیان آب‌های اطراف قبا به میان مدینه جاری شده و از پهلوی شهر گذشته و به قریه الغابه مذکوره ساری، بعد مخلوط به آب وادی بطحان می‌شود.

دقیق ه

این آب را عین ذرقاء گویند که از میان چندین چاه و شهر جاری می‌شود؛ یکی از چاه‌هایش را عین ادریس گویند. این چاه در ناحیه قبا واقع و به نهایت آبش با مزه است که به واسطه آب دهان مبارک حضرت رسول الله برکات پیدا کرده [... دو و نیم سطر را قلم زده است] و نخلستان و باغات و سبزی‌کاری زیاد در قراء اطراف مدینه به خصوص در همین حول و حوش قریه قبا دارد و قریتین قربان و عوالی در غربی قریه قبا به بُعد یک ساعت و نیم - تقریباً - واقع است.

در مشرق مدینه به فاصله ربع ساعت قریه مائده واقع گردیده و سه ربع ساعت که از این قریه می‌گذرد به مدفن سیدنا علی العرید یا علی العریض، که از اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است می‌رسد و این امامزاده در حره سیاه یعنی ریگستان سیاه واقع شده که محل عبور حاج جبلی از پهلوی همین امامزاده است و حرّه مابین مشرق و جنوب مدینه واقع گردیده. در جنوب و مغرب مدینه، حرّه بنی النضیر است که قتل یزید بن معاویه در ماه ذی الحجّه الحرام شصت و سه هجری در آن مکان واقع شده که اکنون قبور حرّه در آنجا معروف است. [... پنج سطر آخر را قلم زده است و پس از آن هم نسخه را ناتمام گذاشته].

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا. در این جا نسخه - تعریف المدینه - به پایان می‌رسد.

ص: ۶۷

از نگاهی دیگر

مدخل آلابیت

موسوعه مکه المکرمه و المدینه المنوره

از

احمد زکی یمانی / عمّار ابوطالبی

شیخ احمد زکی یمانی - که بیش از ۲۵ سال وزیر نفت عربستان سعودی بود و چهره‌ای است شناخته شده در جهان - اخیراً مؤسسه‌ای فرهنگی در لندن با عنوان «الفرقان» تأسیس کرده که در شهرهای مکه و مدینه نیز دارای شعبه می‌باشد. مؤسسه یاد شده ضمن انتشار کتب متعدد؛ مانند «فهارس مخطوطات در جهان اسلام»، فرهنگنامه‌ای با عنوان «موسوعه مکه المکرمه و المدینه المنوره» نیز به چاپ رسانده است.

موسوعه پیش گفته که جدیدترین مجموعه منتشر شده از سوی مؤسسه الفرقان می‌باشد با دو ویژگی زیر سامان یافته است:

الف) از نظر محتوا

- مجلد اول این موسوعه از کلمه آبار «آب» شروع و به کلمه اثیفیه «اث» ختم می‌شود، لذا به نظر می‌رسد کار تهیه، تدوین و چاپ آن بسیار طولانی گردد.

- در این مجموعه کوشش شده همه آنچه مربوط به حرمین شریفین است گردآوری شود، که شامل اسامی اشخاص و خاندان‌ها، نام مکان‌ها، نام کتاب‌ها، تصاویر، نقشه‌ها و ... خواهد بود.

- سعی شده هر مدخل به وسیله یک نفر تهیه شود، هر چند برخی اشخاص در نوشتن چندین موضوع و مدخل همکاری داشته‌اند.

ب) از نظر شکل ظاهری

- این موسوعه در قطع رحلی، با کاغذ گلاسه و به صورت تمام رنگی و بسیار نفیس چاپ شده که دارای ۶۵۵ صفحه است.

- همانگونه که اشاره شد، این موسوعه شامل تصاویر نیز می‌باشد.

از آنجا که چاپ اول این مجموعه بسیار محدود بوده، تنها در اختیار برخی از متفکران سعودی قرار گرفته است.

آنچه در ادامه می‌آید ترجمه مدخل آل‌البیت این موسوعه می‌باشد که توسط آقای عمر عثمان عریق نوشته شده است.

آل‌البیت

این نام، مرکب است از مضاف (آل) و مضاف الیه (البیت). آل در لغت یعنی اهل، عیال، (۱) نان‌خور، خانواده، جماعت، پیروان و نزدیکان. (۲) بعضی گفته‌اند «آل» در اصل «اهل» بوده که «ها» به «الف» تبدیل شده است. این، نظریه‌ای است مشهور؛ بطوری که سیبویه و محققان از ادبای عرب هم چنین گفته‌اند. (۳) البته جوهری و ابن منظور این نظریه را ترجیح داده‌اند که الف دوم منقلب از واو در «اول» باشد و لذا آن را با عنوان ماده «اول» آورده‌اند. (۴)

ابن جوزی گوید: «آل اسمی است برای هر کسی که به فرد دارای مرجعیت، در آنچه که دارای مرجعیت است رجوع کند»، که این رجوع گاهی به نسب است و گاهی به سبب و اصل آن، «آل» به معنای «رجوع کرد» است. و «تأویل» نیز از همین گرفته شده است.

(۵) اما از جهت معنا هر دوی این‌ها با کمی اختلاف در یک معنا استعمال می‌شوند (۶) و آن این که «آل» به بعضی چیزها اضافه می‌شود و به بعضی دیگر خیر، چرا که لفظ «آل» به انسان‌های مهم اختصاص دارد و به انسان‌های معمولی اضافه

- ۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ط ۳، ج ۴ د. م. د. ن، ۱۴۰۲ هـ / ۱۹۸۲ م، ۱۶۲۸، ماده «آل».
- ۲- عالم شاهی، آب آیین، دائره‌المعارف الاسلامیه الكبرى، ج ۱ تهران: سحاب، ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م، ۴۰۸، ماده «آل».
- ۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محمد سید کیلانی القاهره: مصطفى البابی الحلبي و اولاده، د. ت، ۳۰؛ ابن حجرهیتمی، احمد بن محمد، الدر المنضود فی الصلاه والسلام علی صاحب المقام المحمود، مدینه: دارالمدینه المنوره، ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۵ م، ۸۹
- ۴- جوهری ج ۴، ۱۶۲۷ ماده اول؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۱ بیروت: دارصادر، د. ت، ۳۷، ماده اول. محمد علی بن علی تهاونی در کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م، می گوید: کسانی که می گویند اصل آل، اهل بوده، بصریان، و کسانی که آن را منقلب از «اول» می دانند، کوفیان از اهل لغت هستند؛ آل غصیه، عبدالکریم، آل البیت النبوی، روزنامه المدینه ۷ / ۱۰ / ۱۴۱۷ هـ. / ۲۱ / ۱۱ / ۱۹۹۶ م، ۱۵
- ۵- محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه القاهره: دار الغد العربی، د. ت، ۵۰۲
- ۶- تهاونی، ج ۱، ۱۱۷

ص: ۶۸

نمی‌شود؛ همانطور که به زمان، مکان و خدای تبارک و تعالی اضافه نمی‌شود. البته گفته شده به خدای تعالی نیز اضافه می‌شود و «آل الله» می‌گویند، حتی قریشیان خود را «آل الله» می‌نامیده‌اند و عرب نیز هنگامی که به ایشان استغاثه جستند، آنان را «یا آل الله» (۱) یعنی «ای قریشیان» خطاب می‌کردند. همین‌گونه است که به حافظان قرآن نیز «آل الله» گفته‌اند. (۲) پس در نتیجه «آل الحائک» و «آل مصر» و «آل القرن العشرين» نمی‌گویند در حالی که «اهل» در تمام آنچه ذکر شد برخلاف «آل» است. (۳)

اما «اهل» در لغت به نزدیکان یا خانواده اطلاق می‌شود و به معنای کسانی است که با انسان معاشرت دارند؛ مانند همسر یا فرزند که با فرد زندگی می‌کنند. به معنای عشیره و ذوی‌القربی [خویشاوند] نیز آمده است. جمع آن نیز «اهلون» و «آهال» و «أهال» می‌باشد. به معنای آنچه که به چیزی اختصاص دارد نیز می‌آید؛ مانند اهل قرآن، اهل حدیث و اهل فقه و ... به معنای نفس [خود] نیز می‌آید، همانطور که در حدیث ام سلمه آمده است: «

لَيْسَ بِكَ عَلَى أَهْلِكَ هَوَانٌ

« که منظورش از اهل خود پیامبر (ص) می‌باشد؛ یعنی «از خواری آن‌ها آسیبی به تو نمی‌رسد» و به معنای معتقدین به اندیشه یا عقیده نیز می‌آید؛ مثل این که بگویی: اهل دین فلان یا مذهب فلان. به معنای مجاورت جایی هم می‌آید؛ مثل اهل مکه. بر مستحق چیزی بودن نیز اطلاق می‌شود؛ مثل اینکه بگویی فلانی اهل ... است و مردم نیز می‌گویند فلانی اهل ... است؛ یعنی مستحق آن است. (۴)

اما کلمه «بیت» گاهی به معنای مکانی است که انسان شب را در آن می‌گذرانند؛ اعم از این که ثابت یا در حرکت باشد که جمعش نیز «بیوت» و «ابیات» است و گاهی نیز مجازاً به خانواده مرد گفته می‌شود. بر دو مصرع از شعر نیز «بیت» اطلاق می‌شود؛ زیرا کلامی است که به صورت نظم جمع شده است. (۵) بیت به معنای شرف و شریف نیز آمده است که اهل و آل نیز در این معنا با آن مترادف هستند؛ مثلاً می‌گویی «بیت حصن الفزاریین» یا «آل حصن» و «آل عمران» و این که می‌گویی «فلان بیت قومه» یعنی شریف قوم خویش است. مجازاً بر ازدواج هم اطلاق می‌شود؛ «بات فلان» یعنی ازدواج کرد. به معنای کاخ نیز آمده است. از زن نیز به کنایه بیت تعبیر می‌شود و «بیت الله» نیز اسم عَلَم بِالْغَلْبَةِ‌ای است که مجازاً بر کعبه اطلاق می‌شود. (۶)

اما ترکیب «آل البیت» در نزدیکان پیامبر (ص) استعمال گردیده و در طول تاریخ، در قلمرو اسلامی منحصر به ایشان شده است و اصطلاح «اهل البیت» نیز مرادف آن است و گفته می‌شود: «آل النبی»، و «آل محمد (ص)» و گاهی نیز از آن با «آل عبا» تعبیر می‌شود.

«عترت» در لغت به نسل و گروه نزدیک به شخص (۷) گویند. و نزدیکان انسان؛ از فرزند و غیر فرزند، (۸) و نیز خاندان نزدیک که از دنیا رفته‌اند. (۹)

گویا عترت هر شخصی، خانواده و قوم او هستند؛ کسانی که به آن‌ها پناه می‌برند و بر ایشان اعتماد می‌کنند (۱۰). اما «العباء» یا کساء شناخته شده است: لباس چاک دار بزرگی است که آستین ندارد و روی پیراهن پوشیده می‌شود. (۱۱)

کلمه «آل» در قرآن کریم آمده است. در حالی که به غیر از نبی اضافه شده است مانند: «آل عمران» و «آل یعقوب» به معنای خاندان و «آل فرعون» و «آل لوط» و مانند آن، به معنای پیروان دینی یا سیاسی.

کلمه «اهل» نیز در حال اضافه به غیر بیت، بسیار در قرآن و سنت آمده است. گاهی به معنای منتسبین به یک باور و اندیشه؛ مثل فرموده خداوند: «یا اهل الکتاب» و «اهل الانجیل» و «اهل المغفره» و «اهل التقوی» می‌آید و گاهی به معنای ساکنان جایی؛ مثل فرموده خداوند: «اهل القری» و «اهل المدینه» و «اهل مَدَین» و «یا اهل یترب» و ... گاهی نیز به معنای همسر است؛ مانند فرموده خداوند: «

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ

« و »

سَارَ بِأَهْلِهِ

« و مانند آن.

۱- راغب اصفهانی، ۳۰

۲- ابن حجر هیتمی، ۸۹؛ عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸

۳- تهاونی، ج ۱، ۱۱۸

۴- جوهری ج ۴، ۱۶۲۸-۱۶۲۹؛ ابن منظور، ج ۱۱، ۲۸-۲۹؛ راغب اصفهانی، ۲۹ ماده اهل.

۵- ابن منظور، ج ۲، ۱۴-۱۶ ماده «بیت».

۶- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۴ بیروت دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۶ م، ۴۵۷-۴۵۹، ماده «بیت».

۷- جوهری ج ۲، ۷۳۵، ماده «عتر».

۸- زبیدی ج ۱۲، ۵۲۰، ماده «عتر».

۹- ابن منظور، ج ۴، ۵۳۸، ماده «عتر».

۱۰- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال والحفده والمتاع، تحقیق: محمد عبدالحمید النمیسی، ج ۶

بیروت: دارالکتب العلمیه، د. ت، ۱۳

۱۱- مصطفی، ابراهیم، و آخرون، المعجم الوسیط استانبول: مکتبه الاسلامیه، د. ت، ۵۷۹، ماده عبا.

ص: ۶۹

ترکیب «أهل البيت» سه بار در قرآن آمده است:

- (قَالُوا أَتَعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ). (۱) یعنی ابراهیم واهلش.
- (وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ). (۲) یعنی اهل بیت موسی (ع).
- (وَ قَوْلٌ فِي بَيِّنَاتٍ لََّا تَبْرَجْنَ وَ لََّا تَبْرَجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا) (۳) واین آیه شاه بیت این بحث است.

احادیث وارده در باره «آل البيت»

احادیث متعلق به موضوع را می‌توانیم تحت عناوین متعدد جمع کنیم؛ مانند حدیث کساء (العباء) و حدیث مباحله و حدیث ثقلین و حدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان (صلوات) و حدیث حرمت زکات بر اهل بیت.

حدیث کساء

شهر بن حوشب گفت: شنیدم ام سلمه، همسر پیامبر هنگامی که خبر [شهادت] حسین بن علی آمد، اهل عراق را لعن کرد و گفت: «او را کشتند، خداوند بکشدشان. به او نیرنگ زدند و او را خوار کردند، خدا لعنتشان کند. دیدم فاطمه (علیها السلام) نزدیک ظهر پیش پیامبر آمد، در حالی که ظرف حریره‌ای را که مخصوص ایشان درست کرده بود، در طبقی آورد و در مقابل‌شان گذاشت. پیامبر به او فرمودند: پسر عمویت کجاست؟ گفت: در خانه است. فرمودند برو بگو بیاید، دو پسرش را نیز نزد من بیاور. ام سلمه گفت: فاطمه در حالی که دست هریک از پسرانش در یک دستش بود، آمد و علی نیز به دنبال ایشان می‌آمد تا این که همگی بر پیامبر خدا وارد شدند و ایشان آن دو را در آغوش خود نشاناد و علی در سمت راست او و فاطمه در سمت چپش نشستند. ام سلمه گفت: پیامبر عبا‌ی خیبری را که فرش اتاق خواب ما بود گرفتند و دور همه ایشان پیچیدند با دست چپ خود دو طرف کساء را گرفته و با دست راست خود به سوی خدا اشاره کردند و فرمودند:

«اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ أَهْلِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا».

گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمودند: چرا داخل کساء بیا. ام سلمه گفت: بعد از این که دعایشان برای پسر عموی خود، علی و پسرانش و دخترشان فاطمه تمام شد، داخل شدم. (۴)

و در روایت دیگری از ابن حوشب، از ام سلمه آمده است: «اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلِي بَيْتِي وَ خَاصَّتِي» (۵) و در روایتی دیگر از عبدالله بن مغیره مولى ام سلمه، از ام سلمه نقل کرده است: «هُوَلَاءِ أَهْلِي وَ عِزَّتِي». (۶)

در روایات زیادی آمده است که پیامبر (ص) راضی نشدند که ام سلمه داخل کساء شود ولی در عوض آن به او فرمودند: «

إِنَّكَ إِلِي خَيْرٍ أَوْ عَلِي خَيْرٍ»؛ «تو رو به خوبی هستی، یا تو بر خوبی هستی» (۷) در روایتی دیگر ابن حوشب از ام سلمه نقل می‌کند که پیامبر نزد او بودند. پس علی و فاطمه و حسن و حسین با ایشان هم‌غذا شدند. پس از صرف غذا خوابیدند و پیامبر با عبا یا رواندازی روی آن‌ها را پوشانده، فرمودند: «اللهم...» و حدیث را ذکر می‌نماید. (۸)

عایشه در روایتی می‌گوید: پیامبر صبح زود از منزل خارج شد، در حالی که «مِرْطٌ مَرَحَلٌ» که از پشم سیاه رنگ بود، بر دوش داشتند، حسن بن علی آمد. او را داخل کردند، سپس حسین آمد، او را نیز داخل کردند، سپس فاطمه و پس از او علی را نیز داخل کردند، سپس این آیه را تلاوت کردند:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا). (۹)

نووی گوید: مِرْطٌ یعنی کساء و عبا و مَرَحَلٌ، پارچه رنگ آمیزی شده که تصویر شتر بر آن نقش بسته است. (۱۰)

انس بن مالک روایت می‌کند پیامبر (ص) شش ماه هنگامی که برای نماز صبح خارج می‌شدند، از مقابل خانه فاطمه عبور می‌کرد و می‌گفت: «

الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

۱- هود: ۷۳

۲- قصص: ۱۲

۳- احزاب: ۳۳

۴- ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل. ترقيم: محمد عبدالسلام الشافى، ج ۶ بيروت: دارالكتاب العلميه، ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م، ۳۳۱، شماره ۲۶۶۰۶؛ المحب الطبري. احمد بن عبدالله، ذخائر القبي في مناقب ذوى القربى، تحقيق، اكرم البوشى جده مكتبه الصحابه، ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م ۵۵-۵۶؛ سيوطى جلال الدين عبد الرحمن، الخصائص الكبرى ج ۲ بيروت دارالكتب العلميه، د. ت ۴۶۳-۴۶۵؛ جمل الليل، يوسف بن عبدالله، الشجره الزكيه فى الانساب و آل بيت النبوه الطائف: دار الحارثى للطباعه، د. ت، ۳۰۹

۵- ابن حنبل، ج ۶، ۳۳۷، شماره ۲۶۶۵۳.

۶- رى شهرى، محمد، اهل البيت فى الكتاب و السنه قم، دارالحديث، ۱۳۷۵ ش، ۳۱

۷- ابن حنبل، ج ۶، ۳۳۷، شماره ۲۶۶۵۳، طبرى محمد بن جرير، رىالجامع البيان، تعليق محمود شاکر، ج ۳۲ بيروت دارالاحياء التراث العلمى، د. ت، ۱۲-۱۳ آن را از طريق ابى سعيد خدرى و عمر بن ابى سلمه از ام سلمه نقل کرده است؛ محب طبرى ۵۵-۵۶

۸- ابن جرير طبرى، ج ۲۲، ۱۱ از طريق زبيد از ابن حوشب از ام سلمه، رى شهرى، ۳۰

۹- مسلم، مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، ج ۱۵ بيروت دارالمعرفه، ۱۴۲۱ هـ / ۲۰۰۰ م، ۱۹۰، شماره ۶۲۱۱.

۱۰- ابن حنبل، ج ۳، ۳۱۷، ۳۴۹، شماره ۱۳۷۳۶ و ۱۴۰۴۸

ص: ۷۰

وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا (۱) و روایت شده که ایشان عباس و فرزندان را نیز شامل می کردند و می فرمودند: «

يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صِنُو أَبِي وَ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسْتَرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَأْتِي هَذَا

«؛ این عمو و هم طراز پدر من است. ایشان اهل بیت هستند، از آتش حفظشان کن؛ همانگونه که این ها را با پوشش خود در

برگرفتم.» آستانه در و دیوارهای خانه آمین می گفتند و ایشان نیز می فرمودند: آمین و این سه بار تکرار می شد. (۲)

شیعه نیز حدیث کساء را با اختلاف کمی در لفظ و غور زیادی در عمق معنا نقل کرده اند. از عمره بنت افعی روایت شده که گفت:

شَئِدِمَ امِّ سَلْمَةَ مِیْ گَوِیدِ اَیْنِ آیَهِ «

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

« در خانه من نازل شد. در آن هنگام هفت نفر بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول الله، علی، فاطمه، حسن و حسین. ام سلمه گفت: من

نیز در آستانه در ایستاده بودم، گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «

إِنَّكَ عَلَي خَيْرٍ إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ

« تو بر خوبی هستی، تو از همسران پیامبری و نفرمود: تو از اهل بیت هستی. (۳)

همچنین از امام رضا ۷ آورده اند که ایشان از پدرانشان، از حسین بن علی، از ام سلمه نقل کرده اند که وی گفت: این آیه در خانه

من و در روزی که حضرت در منزل من بودند نازل شد. پیامبر خدا نزد من بودند، سپس علی، فاطمه، حسن و حسین را خواندند،

جبرئیل آمد و عبايي فدکی را بر روی ایشان کشید آنگاه پیامبر فرمودند: «

اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا

«خدايا! اينان اهل بيت من هستند. خدايا! پليدي و ناپاكي را از ایشان دور بدار و پاک شان گردان!» جبرئیل ۷ فرمود: یا محمد من

هم از شمايم؟ حضرت فرمودند: تو هم از مايي ای جبرئیل. ام سلمه گفت: عرض کردم یا رسول الله و من هم از اهل بیت شما هستم

آمدم تا داخل عبا شوم. فرمودند: ام سلمه! سر جایست تو رو به خیر هستی و از همسران پیامبر خدا می باشی. آنگاه جبرئیل

فرمود: بخوان یا محمد: «

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...

« در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین. (۴)

در روایتی، حسین از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمودند: یا علی، این آیه (در حالی که به آیه تطهیر اشاره داشتند) در شأن تو و

دو سبط من و نیز ائمه از فرزندان تو نازل شده است. (۵)

حدیث مباهله

قال تعالى: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۶) سعد ابن ابی وقاص می گوید وقتی این آیه (آیه مباهله) نازل شد پیامبر علی، فاطمه، حسن و

حسین را صدا زده و فرمودند: «

اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِي

«؛ (۷) خدايا! اينان اهل من هستند.»

حدیث ثقلین:

قال تعالى: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (۸) زید بن ارقم گوید: روزی پیامبر برای ایراد خطبه برخاسته، نزدیک

چاه آبی که به آن خُم می گویند و میان مکه و مدینه واقع است، حمد و سپاس خدا را به جا آورده، پند و موعظه کردند و فرمودند: «

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أُولُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ

«اما بعد، ای مردم، من انسانی هستم که نزدیک است فرستاده ربم بیاید و من دعوت خدا را پاسخ گویم! و من دو چیز گران بها را در میان شما بر جای می گذارم؛ کتاب خدا که در آن نور و هدایت است، به کتاب خدا دست یازید و به آن چنگ زنید» نسبت به کتاب خدا تشویق و ترغیب نموده و سپس فرمودند:»

وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي

«اهل بیت من، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم. در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم.» حصین پرسید: ای زید، اهل بیت او کیانند؟ آیا زنان او از اهل بیتش نیستند؟ گفت: زنان ایشان از اهل بیت هستند ولی اهل بیت او

۱- ابن حنبل، ج ۳، ۳۱۷، شماره ۱۳۷۳۶ و ۳۴۹ شماره ۱۴۰۴۸.

۲- هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة قاهره: مکتبه القاهره د. ت ۱۴۲، فقال: حدیث حسن؛ قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفابتعریف حقوق المصطفی، تحقیق: علی محمدالبجاوی، ج ۲ بیروت دار الکتب العربی، د. ت؛ ۶۰۷

۳- ری شهری، ۳۲؛ محب طبری، ۵۶

۴- ری شهری، ۳۲-۳۳

۵- ری شهری، ۵۸

۶- سوره آل عمران: آیه ۶۱

۷- مسلم ج ۱۵، ۱۷۱ شماره ۶۱۷

۸- سوره شوری آیه ۲۳

ص: ۷۱

کسانی هستند که بعد از او صدقه برایشان حرام شده است. پرسید چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان خاندان علی، خاندان عقیل، خاندان جعفر و خاندان عباس‌اند. پرسید صدقه بر تمام ایشان حرام است؟ گفت: بله. (۱)

در روایت دیگری از ابو سعید خدری آمده است: پیامبر فرمودند: «

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ إِلَّا أَنْ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

«من دو چیز گران‌بها را در میان شما بر جای می‌گذارم؛ یکی از آن‌ها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمان است کشیده شده از آسمان تا به زمین و عترت من یعنی اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»

(۲)

در روایت دیگری از ابو سعید است که «

فَانظُرُونِي بِمِ تَخْلُفُونِي

«ببینید بعد از من در مورد اینها چگونه رفتار می‌کنید.» (۳)

اما شیعیان می‌گویند: موسی بن عبد ربّه می‌گوید: شنیدم حسین بن علی روزی در زمان حیات پدرش در مسجدالنبی می‌گفت: شنیدم پیامبر خدا می‌فرمودند: «

أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ فَأَجِبُوهُمْ بِحُبِّي وَتَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضَلُّوا ...

«آگاه باشید که اهل بیت من مایه ایمنی شما هستند آنها را به خاطر محبت من دوست داشته باشید و به آنها چنگ زبید تا گمراه نشوید.» پرسیده شد: ای نبی خدا، اهل بیت شما کیستند؟ فرمودند: «

عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تَشَعُّهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي

«علی و دو نوه‌ام و نه نفر از فرزندان حسین، امامان امین و معصوم‌اند؛ همانا ایشان اهل بیت من و خاندانم از گوشت و خون من می‌باشند.» (۴) و از امام صادق از پدرانشان روایت شده پیامبر فرمودند: «

إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ

«و دو انگشت را به هم چسبانند. جابر ابن عبدالله انصاری برخواست و گفت: یا رسول الله عترت شما کیان‌اند؟ فرمود: «

عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

«علی و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین تا روز قیامت.» (۵)

حدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان:

قال تعالی (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). (۶)

ابو مسعود انصاری گوید: در مجلس سعد بن عباده بودیم که پیامبر خدا نزد ما آمدند. بشیر بن سعد به ایشان عرض کرد: خداوند به ما امر کرده بر شما درود فرستیم، ای فرستاده خدا، چگونه بر شما درود فرستیم؟ وی گوید: پیامبر خدا سکوتی کردند تا جایی که

آرزو کردیم کاش او چنین پرستی را طرح نمی‌کرد. پس فرمودند، بگوئید: «

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

«تا آنجا که فرمودند «

وَ السَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلَّمْتُمْ

«(۷) و در روایت ابو حامد ساعدی آمده است: «

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ...

« تا آخر حدیث (۸) »

حدیث حرمت زکات بر اهل بیت

ابو هریره گوید: پیامبر فرمودند صدقه بر ما حلال نیست. (۹) در جای دیگر می گوید: هنگامی که حسن بن علی خرمایی از خرماهای صدقه را برداشت و در دهانش گذاشت، پیامبر فرمودند: «کخ کخ» تا او خرماها را از دهانش بیرون انداخت، سپس فرمودند: آیا متوجه نشدی که ما صدقه نمی خوریم؟

در صحیح مسلم آمده است که فرمودند: «... آن‌ها را بیرون بینداز، آیا ندانستی ...» (۱۰) مطلب بن ر بن حارث در حدیثی طولانی گفته است: دو نفر از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر رفتند و از او خواستند تا در جمع آوری صدقات مشغول به کار شوند تا آن‌ها نیز همانند مردم از صدقات دریافت کنند. پیامبر به ایشان فرمودند: صدقه برای آل محمد شایسته نیست، چرا که صدقه [در حقیقت] چرک و ناپاکی مردم است. (۱۱)

۱- مسلم ج ۱۵، ۱۷۴-۱۷۵، شماره ۶۱۷۵؛ ابن حنبل، ج ۴، ۴۴۸، شماره ۱۹۲۸۷ و ۱۹۳۳۴؛ محب طبری، ۴۷

۲- ابن حنبل، ج ۳، ۱۸، ۳۳، ۷۳، شماره ۱۱۱۱۰، ۱۱۲۱۷، ۱۱۵۶۷.

۳- ابن حنبل، ج ۳، ۲۲، شماره ۱۱۱۳۷؛ قاضی عیاض، ج ۲، ۶۰۵

۴- ری شهری، ۵۸

۵- ری شهری، ۵۸.

۶- احزاب: ۵۶

۷- مسلم ج ۳، ۳۴۵، شماره ۹۰۶ و ۹۰۷؛ ابن حنبل، ج ۵، ۳۲۳، شماره ۲۲۴۱۵ و قبلش شماره های ۱۷۰۷۱ و ۱۸۱۲۸ و ۱۸۱۲۹ و ۱۸۱۵۷.

۸- ابن حنبل، ج ۵، ۴۹۵، شماره ۲۳۶۶۳؛ ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داوود، ج ۱، حمص: محمدعلی السید ۱۳۸۸ هـ- / ۱۹۶۹ م؛ ۵۹۸، شماره ۹۷۶-۹۷۸.

۹- مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره ۲۴۷۱.

۱۰- بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری، تحقیق: قاسم الشماعی الرفاغی، ج ۱، بیروت دارالقلم، ۱۴۰۷ هـ- / ۱۹۸۷ م، ۶۲۸، شماره ۱۳۹۴؛ مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره ۲۴۷۰.

۱۱- مسلم، ج ۷، ۱۷۶، شماره ۲۴۷۸

ص: ۷۲

در روایت ابن شهاب آن دو را عبد المطلب بن ر بن حارث بن عبدالمطلب و فضل بن عباس معرفی می نماید.
در روایت دیگری که ابو رافع آن را نقل کرده و ابو داود نیز آورده، پیامبر فرمود: آقای هر قومی از خودشان است و صدقه بر ما حلال نیست. (۱)

آل البیت کیستند؟

اهل سنت در این که «آل البیت» کیانند، اختلاف کرده‌اند و چند نظر در این میان وجود دارد:
نظریه اول:

کسانی هستند که زکات بر آن‌ها حرام شده. قائلین به این نظریه خود سه دسته هستند:

الف) ایشان بنی هاشم و بنی المطلب هستند. شافعی و احمد بن حنبل بنا به یکی از نقل‌هایی که از او شده و ثعلبی در این گروه هستند. (۲) مقریزی نیز همین نظریه را اختیار کرده و با روایتی از جبر بن مطعم آن را تأیید کرده است. او می گوید من و عثمان بن عفان خدمت پیامبر رفته، عرض کردیم: از خمس خبیر به بنی المطلب دادی و ما را رها کردی و ما نیز به منزله یکی از شما هستیم. گفتند: بنی هاشم و بنی المطلب یکی هستند! (۳) سپس مقریزی می گوید: پس صحیح است [که بگوییم] اصلاً جایز نیست در هیچ حکمی میان بنی هاشم و بنی المطلب فرق قائل شد؛ چرا که به نص پیامبر آن‌ها یکی هستند، پس صحیح است که ایشان آل محمد هستند و حال که آل محمدند پس صدقه بر آن‌ها حرام است. (۴) هم چنین با حدیث «حسنی» بر آن استدلال کرده‌اند که مفاد آن چنین است: پیامبر عباس و فرزندان او را با پوششی در بر گرفتند و سپس فرمودند:

يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي صَبُو أَبِي وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، كَسْتُرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَأْتِي هَذَا

«این عمو و هم طراز پدر من است. ایشان اهل بیتم هستند، از آتش حفظشان کن؛ همانگونه که این‌ها را با پوشش خود در بر گرفتم.» آنگاه در و دیوارهای خانه آمین گفتند و پیامبر هم سه مرتبه فرمودند: آمین.

و در روایتی دیگر خطاب به عباس فرمودند: ای عمو، فردا با فرزندان نزد من آید. پس آن‌ها را جمع کرده و در پوششی قرار داد ... تا آخر روایت. (۵)

ب) اختصاصاً بنی هاشم هستند و اگر بخواهیم ایشان را مشخص و معین نماییم، همانطور که زید ابن ارقم، راوی حدیث ثقلین معین کرده: خاندان علی، عقیل، جعفر و عباس هستند. قائلین به این نظریه معتقدند: مراد از «البیت» خویشاوندان است و این همان نظری است که امام ابو حنیفه و امام احمد در یکی از آرای خود به آن تمایل پیدا کرده‌اند، همانطور که ابن قاسم یکی از ائمه مالکی نیز آن را اختیار کرده است و بعضی از ایشان تا بدانجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند: هر کس آل را به غیر از این تفسیر کند، نظریه نامربوطی داده است. ابن حجر هیتمی گفته است: «اینطور که اینان گمان می کنند نیست.» (۶)

ج) آل البیت، بنی هاشم به بالا- هستند تا غالب از اجداد پیامبر. پس پیامبر بنی المطلب و بنی امیه و بنی نوفل و بالا تر از ایشان، از طبقات قریش هم داخل می شوند. این نظری است که بعضی از اصحاب امام مالک به آن قائل شده‌اند. (۷)

گفتنی است این‌ها خاندان ابولهب را از بنی هاشم جدا کرده‌اند و این به خاطر عاقبت بدی بود که او و همسرش دچار آن گردیدند. البته از فرزندان او برخی هم مسلمان شده‌اند. اگر معیار نسب باشد، نسبت ابولهب با پیامبر نکته‌ای است که بر کسی مخفی نیست.

از طریق ابن عمر و ابو هریره و عمار یاسر روایت شده که در بنت ابی لهب به مدینه هجرت کرد. در آنجا برخی زنان به خاطر آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ)

(که در مورد پدرش می باشد به او کنایه زدند. او نیز این ماجرا را برای پیامبر خدا نقل می کند. ایشان نیز سکوت کرده، پس از آن که نماز ظهر را با مردم خواندند، خطبه‌ای ایراد نموده، می فرمایند: »

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَالِي أَوْ ذِي فِي أَهْلِي؟

«ای مردم، چرا در

-
- ۱- مسلم، ج ۷، ۱۷۸، شماره ۲۴۷۹. ابو داود، ج ۲، ۲۹۸، شماره ۱۶۵۰.
 - ۲- هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲
 - ۳- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۲۵، ۲۴۹، شماره ۶۹۶.
 - ۴- مقریزی، ج ۵، ۳۸۲
 - ۵- قاضی عیاض، ج ۲، ۶۰۷؛ هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲
 - ۶- هیتمی، احمد بن حجر، الدر المنضود، ۹۰، شوکانی محمد بن علی، فتح القدير، ج ۴ د. م: المكتبة الفيصلية، د. ت. ۳۸۰
 - ۷- مقریزی ج ۵، ۳۷۴

ص: ۷۳

مورد اهل مرا آزار می دهید؟» (۱) ابو هریره روایت کرده که سبیه دختر ابو لهب نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، مردم می گویند تو دختر هیزم جهنمی! پیامبر خدا خطبه‌ای ایراد کرده، فرمودند

: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِي قَرَابَتِي

«چه می شود کسانی را که در مورد خویشانم مرا اذیت می کنند؟» (۲) این‌ها دلالت دارد که از ذریه ابو لهب آن‌ها که مؤمن‌اند داخل بنی هاشم هستند.

نظریه دوم:

آل بیت نبی، تنها فرزندان و همسران او هستند. از منظر صاحبان این نظریه، «آل» و «اهل» یکی هستند. لذا گفته‌اند وقتی بگویید: «آل الرجل» یا «اهله» یک چیز هستند و مقصود شما از آن، فقط همسر یا همسران و فرزندان او است. این که فرزندان پیامبر داخل این مفهوم هستند، امری است روشن. همسران آن حضرت را از باب تشبیه به خویشاوندان داخل نموده‌اند؛ چرا که رابطه پیامبر با آن‌ها با وفاست و مرتفع نمی‌شود، چون ایشان به نص آیات قرآن، با هیچ یک از زنان گیتی همگون نیستند. (۳) و «امهات المؤمنین» بوده و در دنیا و آخرت بر آن‌ها حرام می‌باشند و در دو جهان همسر پیامبر هستند. پس نسبت ایشان با پیامبر، قائم مقام نسب است. آیه ۳۲ و ۳۳ سوره احزاب که «تطهیر» در آن‌ها آمده و آیه ۳۴ در شأن ایشان (همسران پیامبر) نازل شده است. پس خارج ساختن آن‌ها از مفهوم آل و اهل صلاح نیست.

ساعدی روایتی نقل کرده که در آن پیامبر به این امر تصریح کرده و گفته‌اند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ...» (۴)

شوکانی در حالی که این قول را ترجیح می‌دهد، می‌گوید: و اما همسران پیامبر، از جهت سیاق آیه در ضمن آل البیت وارد می‌شوند؛ چرا که مخاطب آیات سه گانه (ذکر شده) ایشان‌اند و اینان هستند که در خانه‌های او ساکن بوده‌اند و در منزل او اقامت داشته‌اند. اما داخل بودن علی و فاطمه و حسن و حسین به این دلیل است که ایشان سبب نزول آیه تطهیر هستند؛ همانطور که در بعضی احادیث پیش گفته به آن‌ها تصریح شده و او این قول را دیدگاه میانه نامیده است. اگر کسی آیه را مختص به یکی از دو گروه بداند، در حقیقت بعضی که ورودشان واجب است را وارد کرده و آنرا که اهمالش جایز نیست، مهمل گذاشته است. گروهی از محققان هم این را پذیرفته‌اند؛ مانند قرطبی، ابن کثیر و دیگران. ابن حجر هیثمی هم آنرا ترجیح داده و گفته است: عز بن عبدالسلام فتوا داده است که باید به این‌ها اکتفا کرد؛ یعنی به فرزندان و همسران ایشان و این با توجه به صلوات در تشهد امری ظاهر و آشکار است.

عبدالحمید طهماز می‌گوید: باز گشت همه این‌ها جز پیامبر به خدیجه است؛ چرا که حسنین از فاطمه هستند و او دختر خدیجه است و علی هم در حالی که کوچک بود در خانه او رشد و نمو یافته و سپس بعد از وی، با دخترش (فاطمه) ازدواج کرده است. پس روشن است که باز گشت اهل بیت پیامبر به خدیجه است نه غیر او و این همان است که ابن حجر عسقلانی آنرا تقریر کرد. سایر همسران پیامبر هم به طور طبیعی داخل می‌شوند؛ چرا که خطاب آیه به تمام ایشان است. (۵)

نظریه سوم:

آل و اهل در مورد همسران به کار می‌رود. شوکانی از ابن عباس، عکرمه، مقاتل بن سلیمان و سعید بن جبیر چنین نقل کرده است. (۶) امام بخاری، ابن ابی حاتم و ابن عساکر هم از این دسته هستند. (۷) ایشان گفته‌اند: مراد از «البیت» خانه پیامبر است و مسکن همسران او به خاطر قول خداوند که می‌فرماید: (وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا) و همچنین سیاق آیه هم مربوط به همسران پیامبر است، از آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ) عکرمه می‌گوید هر کس بخواهد با او

مباهله می‌کنم که این آیه درباره همسران پیامبر نازل شده است. (۸)

بخاری از طریق ابی معمر، از انس بن مالک ضمن یک حدیث طولانی روایتی می‌آورد که مفاد آن چنین است: روز ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش، بعد از آن که از حضور طولانی مدت برخی حضار مجلس

- ۱- شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، تحقیق عادل عبدال موجود و علی معوض ج ۱۱ بیروت دارالکتب العلمیه ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۳ م ۴
- ۲- شامی ج ۱۱، ۴
- ۳- احزاب: ۳۲
- ۴- ابن حنبل، ج ۵، ۴۹۵، شماره ۲۳۶۶۳.
- ۵- شوکانی، ج ۴، ۲۷، هیتمی، احمد بن حجر، الدر المنضود، ۹۰، هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۱، طهماز عبدالحمید، السیده خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م، ۵۲
- ۶- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زادالمسیر، ج ۶ بیروت المکتب الاسلامی، د.ت. ۳۸۱، شوکانی ج ۴، ۲۷۹
- ۷- Mustafa Oz, Dia, Islam Ansiklopedisi Istanbul: Islsm ۱۹۹۴ X, ۴۹۹, Ehl
iBeyt Maddesi-
- ۸- شوکانی، ج ۴، ۲۷۸ - ۲۷۹

ص: ۷۴

ناراحت شده بودند، به سمت اتاق عایشه حرکت کردند و از مجلس خارج شدند، سپس به خانه تک تک همسرانش رفتند، در حالی که به تک تک ایشان می‌گفتند: «

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ ...» (۱) بعد هم روزی دعا کرده، گفتند: «

اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا» (۲) به این معنا که روزی آن‌ها کفایت زندگی‌شان را بکند. معلوم است که این دعا مستجاب است و تمام بنی‌هاشم و بنی‌المطلب را نفرمود. در حالی که در میان این‌ها افراد ثروتمند و برخوردار وجود دارد و روزی همه آن‌ها به حد کفاف نبوده است. آنچه در صحیحین از عایشه آمده نیز مؤید این نظریه است که گفت: تا زمان حیات پیامبر اتفاق نیفتاد که خاندان محمد از نان خورش سه روز سیر شوند. (۳)

نظریه چهارم:

ایشان به خصوص علی، فاطمه، حسن و حسین هستند. ابو سعید خدری، مجاهد، قتاده و کلبی نیز این را گفته‌اند. (۴) نظر شیعیان نیز همین است و نه نفر از فرزندان حسین را نیز به ایشان اضافه می‌کنند. البته نظر شیعه کمی بعد، به طور مستقل ذکر خواهد شد. این‌ها در تأیید نظریه خود، به آیه اشاره می‌کنند که آنچه در آن آمده، مخصوص ذکور است نه زنان و آن: «لِيُطَهَّرَكُمُ ... عَنْكُمْ» است و اگر اختصاص به زنان داشت می‌بایست بفرماید «لِيُطَهَّرَكُن ... عَنْكُن». البته دو حدیث «كساء» و «مباهله» هم روشن می‌کنند که مراد از آیه همان افراد یاد شده هستند. همچنین به آیه «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۵) نیز استدلال کرده و گفته‌اند: قریبی آل محمد و همان افراد یاد شده هستند. (۶) به این‌ها اعتراض شده که گروهی از مفسران، قریبی را به تقرب به خدا تفسیر کرده‌اند؛ یعنی در مقابل تبلیغ، چیزی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن در تقرب به خدا. ابن عباس گفته است: «یعنی اجری از شما نمی‌خواهم مگر این که مرا به خاطر قرابت و نزدیکی که به شما دارم دوست بدارید؛ چرا که کسی از قریش نیست مگر این که میان آن‌ها و ایشان قرابتی باشد.» (۷)

و اگر بپذیریم که آن قرابت نسبی است، این که محصور در افراد یاد شده باشد را نمی‌پذیریم بلکه شامل تمام قریش می‌شود تا به خاطر نزدیکی آن‌ها به پیامبر حقوقشان مراعات شود و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. (۸)

نظریه پنجم:

آل و خاندان او پیروان ایشان هستند؛ یعنی امت وی تا روز قیامت و شامل دور و نزدیک ایشان نیز می‌شود. این نظریه از جابر بن عبدالله، برخی صحابه و سفیان ثوری روایت شده و نووی و ازهری نیز این را ترجیح داده‌اند.

اینان به حدیث وا بن اسقع لیثی - از اصحاب صفه - تمسک کرده‌اند که پیامبر حسن و حسین اصداد زدند و هر کدام را بر روی یکی از پاهایشان نشانند و فاطمه و شوهرش را نیز به آغوش خود نزدیک کرده، سپس لباس خود را دور ایشان کشیدند و فرمودند: «

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي

« وائله گوید: پرسیدم: ای پیامبر خدا، من نیز از اهل شمایم؟ فرمودند:

«وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِي»

(۹) دلیل آورده‌اند که وائله از بنی لیث بن بکر بن عبد مناف بوده، و اینکه او از صحابی و تابعین پیامبر می‌باشد. این که پیامبر سلمان و عبدالله بن مسعود را نیز از اهل بیت خود به حساب آوردند، مؤید این معناست. (۱۰)

گفته‌اند: لفظ «آل» از «آل» «یؤول»، به معنای رجع مشتق شده و بازگشت اتباع هم به متبوع ایشان است؛ چرا که او امام و مولای ایشان است. (۱۱)

علامه دوانی می‌گوید: «آل او کسانی هستند که از طریق نسب یا نسبت به ایشان باز گردند و همانطور که بر گروه اول [نسب] صدقه

ظاهری را حرام کرده، بر گروه دوم نیز صدقه معنوی را؛ یعنی پیروی از دیگران در علوم و معارف. پس آل ایشان کسانی هستند که به وی بر می‌گردند یا به حسب نسبت رساندن به زندگی جسمانی پیامبر؛ مانند فرزندان نسبی ایشان یا به حسب نسبت رساندن به حیات عقلی پیامبر؛ مانند

- ۱- بخاری، کتاب تفسیر، ج ۶، ۴۵۰ شماره ۱۲۱۸.
- ۲- ابن حنبل، ج ۲، ۵۸۷، شماره ۹۷۶۷.
- ۳- بخاری، کتاب الاطعمه، باب ما کان السلف یدخرون، ج ۷، ۱۴۳، شماره ۳۳۵.
- ۴- شوکانی، ج ۴، ۲۷۸-۲۷۹
- ۵- شوری: ۲۳
- ۶- Mustafa Oz, Dia, X, ۴۹۹
- ۷- شبرای، عبدالله بن محمد، الاتحاف بحب الاشراف قاهره: مطبعه الادبیه، د. ت، ۱۷
- ۸- ابن جریر طبری، ج، ۲۲، ۱۲-۱۱، ابن جوزی، ج ۷، ۳۸۴-۳۸۵، ۹۹۴، X, Dia, Mustafa Oz
- ۹- ابن جریر طبری، ج، ۲۲، ۱۲-۱۱، مقریزی ج ۵، ۳۹۳، محب طبری ۵۹. و فیه زیاده قول واثله: «انها من ارجی ما ارتجی».
- ۱۰- Ehl-iBeyt Maddesi, Mustafa Oz, Dia, X, ۴۹۹ ۲۷
- ۱۱- مقریزی ج ۵، ۳۹۲

ص: ۷۵

فرزندان روحی ایشان، از علمای راسخ و اولیای کامل و حکمای متأله که از انوار پیامبر بهره گرفته‌اند.» (۱) به این نظر اشکال شده که پیامبر اجمال را با گفته‌هایشان: «صدقه بر آل محمد حلال نیست» و «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا» و نیز اختصاص صلوات بر آل ایشان در دعا، بر طرف کرده‌اند. تمام این‌ها دلالت بر خصوصیت آل و اهل ایشان می‌کند؛ چرا که صدقه بر اتباع ایشان حرام نیست و آن‌ها ملزم به زندگی به قدر کفایت نیستند و مأمورند در تشهد تنها بر آل او صلوات و درود بفرستند. بنابراین، این یکی از ویژگی‌های پیامبر است و اتباع او در آن داخل نمی‌شوند. (۲) آنگاه پیامبر خود میان آل محمد و امت فرق گذاشتند. هنگامی که قوچی را قربانی کردند، دعا کرده فرمودند: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنِّي أُمَّهُ مُحَمَّدٍ ۹» (۳) مقریزی می‌گوید: بین چگونه میان آل و امتش فرق گذاشت و حقیقت عطف هم مغایرت است. (۴)

نظریه ششم:

آل پیامبر پرهیزکاران از امت اویند. قاضی حسین این‌را حکایت کرده و راغب اصفهانی و گروهی از علما هم به آن متمایل شده‌اند. (۵) ایشان به آنچه از انس روایت شده تمسک کرده‌اند که گفت: از پیامبر پرسیدند: آل محمد کیان‌اند؟ فرمودند: «همه پرهیزکاران»، و این آیه را تلاوت کردند؛ (إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ). (۶)

به این نظر اعتراض کرده‌اند که این حدیث را تنها نوح بن مریم از یحیی بن سعید، از انس روایت کرده، از طریق دیگری هم از نافع بن هرمز از انس روایت شده که اهل حدیث به روایت هیچ کدام از این دو احتجاج نمی‌کنند. (۷)

کلام خدا با نوح درباره پسرش را هم دلیل آورده‌اند: (إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) و گفته‌اند، خداوند او را به خاطر شرکش از اهل نوح خارج کرد. پس فهمیده می‌شود که آل پیامبر پیروان متقی ایشان هستند. بر این مطلب هم اشکال شده که مراد این است: «او از اهل تو نیست، از آن کسانی که به تو امر کردیم، آن‌ها را با خود ببری چرا که خداوند قبل از آن، به او فرمود: (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) (۸) پس فرزند او از کسانی نیست که نجات آن‌ها ضمانت شده است. البته این اعتراض، آن‌ها را در نظرشان کمک می‌کند؛ چرا که ایشان آن را به تقوا مقید کرده‌اند نه به نسب.

بهرتر است با قول خداوند که قبل از آن آمده، به ایشان اعتراض کرد: »

قُلْنَا اِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ ...

« (۹) که خداوند حمل شدگان را اینگونه شمرد: از هر نوعی دو جفت و اهل خودت و کسانی که به تو ایمان آوردند.

اگر اهل پیامبر و مؤمنان، دارای یک معنا بودند، آنان را بر اهل عطف نمی‌کرد؛ چرا که عطف مقتضی مغایرت است. مقریزی می‌گوید: «درست این است که پرهیزکاران امت او اولیای او هستند، نه اهل و آلش؛ چرا که جایز است یکی از آن‌ها از خویشاوندان پیامبر باشد ولی در عین حال از آل وی نباشد؛ مانند ابو لهب و گاهی شخص از اولیا هست اما در همان حال، از نزدیکان و اقارب او نیست.» (۱۰)

اما گرایش عمومی شیعیان به این است که آل محمد و آل نبی و عترت (که مقصودشان فرزندان علی بن ابی طالب (ع) از حضرت فاطمه است) به یک معنی هستند، لیکن برخی از متأخرین ایشان که بهاء الدین اربلی و ریان بن صلت قمی از آنان هستند، سعی کرده‌اند میان «آل و عترت» با «اهل» تفاوت بگذارند، (۱۱) اما عموم ایشان قائل شده‌اند که اهل بیت پنج نفرند؛ پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین. بعضی از گروه‌های شیعی، به خصوص اثنی عشری‌ها، نه نفر از فرزندان حسین را هم به ایشان اضافه می‌کنند و آن‌ها را ائمه معصوم می‌دانند. (۱۲) حتی برخی از غالیان از فرقه حروفیه باطنی این پنج نفر را بر پرچم‌هایشان به شکل پنجه باز انسان رسم کرده و گمان کرده‌اند آن به لفظ جلاله «الله» اشاره دارد! (۱۳)

- ۱- تهاونی ج ۱، ۱۱۸
- ۲- قریزی ج ۵، ۳۹۰
- ۳- مسلم کتاب الاضاحی، باب استحباب الضحیه و ذبحها ج ۱۳، ۱۲۳-۱۲۴، شماره ۵۰۷۴
- ۴- مقریزی ج ۵، ۳۸۱
- ۵- راغب اصفهانی، ۳۰-۳۱؛ مقریزی ج ۵، ۳۹۲
- ۶- سوره انفال، آیه ۳۴: علاءالدین الهندی، علی المتقی بن حسام، کنز العمال، ج ۳ حلب: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۸۹ هـ / ۱۹۶۹ م. ۹۱ شماره ۵۶۲۴؛ المقریزی ج ۵، ۳۹۸
- ۷- المقریزی ج ۵، ۳۹۸
- ۸- هود: ۴۰
- ۹- هود: ۴۰
- ۱۰- المقریزی ج ۵، ۴۰۱؛ عبدالکریم آل غصیه ۱۵
- ۱۱- عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸
- ۱۲- ری شهری، ۵۷
- ۱۳- Suleyman Uludag, Dia Islam Ansiklopedisi Istanbul: ۱۹۸۹ II/ ۳۰۷, AI

ص: ۷۶

و همسران پیامبر و کسانی غیر از حضرت فاطمه، از فرزندان پیامبر و کسانی غیر از حسن و تمام فرزندان او و کسانی غیر از حسین و فقط یکی از فرزندان او، از نوادگان پیامبر را از اهل نمی‌دانند و گمان می‌کنند. امام دوازدهم همان مهدی منتظر است. (۱)

برخی به شیعه، به خاطر ادعای عصمت و امامت برای آل‌البیت، اعتراض کرده‌اند. ابن تیمیه گفته است: «در این آیه و حدیث - حدیث کسا و آیه تطهیر - دلالتی بر عصمت و امامت ایشان نیست» (۲) و همچنین تعیین نه نفر از آن‌ها به عنوان امامان بعد از علی و حسن و حسین و ادعای این که نهمین از ایشان (دوازدهم نسبت به قبلی‌ها) همان مهدی منتظر است. تمام این‌ها حرف‌هایی بی دلیل است که با معیارهای ما ثابت نمی‌شود؛ چرا که عصمت تنها برای پیامبران است. اما در آیه تطهیر چیزی که دلالت بر عصمت اهل بیت نماید نیست بلکه به عکس، اگر آن‌ها خدا را در آنچه به آن امر کرده اطاعت کنند ایشان را از گناهان پاک می‌کند. (۳) شکی نیست که این ادعا بیش از آن که از متون ناشی شود، از دیدگاه آنها در باره خلافت ناشی می‌شود. (۴)

و نیز اگر امر محصور در «اهل بیت» است، پس چرا سلمان فارسی را به ایشان ملحق کرده‌اند و ام کلثوم دختر علی و مادرش فاطمه بنت اسد را از آن‌ها خارج نموده‌اند؟! (۵)

تمام آنچه علما گفته‌اند که شیعه هم جزو آنان است، خلاصه می‌کنیم در این که فاطمه و علی و حسن و حسین، همگی به نص حدیث کسا و مباحله، اهل کسا یا عبا هستند و همسران پیامبر از «اهل بیت» می‌باشند. با توجه به شمول آیه ۳۰ تا ۳۴ سوره احزاب و آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس، تمام ایشان آل محمد هستند که زکات بر ایشان حرام است - غیر از همسران ایشان، بنا به نظر همه - و به مقتضی احادیث وارده نمی‌توان آن‌ها را به عنوان کارگزاران بر زکات به کار گرفت.

همچنین روشن شد که قرابت درجاتی دارد؛ قرابت علی و فاطمه، بعد از این دو، قرابت حسن و حسین به اجماع، در مرتبه نخست قرار دارد. با این که عمو (در اینجا عباس) هم طراز پیامبر است اما خویشاوندی ظاهراً به معنای خویشاوندی علی می‌باشد. (۶)

با این وجود، گاهی آنچه عموم مردم و خصوص عرب به آن معتقدند، به ذهن می‌آید که نسب تابع پدر است نه مادرا! و اگر آن گونه است، چطور فرزندان علی از فاطمه داخل نسب پیامبر می‌شوند؟

مقریزی از این پرسش پاسخ داده است: در اینجا دو نظریه هست:

۱. آن‌ها داخل در نسب پیامبرند که نظر شافعی و یکی از آرای احمد است و دلیل آن هم اجماع مسلمین بر داخل بودن فرزندان فاطمه در ذریه پیامبر است؛ چرا که هیچ‌یک از دختران ایشان فرزندی که باقی بماند بر جای نگذاشتند. پس کسانی از فرزندان بیت او به ایشان منسوب می‌شوند که از فاطمه‌اند و درباره حسن پسر دخترشان فرمودند:

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ...»؛

«همانا این پسر من سرور است» هنگامی که از فاطمه متولد شد فرمودند:

«أَزُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ؟»؛

«پسر من را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته‌اید؟» فاطمه فرمود: او را حرب نامیده‌ام، فرمود: بلکه او حسن است!

۲. داخل در نسب پیامبر نیستند و این نظریه ابوحنیفه و یکی از آرای احمد است و دلیل ایشان نیز این است که فرزندان دختران در حقیقت منسوب به پدران خود هستند، پس هذلی و تیمی و عدوی اگر از همسر هاشمی خود فرزند دار شوند، به نظر یقین، آن بچه هاشمی نخواهد بود.

اما این که فرزندان فاطمه داخل ذریه پیامبر هستند، شرافتی است که این تبار بزرگ و پدر بزرگوار دارا هستند. کسی که در عالم هیچ کس به مقام او نمی‌رسد، به خاطر قوت و جلالت و عظیم القدر بودن پیامبر، این شرافتی است که به فرزندان دختر هم سریان پیدا می‌کند. (۷) پس در حقیقت اینجا دو نظریه نداریم؛ چرا که هر دو به خصوصیت پیامبر در این مسأله اتفاق دارند و در غیر

ایشان نیز متفق‌اند بر این‌که فرزندان دختر به مادرشان منتسب نمیشوند.

۱- ۴۹۹-، Dia, X, Mustafa Oz, iBeyt Maddesi, Ehl-iAba maddesi ۸۷.

۲- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه، تحقیق: محمدرشاد سالم، ج ۷ الرياض: جامعه الامام محمد سعود الاسلامیه، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، ۷۱.

۳- ابن جریر طبری، تفسیر آیه تطهیر، ج، ۱۰، ۲۲-۱۱؛ شوکانی ج ۴، ۲۷۸

۴- Mustafa Oz, Dia, X, ۵۰۰

۵- Mustafa Oz, Dia X/ ۵۰۰ Suleyman Uludag, Dia II/ ۳۰۷, Al-iAba maddesi

۶- یمان‌ی محمد عبده، محبه آل البيت، ط ۳ دمشق: موسسه علوم القرآن، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م، مقریزی ج ۶، ۶-۱۲، هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۲؛ الشامی ج ۱۱، ۳-۱۵ وقد ذکر لهم من الفضائل و الخصوصیات ما یربو علی عشر.

۷- المقریزی، ج ۶، ۵، ۶، ۱۲ بتصرف، جمل الیل، ۳۱۱

ص: ۷۷

شریف و سید

با گذشت زمان، اصطلاح «آل البیت» جهت گیری دیگری پیدا کرد و منسوبان به آن، خودشان یا دیگران آن‌ها را به شریف، اشراف یا سید، ساده متصف کردند. پس به کسانی که از نسل حسن بودن اشراف و بر کسانی که از نسل حسین بودند، ساده اطلاق شد. (۱) البته سیوطی یادآوری می‌کند که هر کسی از آل البیت باشد را شریف می‌نامند، می‌خواهد حسینی باشد یا حسنی، جعفری باشد یا عقیلی و یا عباسی و تا آغاز عهد فاطمیان در مصر به همین صورت بود و هنگامی که فاطمیون حکومت را به دست گرفتند، اسم «شریف» را تنها مختص فرزندان حسن و حسین کردند. (۲)

عمر ابوبکر باذیب، در مقاله‌ای می‌نویسد: «لقب شریف بر کسانی که زیر سلطه فاطمیان بودند، در مصر، مغرب، حجاز، فلسطین و قسمت‌های دیگری از سرزمین شام و عراق اطلاق شد و بر کسانی از اشراف که در یمن و نقاط دیگر، خارج از سلطه آن‌ها بودند، غالباً لقب «سید» اطلاق می‌شد.» (۳)

عبدالله محمد سنوسی، در خصوص این اشکال به این نتیجه رسید که: ما نمی‌توانیم بگوییم اصلاً میان دو لقب فرقی نیست، بلکه تفاوتی دارند و آن این که هر گاه کسی امور مکه و مدینه یا یکی از آن‌ها را عهده‌دار می‌شد و او از نسل حسن و حسین بود، به «شریف» ملقب می‌گشت و آلا او تنها سید بود. (۴)

محمد عبده یمانی می‌نویسد: اهل عراق تنها کسی را که از بنی عباس بود شریف می‌نامیدند و بسیاری از اهل شام و غیر آن‌ها؛ مانند مصریان، تنها کسی را که از فرزندان علی بن ابی‌طالب بود شریف می‌خواندند و بلکه تنها کسانی را که از فرزندان حسن و حسین بودند، شریف می‌شمردند، اما در حجاز، شریف اطلاق نمی‌شد مگر بر کسانی از فرزندان حسنین که امارت مکه را عهده دار می‌شدند. خلاصه این که دو لقب از نظر دلالت لفظی و معنوی فرقی ندارند و تمام آنچه ذکر می‌شود، تنها عرفی است که محدود به موقعیت خاصی است و عرف عام نیست. پس هر سیدی شریف است و هر شریفی سید. (۵)

مصطفی اوز، همانگونه که گذشت، می‌گوید: کسی که از نسل حسن باشد، شریف نامیده می‌شود و کسی که از حسین باشد سیدش می‌خوانند.

محمد سعید کمال می‌نویسد: نخستین کسی که لقب شریف به او اطلاق شد، مرتضی‌علی بن حسین (۴۳۶-۳۵۵ هـ. و پس از او رضی محمد بن حسین (۴۰۶-۳۵۹ هـ.) می‌باشد. بر نسل امام علی (ع) لقب «علویین» اطلاق می‌شد. بر نسل پدرش از طریق برادران وی، لفظ «طالبین». این لقب هیچ‌گاه نه به جعفر صادق (۱۴۸-۸۰ هـ.) و نه به علی الرضا بن موسی الکاظم (۲۰۲-۱۵۳ هـ.) اطلاق نشد. (۶)

محبت آل البیت در نزد تمام مسلمانان، مظهري از احترام و محبت به پیامبر خدا شمرده می‌شود و معرفت به ایشان معرفت به جایگاه‌شان نزد پیامبر است و اگر مسلمانان به آن معرفت پیدا کنند، به حق واجب آن‌ها و نیز حرمتشان معرفت پیدا می‌کنند (۷) و برای این که از سوی افراد آشنا اذیت نشوند، لباس‌های خاصی بر ایشان اختصاص یافت تا از دیگران متمایز گردند. همزمان، دفاتر رسمی‌ای تشکیل گردید که شجره‌نامه‌هایشان را ثبت و مناقب‌شان را تاریخ‌نگاری می‌کردند و هنگامی که به خاطر تکریم شخصیتشان از دریافت زکات و صدقات منع شدند، اسامی ایشان در دفاتر بیت المال ثبت گردید و برای آن‌ها حقوقی مشخص قرار دادند. برای این که افرادی که به ناحق خود را به این خاندان منتسب می‌کردند از این مزایا منع شوند، در زمان حکومت عثمانی منصب نقیب الأشراف درست شد (۸) که به امور ایشان رسیدگی می‌کرد و با انواع مختلفی از کیفر و جریمه، مانع مدعیان دروغین می‌شدند. این منصب تا پایان عهد عثمانی به فعالیت خود ادامه داد. (۹)

حرمت زکات بر آل البیت

از آنجا که نظریات فقها در مسأله «آل البیت» بر احکام مربوط به آن معطوف شد (در نظریه نخست که به سه رأی منشعب گردید) مسأله را از این منظر نگریسته‌اند که: اولاً، صدقه بر چه کسانی حرام است؟ و دوم، حرمت به کارگیری ایشان در کارگزاری صدقات.

۱- ۵۰۰، DiA, X Mustafa Oz

۲- نقله عبدالکریم آل غصیه عن السیوطی، جریده المدینه، ملحق التراث، «مقتطفات من معجم ما یخص آل البیت النبوی» ۱۴/۵/۱۴۱۷ هـ - ۲۶/۹/۱۹۹۶ م.

۳- باذیب، عمر ابوبکر، جریده المدینه، ملحق التراث، «لقب التشریف لذوی النسب الشریف» ۹/۸/۱۴۱۷ هـ - ۱۹/۱۲/۱۹۹۶ م.

۴- السنوسی، عبدالله محمد، بل هناك فرق بین اللقبین، جریده المدینه، ملحق التراث، ۱۹ جمادی الآخر، ۱۴۱۷ هـ - ۳۱ اکتوبر، ۱۹۹۶ م: ۱۲

۵- محمد عبده یمانی، ۲۷- ۳۰

۶- عبدالکریم آل غصیه آن را از محمد سعید کمال نقل کرده است، مقتطفات من معجم ما یخص آل البیت النبوی، جریده المدینه، ملحق التراث ۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۷ هـ - ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ م

۷- قاضی عیاض ج ۲، ۶۰۶

۸- سابقه منصب نقابه الشراف به قرون اولیه اسلامی باز می گردد، کما اینکه سید رضی و پدرشان عهد دار نقابه بوده اند مرشد الزوار الی قبور الابرار، ج ۲، ص ۲۷۰ [مترجم]

۹- ۳۰۵، Al maddesi, II, Ahmet Ozel, Dia, X, ۵۰۰ Mustafa Oz, Dia, X.

ص: ۷۸

حرمت پرداخت زکات واجب به اهل بیت

همانگونه که گذشت زکات بر آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس و آل حارث بن عبدالمطلب و موالی آنها حرام است. در این مسأله تنها ابن القاسم از مالکی‌ها ابراز مخالفت کرده است؛ چرا که او موالی را از آل البیت نمی‌داند.

همچنین فقها اتفاق نظریه دارند که همسران پیامبر جزو کسانی از آل او نیستند که صدقه برایشان حرام است. (۱)

همچنین در این مسأله تنها ابن قدامه و ابن تیمیه مخالفت کرده‌اند، چون امهات المؤمنین را از کسانی می‌دانند که صدقه بر ایشان حرام است؛ چرا که آنها از آل البیت هستند و در این مسأله به آنچه از عایشه روایت شده تمسک کرده‌اند که او صدقه‌ای را که

خالد بن سعید بن عاص برایش فرستاده بود، رد کرد و گفت: صدقه بر ما آل محمد صدقه حلال نیست. (۲)

فقها درباره بنی المطلب، برادر هاشم اختلاف نظر دارند. حنفی‌ها و مشهور از مالکی‌ها و یکی از دو نقل حنابله معتقدند که ایشان از زکات می‌گیرند؛ چرا که داخل عموم آیه (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۳) می‌باشند اما این که در یک پنجم خمس با بنی هاشم شریکند به خاطر نصرت [یاری اهل بیت] است نه قرابت و این نصرت مانع از زکات نیست.

اما شافعی و مالکی در قول غیر مشهورشان و حنابله در نقل دیگری معتقدند بنی المطلب همانند بنی هاشم از دریافت زکات منع شده‌اند به خاطر روایت پیامبر که فرمودند:

«أَنَا وَبَنُو الْمُطَّلِبِ لَمْ نَفْتَرِقْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا فِي الْإِسْلَامِ»

؛ «من فرزند مطلب در جاهلیت و نه در اسلام از هم جدا نمی‌شویم» تا آنجا که پیامبر برای آن دلیل نیز آورده‌اند:

«أَلَيْسَ فِي خُمْسِ الْخُمْسِ مَا يُغْنِيكُمْ»

؛ «آیا یک پنجم خمس شما را بی‌نیاز نمی‌کند؟!» البته اگر ایشان از یک پنجم خمس منع شده و دچار تنگ دستی گردیدند، بر

خلاف نظر بعضی از شافعی‌ها و حنابله، مذهب بیشتر فقها این است که از زکات برای ایشان صرف گردد. (۴)

ابو حنیفه در زمان خودش اجازه داده بود تا کسانی از بنی هاشم که از حقوق خود محروم گشته بودند، از زکات استفاده نمایند. مالکی‌ها هم در قول مشهوری که از آنها نقل شده با ابوحنیفه موافقت کرده و گفته‌اند: بلکه اولویت با آنها است اما شافعی

و حنبلی‌ها مطلقاً اجازه نداده‌اند. (۵)

تمام آنچه گفته شد، در باب صدقات واجب بود اما در زمینه صدقات مستحبی میان فقها سه نظریه وجود دارد:

۱. جواز، که این نظر بعضی از حنفی‌ها و شافعی‌ها است. احمد نیز روایتی در این زمینه دارد چرا که صدقات مستحبی از اوساخ و چرک مردم نیست.

۲. منع، که نظر بعضی دیگر از حنفی‌ها و شافعی‌ها است و حنبلی‌ها هم بر این نظریه‌اند، چرا که ادله در باب صدقات عام هستند؛ واجب باشد یا مستحب.

۳- جواز همراه با کراهت، مالکیان در حالی که میان ادله جمع کرده‌اند، به این مطلب رای داده‌اند. (۶)

پرداخت زکات هاشمی به هاشمی

ابو یوسف از ابو حنیفه روایت می‌کند که جایز است هاشمی زکات خود را به هاشمی دیگر پردازد؛ چرا که «الناس» در حدیث، غیر از خودشان است و این تنها نظر حنفیان می‌باشد و دیگران متعرض آن نشده‌اند. (۷)

- ۱- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه، الموسوعه الفقهيّه، ط ۲، ج ۱، الكويت: طباعه ذات السلاسل، ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۳ م، ۱۰۰؛ فاطمه محبوب، ج ۱، ۵۰۴.
- ۲- ابن حنبل، اخرجّه عن طريق الحسن بن علي عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم با اين لفظ، ج ۱، ۲۵۸، شماره ۱۷۳۲.
- ۳- سوره توبه، آيه ۶۰
- ۴- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه، ج ۱، ۱۰۲
- ۵- Ahmet Ozel, Dia, II, ۳۰۶
- ۶- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه، ج ۱، ۱۰۲-۱۰۳
- ۷- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلاميه الكويتيه، ج ۱، ۱۰۴.

ص: ۷۹

کارگزاری هاشمی در صدقات در مقابل دریافت حقوق

حنفی‌ها و مالکیان و شافعیان و گروهی از حنبلیان گفته‌اند: به کارگیری هاشمی به عنوان «کارگزار صدقات» جایز نیست، آن هم به خاطر حدیثی که پیش‌تر آمد و آنچه که مسلم از ابو هریره روایت کرده است. البته بیشتر حنبلی‌ها و بعضی از حنفی‌ها آن را اجازه داده‌اند. (۱)

مردم در همه زمان‌ها این‌گونه بوده‌اند: یا حسرت نعمتی را می‌خورند یا نسبت به آن حسادت می‌ورزد؛ یا از آن نعمت بر خوردارند یا محروم از آن و یا شاکر آنند و یا ناسپاس. خداوند سبحان می‌فرماید:

«مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۲) و باز فرمود: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا» (۳)

در اینجا باید به جنبه دیگری نیز اشاره کنیم و آن اخلاق و رفتار کسانی است که از آل‌البت نبودند و نیز کسانی که از ایشان بودند؛ چرا که گذشت زمان و مرور ایام و سختی دوران احياناً آنچه را که شایسته است از یاد می‌برد. پس یکبار دیگر کسانی که فضایل پیامبر خدا و مزایایی که برای اهل‌بیت ایشان ذکر شده است را بسیار تکرار می‌کنند. آنچه که برای صفیه بنت عبدالمطلب رخ داد و موضعی که پیامبر گرفتند یاد آور می‌شوم، چون دلالت روشنی است بر حیثیاتی که پیامبر را واداشت تا توجه و دقت دیگران را به خاندان و اهلهش متوجه سازد.

از ابن عباس روایت شده که گفت: یکی از پسران صفیه فوت کرد. وی بر پسر گریست، پیامبر از او پرسید: عمه جان! گریه می‌کنی؟ کسی که فرزندی از او در راه اسلام بمیرد، در بهشت خانه‌ای دارد که در آن ساکن می‌شود. بعد از آنکه صفیه از محضر پیامبر خارج شد، با مردی روبه رو شد که به او گفت: قرابت و نزدیکی به محمد در نزد خدا از هیچ چیز کفایت نمی‌کند. بار دیگر صفیه گریست به گونه‌ای که پیامبر خدا صدای او را شنید و از خانه خارج شد و در حالی که او را مورد تکریم و نیکی و احسان خویش قرار داده بود، فرمود: عمه! با آن حقیقت که به تو گفتم، باز گریه می‌کنی؟ عرض کرد: از آن نمی‌گیرم! و پیامبر را از آنچه واقع شده بود آگاه ساخت. حضرت غضبناک شد و فرمود: بلال! برای نماز اذان بگو بلال امثال کرد و اذان گفت. پیامبر حمد و ثنای الهی گفته، فرمودند: گروهی را چه می‌شود که گمان می‌کنند قرابت و نزدیکی من سودی ندارد! تمام نسب و سبب‌ها روز قیامت منقطع می‌شود مگر نسب و سبب من. رحم من در دنیا و آخرت به هم متصل هستند. عمر بن خطاب می‌گوید آن روز که این مطلب را از پیامبر خدا شنیدم، با امّ کلثوم (دختر علی از فاطمه) ازدواج کردم؛ چرا که دوست داشتم میان من و ایشان سبب و نسبی باشد. (۴)

ابن عمر از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که او با امّ کلثوم ازدواج کرد، گفت: شنیدم پیامبر خدا فرمود: تمام دامادی‌ها یا سبب و نسب‌ها روز قیامت قطع می‌گردد جز دامادی و سبب و نسب من. (۵)

در روایت دیگری از جابر بن عبدالله، پیامبر فرمودند: بلکه نفع می‌رساند، حتی اگر در قبیله حکم و حاء در یمن باشد. پس تمام روایت را نقل می‌کند. (۶)

۱- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الکویتیه، ج ۱، ۱۰۴؛ هیتمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ۱۴۳

۲- سوره بقره آیه ۱۰۵

۳- سوره نساء آیه ۵۴

- ۴- محب طبری، ۲۹؛ محمد عبده یمان‌ی، ۱۹ و قد ذکر منهم من لم يتعرض غیره لهم، امثال خدیجه و زینب و علی زین العابدین الی جانب ام کلثوم.
- ۵- شبرای ۱۹
- ۶- محب طبری، ۳۰

آشنایی بیشتر با مکتب سلفیه

جعفر سبحانی

از آغاز قرن چهاردهم، مکتب «سلفیه» بر سر زبان‌ها افتاد و گروهی آن را به عنوان «دین» و «مذهب» برگزیدند و خود را «سلفی» شناساندند. و امروزه برخی آن را به عنوان «روش فکری» برای رسیدن به حقیقت اسلام! بر می‌گزینند. برای روشن شدن این مسأله، لازم است با تاریخچه «سلفیه» و شیوه تفکر و روش استدلال آن‌ها در بحث‌های اعتقادی و فقهی بیشتر آشنا شویم:

تاریخچه «سلفیه»

سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با معتزله و اهل کلام و شیعیان پدید آمدند. پس از درگذشت احمد بن حنبل، در سال ۲۴۱ ه. که بنیانگذار مذهب اهل حدیث است، این شیوه در میان حنابله ادامه داشت و حنابله در اصول و فروع و عقیده و احکام، خود را پیرو اهل حدیث می‌دانستند و تا مدتی، خلفای عباسی از دوران متوکل تا زمان مقتدر، به ترویج این مکتب پرداختند.

در سال ۳۰۵، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ هـ.) تحت عنوان «احیاگری مکتب اهل حدیث» به‌ویژه احمد بن حنبل، مکتبی را پی‌ریزی کرد و خواست اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث پدید آورد؛ زیرا عقیده آنان با خرافات زیادی آمیخته شده بود و پیوسته می‌گفتند «قرآن قدیم است» و «بشر در زندگی خود فاقد «اختیار» است و خدا دست و پا و چشم و دیگر اعضا را دارد. او برای اصلاح این مکتب قد علم کرد و تا حدی توانست اصلاحاتی انجام دهد، ولی متعصبین اهل حدیث او را از خود طرد کردند و او با مکتب و تلامیذ خود مطرود آنان گردید.

ابوعبدالله حمرانی می‌گوید: اشعری وارد بغداد شد و سراغ رییس مذهب «اهل حدیث» به نام «بربهاری» رفت و گفت: من با سران اعتزال مانند جبائی و ابوهاشم مناظره کرده‌ام و منطوق یهود و نصاری را شکسته‌ام و در این باره بسیار سخن گفت. رییس مذهب اهل حدیث گفت: من از سخنان تو چیزی نمی‌فهمم و فقط به آنچه احمد بن حنبل گفته ایمان دارم. سپس اشعری برای جلب نظر اهل حدیث، کتاب «الإبانه» را نوشت که تا حدی بیان‌کننده عقیده اهل حدیث است. (۱)

با پیدایش مکتب اشعری، شکاف عظیمی میان اهل حدیث و این گروه از اهل سنت پدید آمد و پیوسته در جنگ و جدال بودند که گاهی به خونریزی می‌انجامید؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، اشعری اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث انجام داد و برای خود در مسائل عقیدتی مقامی قائل شد.

در تمام این دوران، که اهل حدیث در یک سو و اشاعره نیز در سوی دیگر بودند، هرگز «سلف» و «سلفیه» به عنوان مذهب مطرح نبود تا این که ابن تیمیه (م ۷۲۸ هـ.) و دعوت به شیوه «سلف» را شعار مکتب خود ساخت ولی در عین حال، از کلمه «سلفیه» بهره نمی‌گرفت و می‌گفت ما تابع «اهل سنت و جماعت» هستیم که در سه قرن نخست زیسته‌اند؛ یعنی از سال ۱۱ تا ۳۰۰ هجری.

پس از درگذشت ابن تیمیه و هجوم فقیهان همه مذاهب بر ضد او، دعوت به پیروی از اهل حدیث، آن هم به شیوه این گروه محدود، چندان رونقی نداشت و برخی از شاگردان او، مانند ذهبی (م ۷۴۸ هـ.) و ابن قیم (۷۵۱) و ابن کثیر (م ۷۷۴) نتوانستند شیوه او را ترویج و گسترش دهند و پیروانی فراهم آورند؛ زیرا او در نقطه‌ای این فکر را مطرح کرد که مرکز علم و دانش و قله فقاقت؛ مانند شام و مصر بود.

ولی بار دیگر این شیوه به وسیله محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۷) در سرزمین نجد که فاقد فرهنگ اسلامی و علمای برجسته بود، احیا گردید و گسترش یافت. سپس بر اثر پشتیبانی آل سعود در سرزمین

۱- تبیین کذب المفتری، قسم تعلیقه، ص ۳۹۱

ص: ۸۵

نجد به صورت مذهب رسمی درآمد و با تسخیر حرمین شریفین، در پرتو حمایت استعمار بریتانیا، این مذهب بر این مناطق تحمیل گشت و تمام مراکز علمی و دانشگاه و مساجد و منابر وعظ و خطابه رسمی در اختیار آنان قرار گرفت و گروه‌های دیگر، از این حوزه‌ها بی‌بهره شدند.

از نظر محققان، شعار سلفیه، نخست در مطبوعات مصر مطرح شد، آنگاه که مصر در اشغال انگلستان درآمد. در این زمان گروهی از مصلحان؛ مانند سید جمال الدین اسدآبادی (م ۱۳۱۶) و شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۳) تصور کردند که راه‌هایی از چنگ اشغالگران این است که مردم را به همان اسلام پیشینیان دعوت کنند. در مقابل، گروهی نیز فریب فرهنگ غربی را خورده و در آن هضم شده بودند. در این میان، گروه نخست که اصلاح‌گر بودند لازم دیدند حرکت خود را با شعاری زیبا همراه کنند از این رو، شعار «سلفیه» را انتخاب کردند تا بگویند ما پیرو اسلام راستین قرون نخستین هستیم. (۱)

آنان از احیای این مکتب قصد تکفیر دیگران یا ایجاد شکاف در میان مسلمانان را نداشتند، بلکه روی خوش‌بینی به صحابه و تابعان، این مسلک را ترویج کردند. در سال ۱۹۲۹ که جمعیت «اخوان المسلمین» در مصر تشکیل شد، آن‌ها نیز به این مسلک رغبت نشان دادند و خیال می‌کردند که پیروی از گروه‌های نخست اسلامی (صحابه و تابعین)، نجات‌بخش امت‌های اسلامی است، ولی در عین حال به همه فرق، روی خوش نشان داده و غالباً به مسائل سیاسی و در رأس آنان تأسیس حکومت پرداختند. اما سلفی‌گری در نجد که خود را وارث محمد بن عبدالوهاب می‌دانستند، موجی از تندروری و سخت‌گیری به راه انداختند و کم‌کم به تکفیر همه مسلمانان پرداختند و گاهی برای ساکت کردن مخالفان، شیعه را تکفیر کرده و اشاعره و صوفیه و مذاهب دیگر را اهل بدعت خواندند و مدعی شدند که اسلام ناب محمدی در اختیار سلف بوده و فهم آنان از کتاب و سنت برای همگان حجت است و هر کس از این راه عدول نماید، بدعت‌گذار و یا خارج از اسلام است.

ولی باید توجه داشت که اکنون سلفی‌های نجدی، یک دست نیستند، بلکه گروهی «سلفی تبلیغی» هستند، ولی گروهی دیگر گام فراتر نهاده «سلفی جهادی» می‌باشند و می‌گویند با تشکیل جنبش‌های مسلحانه زیرزمینی باید دولت‌ها را سرنگون کرد و قدرت را به دست گرفت و اسلام اصیل را پیاده کرد.

روش فکری سلفیه

مسأله مهم، آگاهی از روش فکری آنان است. آنها دو نوع روش دارند که به هم نزدیک است:

گروهی تنها کتاب و سنت را حجت دانسته و از داوری‌های عقل کمک نمی‌گیرند.

گروهی دیگر می‌گویند قرآن و سنت آنگاه حجت است که با فهم «سلف» همراه باشد؛ زیرا ما آیین خود را از آن‌ها گرفته‌ایم. آنان در تعبد به نص (کتاب و سنت) میان «خبر واحد» و «خبر متواتر» فرق نمی‌گذارند، حتی خبر واحد را در تبیین عقاید و معارف، حجت می‌دانند و اخیراً که سمیناری در عربستان سعودی درباره «حجیت خبر واحد در عقاید» برپا شده بود، همگان تصریح کردند که قول ثقه در عقاید برای ما حجت است. روی همین اساس است که خدا را با صفات بشری توصیف می‌کنند و برای او خنده و گریه و آمد و رفت و نشستن و پا نهادن در جهنم و صدای جر جر تختی که روی آن می‌نشیند؛ مانند صدای کجاوه، قائل هستند!

(۲)

اکنون به شیوه آنان در استنباط عقاید بر می‌گردیم و چند پرسش مطرح کنیم:

پرسش‌هایی از سلفیه

آنان می‌گویند: باید از صحابه و تابعین پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است. آنان در این مورد، با حدیث منقول پیامبر خدا استدلال می‌کنند که فرمود:

«خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...».

- ۱- السلفیه مرحله زمینه مبارکه لا مذهب اسلامی، تألیف دکتر محمد سعید رمضان البوطی، ص ۲۳۲ و ۲۳۳
- ۲- عین عبارت آنان در پاره تختی که خدا روی آن می‌نشیند این است: «له أطيء كأطيء الرجل» به خاطر سنگینی وجود اقدس الهی، عرش او به سان تخته‌های کجاوه و تخت روان صدا می‌کند.

ص: ۸۶

«بهترین مردم، مردم زمان من هستند، سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند، سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند.» (۱)

آنگاه دوران هر کدام از سه گروه یاد شده را صد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً بالغ بر سیصد سال می‌شود. ابن تیمیه و پیروان مکتب او، با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را که هر قرنی از نظر آنان صد سال است، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته و یا در عمل بر آن مهر صحت زده‌اند، به طور کامل می‌پذیرند، چون پیامبر در این حدیث، سه قرن را قرن ممتاز شمرده است. امتیاز این قرن‌ها به خاطر کسانی است که در آن سیصد سال زندگی می‌کردند و لازمه خیر و نیکی آنان این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. ولی این نظریه، با ابهامات زیادی همراه است. در اینجا چند پرسش مطرح است:

پرسش ۱:

«قرن» در زبان عرب- بر خلاف اصطلاح معاصر- به معنای صد سال نیست، بلکه به معنای جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می‌کنند و سپس جمعیت دیگر جای آنان را می‌گیرند و قرآن مجید هم کلمه «قرن» را در همین معنا به کار برده است:

واژه «قرون» در قرآن کریم ۷ بار به کار رفته و هرگز از آن، «قرن» اصطلاحی یعنی ۱۰۰ سال را اراده نکرده بلکه آن را به معنای مردم یک زمان به کار برده است. اکنون نمونه‌ها:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ؛ (۲)

«آیا ندیده‌اند که چه اندازه پیش از ایشان جمعیت‌هایی را نابود کردیم که در زمین، آنان را توانمند ساخته بودیم؛ به گونه‌ای که به ایشان آن توان را نداده‌ایم و از آسمان به فراوانی برای آن‌ها باران فرستادیم و جوی‌ها از زیر آنان روان ساختیم ولی سرانجام به خاطر گناهانشان آنان را نابود کردیم و جمعیتی دیگر پدید آوردیم.»

بنابراین، تفسیر حدیث خیر القرون به سیصد سال، هیچ پایه و اساسی ندارد و اصطلاح امروز نمی‌تواند قرینه بر تفسیر حدیث باشد. ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد: «قرن» نسلی را می‌گویند که پس از نسل دیگر می‌آید و در مقدار فاصله زمانی این دو فصل اقوالی گوناگون است؛ مانند:

۱. ده سال ۲. بیست سال ۳. سی سال ۴. شصت سال ۵. هفتاد سال ۶. هشتاد سال.

و در «نهایه ابن اثیر» آمده است: قرن، مردم یک زمان و از ماده «اقتران» گرفته شده است.

شعر زیر نیز گواه بر این است که «قرن» به معنای مردم یک زمان است:

إِذَا ذَهَبَ الْقَرْنُ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ وَخُلِّفْتَ فِي قَرْنٍ فَأَنْتَ غَرِيبٌ

«هرگاه مردمی که تو در میان آن‌ها هستی بروند و تو در میان مردمی دیگر بمانی، در این هنگام غریب هستی.» (۳)

ابن حجر عسقلانی در تفسیر حدیث «خیر القرون...» که در صحیح بخاری آمده، قرن را به معنای مردم یک زمان تفسیر کرده و می‌گوید:

«والقرن؛ أهل زمان واحد متقارب اشترکوا في أمر من الأمور، و يقال: إن ذلك مخصوص بما إذا اجتمعوا في زمن نبی أو رئیس

یجمعهم على مله أو مذهب أو عمل، ویطلق القرن على مدّة من الزمان.» (۴)

«قرن، مردم یک زمان را گویند که در کاری از کارها با هم شریک باشند و گاهی به مردمی گفته می‌شود که در زمان یک پیامبر یا رئیس باشند که آن‌ها را بر یک روش یا مذهب یا کاری متحد سازد و نیز قرن، گذشته از مردم، بر خود زمان نیز گفته می‌شود.»

۱- نجاری، صحیح، حدیث شماره ۲۶۵۲، ۳۶۵۱ و ۶۴۲۹

۲- انعام: ۶

۳- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۳، ماده «قرن»؛ قاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۰۸

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۴، باب فضائل أصحاب النبی ۹.

ص: ۸۷

آن‌گاه اختلاف علما را در اندازه این زمان نقل می‌کند، به گونه‌ای که از «لسان العرب» نقل کردیم، سپس با محاسبه‌های خیالی کوشش می‌کند که مدت آن را صد سال معرفی کند تا بتواند سیصد سال اول تاریخ اسلام را شامل شود. (۱) می‌گوید چون یک نفر از صحابه به نام «ابوالطفیل» پس از صد سال از هجرت در گذشته است، پس عصر صحابه را باید یک صد سال گرفت، در حالی که میزان، حال اکثریت صحابه است نه فرد نادر و غالب آن‌ها در هفتاد سالگی در گذشته‌اند. اتفاقاً خود وی می‌گوید: متوسط سن افراد همان هفتاد سال است.

یادآور می‌شویم با اختلاف بسیاری که در مدت این زمان هست، نمی‌توان آن را به صد سال تفسیر کرد. از این گذشته، قرآن بهترین مدرک است که قرن را نه به معنای صد سال بلکه مردم یک زمان گرفته و حداکثر مدت را شصت سال حساب می‌کنند نه بیشتر.

فرض کنیم مقصود همان سیصد سال اول است اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان آن‌ها را شریف‌ترین قرن‌ها خواند، در حالی که آنچه اهل حدیث بدعت می‌خوانند، همگی در همان ۱۰۰ سال نخست یا کمی بیش از آن بوده است. ظهور خوارج در سال ۳۹ هجری آغاز شد و پس از آن هم ادامه یافت و به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند. پایه‌گذار مرجئه حسن بن محمد حنفیه است و او در اواخر قرن نخست در گذشته است. هر چند «ارجاء» در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است.

«قدریه» از معبد بن عبدالله جهنی بصری (متوفای ۸۰) آغاز شد. پس از او، پرچم قدریه را غیلان بن مسلم دمشقی به دست گرفت و در سال ۱۰۵ در دمشق به دار آویخته شد.

معتزله در سال ۱۰۵ پی‌ریزی شد، آنگاه که واصل بن عطا از مکتب استادش حسن بصری جدا شد و اعتزال را پی‌ریزی کرد. بنابراین، اکثر مذاهب و فرق باطله از نظر «سلفیه» در آخر قرن اول و اوایل قرن دوم پدید آمده است، چگونه می‌توان آن سه قرن را «خیر القرون» خواند.

خلاصه این که حدیث «خیر القرون» از دو نظر مخدوش است:

۱. تفسیر قرن به ۱۰۰ سال و نیز به کلیه کسانی که در این سه قرن می‌زیسته‌اند.

۲. از نظر واقعیت؛ زیرا مذاهب انحرافی در همان دو قرن نخست رشد کرد و گسترش یافت و گروه‌بندی در آن زمان پدید آمد.

پرسش ۲:

خصیصه انسانی، پیوسته اختلاف و تفاوت در فکر و اندیشه است و اصحاب پیامبر و حتی تابعان، از این خصیصه مستثنی نبودند و حتی در عصر خود پیامبر خدا- تا چه رسد به بعد از درگذشت آن حضرت- برداشت‌های مختلفی از اسلام داشتند که اکنون به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

۱. اختلاف در غنایم جنگی بدر

یاران پیامبر (ص) پس از پیروزی در جنگ بدر، درباره اسیران جنگی و غنایم، به دو گروه تقسیم شدند: گروهی اصرار بر کشتن آنان و گروهی بر گرفتن فدیة و آزاد کردن آنان داشتند و این اختلاف به قدری شدید بود که قرآن به نکوهش آنان می‌پردازد و می‌فرماید:

(لَوْ لَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ (۲) «اگر نوشته ثابتی از جانب خدا از پیش نبود، در این کاری که در پیش گرفته‌اید، کیفر بزرگی به شما می‌رسید.»

۲. صلح حدیبیه

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۴، باب فضائل أصحاب النبی ۹.

۲- انفال: ۶۸

ص: ۸۸

در صلح حدیبیه که پیامبر ۹ با قریش صلح کرد و حتی حاضر شد لقب «رسول الله» را از کنار نام خود در عهدنامه بردارد، موجی از اختلاف پدید آمد: گروهی صلح‌نامه را مایه ذلت خواندند و به یکدیگر می‌گفتند:

«فَعَلَامَ نُعْطَى الدِّيْنَةَ فِي دِيْنِنَا»

ولی گروه دیگر تسلیم پیامبر خدا بودند. (۱)

۳. روزه در سفر

پیامبر گرامی (ص) در سال هشتم هجرت، در روز دهم ماه رمضان، از مدینه خارج شد و هنگامی که به نقطه‌ای به نام «کراع الغمیم» رسید، کاسه آبی خواست و آن را بلند کرد به طوری که همه مردم دیدند، آنگاه حضرت از آن نوشید. به پیامبر خدا گفتند که برخی به حالت روزه باقی مانده‌اند، فرمود:

«أُولَئِكَ الْعُصَاءُ، أُولَئِكَ الْعُصَاءُ»

؛ «آن‌ها گنهکارند، آن‌ها گنهکارند». (۲)

۴. پیش‌گیری از نگارش نامه‌ای برای امت

پیامبر خدا (ص) در بستر بیماری بود و گروهی از یاران، گرد او را گرفته بودند، فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، گروهی با آوردن قلم و کاغذ موافقت و گروهی سرسختانه با آن مخالفت کردند. آنگاه که حضرت اختلاف آنان را دید، فرمود: «برخیزید، شایسته نیست نزد من با یکدیگر کشمکش کنید». (۳)

این‌ها نمونه‌هایی است در اختلاف نظر صحابه در همان «خیر القرون». با وجود اختلاف در میان صحابه، تکلیف چیست؟ آیا مجاز هستیم به هر کدام عمل کنیم یا راهی برای ترجیح وجود دارد؟

اختلاف پس از درگذشت پیامبر خدا (ص)

پیش‌تر گفتیم که اختلاف فکری در میان انسان‌ها، امری طبیعی است و صحابه و تابعین هم از این امر طبیعی مستثنی نبوده‌اند و اختلاف آنان در مسائل عقیدتی و شرعی بیش از آن است که در اینجا ذکر شود. هنوز آب غسل پیامبر نخشکیده بود که در گزینش «خلیفه»، اختلاف نظر شدیدی در میان صحابه بروز کرد که حتی کار به زد و خورد کشید و اگر کسی تاریخ سقیفه را در تاریخ طبری و دیگر تواریخ بخواند، عمق اختلاف را درک می‌کند.

پس از استحکام پایه‌های خلافت، اختلاف در فکر و اندیشه، در میان یاران پیامبر خدا، گسترش بیشتری پیدا کرد و ریشه‌های فرق اسلامی از قدریه و مرجئه و معتزله و مجسمه و همه و همه، در قرن اول تاریخ اسلامی پدید آمدند و در دوران تابعین تابعین رو به فزونی نهاد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر باید فهم و برداشت «سلف» را ملاک فهم قرآن و سنت بگیریم، مقصود کدام فهم و کدام برداشت است؟ و این «هفتاد و سه فرقه» در همان اعصار نخست پدید آمدند و جمعیت‌هایی را به خود وابسته ساختند. پس چرا شما همه آن‌ها را جز یکی در آتش دوزخ می‌دانید و تخطئه می‌کنید، در حالی که آن‌ها هم از «سلف» بوده‌اند.

شدیدترین جنگ‌ها و نزاع‌ها، در سه قرن نخست اسلامی و در هنگام حکومت امویان و عباسیان رخ داد و هر کدام از این نحل‌ها، برای خود مکتب و منطقی داشتند. چگونه می‌توان همه این اختلاف‌ها را نادیده گرفت و یک «سلف صالح» منسجم و دور از اختلاف تصور کرد که در همه مسائل ملاک سنجش حق و باطل باشند.

پرسش ۳:

اگر بناست بر فهم و درک «سلف صالح» در سه قرن اول مراجعه کنیم، چرا فهم اهل بیت (علیهم السلام) و بیانات و سخنان آنان

میزان حق و باطل نباشد؟ آنان خود از سلف صالح و برترین آن‌ها و بی‌نیازترین امت اسلامی در فهم مسائل دینی از دیگران بودند و پیامبر گرامی آنان را هم‌تا و هم‌سنگ قرآن قرار داده و فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا». (۴)

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۶. دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱/۲۰۰۰ م.

۲- شرح صحیح مسلم از نووی، ج ۷، ص ۳۲

۳- صحیح بخاری، حدیث ۱۱۴، کتاب العلم.

۴- صحیح مسلم، ج ۷، صص ۱۲۳-۱۲۲؛ ترمذی، شماره ۸۷۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۴؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸

ص: ۸۹

«من در میان شما دو چیز گرانبها یعنی قرآن و اهل بیت خودم را بر جا می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.»

این همه روایات از پیامبر گرامی (ص) درباره دخت گرامی‌اش که او را «سیده نساء العالمین»؛ «سرور زنان جهان» و فرزندانش را مانند «سفینه نوح» (۱) معرفی کرده، چرا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و به آنها مراجعه نمی‌شود؟ در حالی که آنان گل سرسید سلف صالح می‌باشند.

پرسش ۴:

مسلمانان به شهادت قرآن، رسالت پیامبر (ص) را خاتم رسالات و نبوت او را پایان بخش نبوت‌ها می‌دانند و آنچه مربوط به دین و شریعت است، باید از خود پیامبر خدا (ص) به مردم برسد. با توجه به این اصل، چگونه می‌توان «فهم صحابی» را برای دیگران حجت دانست، در حالی که معنی آن این است که هنوز باب نبوت و گزارش از عالم معنی بسته نشده و یکی از حجت‌های خدا، فهم و اجتهاد صحابه است.

شوکانی که خود، از طرفداران مسلک وهابی است، به این حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«حق، این است که قول صحابی حجت نیست. خداوند برای امت جز یک پیامبر نفرستاده است. صحابه و کسانی که پس از آنان می‌آیند، همگان مکلفند از کتاب و سنت پیروی کنند. آن کس که بگوید جز کتاب و سنت حجت دیگری هست، در دین خدا چیزی را گفته است که خدا به آن، امر نکرده است. (۲)»

پرسش ۵:

سلفی‌ها غالباً روی «سلف صالح» تکیه می‌کنند. اگر قید «صالح»، قید احترازی است که سلف را به دو گروه صالح و غیر صالح تقسیم می‌کند، این خود مشکل‌آفرین است که چگونه صالح را از غیر صالح تشخیص دهیم؟ آیا حکام اموی که خون اهل بیت پیامبر ۹ و هزاران بی‌گناه را ریخته‌اند نیز از سلف صالح هستند؟ آیا خلفای بنی‌عباس که نخستین خلیفه آنان لقب «سفاح» (خونریز) به خود گرفت، از «سلف صالح» شمرده می‌شوند؟ خلاصه محدثان و فقیهانی که با این نظام‌ها هم‌سو بودند و کارهای آنان را توجیه می‌کردند، از کدام دسته‌اند، صالح‌اند یا ناصالح؟

مسئلاً این گروه، قید صالح را قید توضیحی می‌دانند و همه «سلف» را صالح می‌شمارند ولی تاریخ به شدت آن را رد می‌کند. از نظر منطق «سلفیه» چگونه می‌توان قتل خلیفه سوم را توجیه کرد؟ مقتول از «صحابه» و قاتلان از صحابه و تابعان بودند؟ چگونه می‌توان جنگ‌های سه‌گانه «جمل»، «صفین» و «نهروان» را تبیین کرد؟ آیا کسانی که بر ضد خلیفه منتخب قیام کردند، همگان سلف صالح بودند؟

سلفی‌ها در این مقام می‌گویند: ما نباید درباره آنان سخن بگوییم. خدا شمشیرهای ما را از خون آنها پاک دانسته است، پس زبان خود را نیز آلوده نکنیم.

اکنون باید پرسید این منطق از آن کیست؟ آیا سخن وحی است؟ یا سخن یک بشر خطاکار؟ چگونه می‌توانیم درباره تابعان سخن بگوییم، اما درباره صحابه حق گفتن نداریم؟ در حالی که قرآن درباره همین خطوط قرمز بسیار سخن گفته است.

از این گذشته، ما می‌خواهیم دین خود را از آنان بگیریم و با سکوت کردن مشکلی حل نمی‌شود.

پرسش ۶:

اگر میزان فهم و درک، سلف است، نتیجه این می‌شود که عقل و شعور خود را تعطیل کرده، تنها گوش به سخنان سلف بدهیم. بنابراین، مسائلی که «سلف» درباره آنها چیزی نگفته‌اند نباید مطرح شود؟ و لذا یکی از انتقادهای درباره نظریه احمد بن حنبل که

قرآن را قدیم معرفی می‌کرد این است که قرآن و سنت درباره قدیم بودن یا حادث بودن قرآن سخن نگفته است. پس چگونه او در این باره اظهار نظر می‌کرده است؟! و در هر حال چگونه می‌توان به نظریه سلف اکتفا کرد، در حالی که هزاران مسأله در عرصه عقاید و احکام برای خود پاسخ می‌طلبید. چگونه می‌شود از کنار این مسائل بگذریم و پاسخ دین خاتم را در آن موارد بازگو نکنیم؟

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱ و غیره.

۲- بحوث مع اهل السنه و السلفیه، ص ۲۳۵

ص: ۹۰

پرسش ۷:

روش «سلف» این بود که گوینده شهادتین را مسلمان تلقی کرده و هرگز قلوب مردم را نمی‌شکافتند و از عقیده آن‌ها تفتیش نمی‌کردند و از پیامبر خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: من نیامده‌ام تا قلوب مردم را بشکافم و از درون آن‌ها آگاه شوم. این در زمانی بود که خالد بن ولید به پیامبر گفت: بسیاری از نمازگزاران به زبان چیزی را می‌گویند که در دل قبول ندارند. پیامبر در پاسخ فرمود: «

إِنِّي لَم أَمْر أَنْ أَنْقَبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَمَّا أَنْ أَشَقَّ بَطُونَهُمْ؟»؛ (۱) «من هرگز مأمور به تفتیش قلوب مردم و شکافتن درون آن‌ها نشده‌ام.»

بنابراین، سلف صالح از نظر سلفی‌ها بر همین روش بودند و جز گروهی اندک به نام «خوارج»، کسی اهل «تکفیر» نبود. آری، به خود حق می‌دادند که نقد کنند اما به خاطر اختلافات فکری و عقیدتی و عملی یکدیگر را «تکفیر» نمی‌کردند.

اکنون به خلقی که ادعای پیروی از این «سلف صالح» دارند بنگرید، تنها با سلاح تکفیر و تفجیر (انفجار و عملیات انتحاری) با مسلمانان روبه‌رو می‌شوند. اکنون موج تکفیر که از سوی جریان سلفی به راه افتاده، آبروی اسلام را در جهان به خطر انداخته و احیاگر اندیشه باطل کشیشان است که می‌گفتند: «اسلام، در پرتو شمشیر پیشرفت کرده است.»

پرسش ۸:

اکنون که منبع فکری، کتاب و سنت است، کتاب و سنت بر عقل و خرد بسیار تأکید می‌کنند. واژه «عقل» در قرآن ۴۹ بار آمده است و واژه‌های «نهی» و «لُب»، مکرر به کار رفته است. سرانجام، ما خدا را و رسالت پیامبر (ص) را با عقل و خرد شناخته‌ایم. چگونه این خلف صالح به سلف صالح نسبت می‌دهد که بهره‌گیری از عقل، کار «عقلیون» است و «عقلیون» جایگاهی در میان مسلمانان ندارند؟

آنان توجه ندارند که کنار نهادن خرد و بی‌اعتنایی به آن سبب می‌شود که اصل دین متزلزل شود؛ زیرا اساس دین که همان شناخت خدا و شناخت انبیا و آخرین پیامبر (ص) است، تنها با کتاب و سنت انجام نمی‌پذیرد. حتی قرآن مجید «توحید در خالقیّت و ربوبیت» را با قانون خرد ثابت می‌کند و می‌فرماید: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ (۲) «اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز «الله» وجود داشتند، آن دو تباه و نابود می‌شدند.»

در پایان می‌گوییم شیوه سلف صالح در تمام برخوردهای نظامی، بر نرمش و مدارا و سازش با رسوم و آداب مردم و ملت‌ها بود و رمز موفقیت و گسترش سریع اسلام در گرو همین عدم مداخله در آداب و فرهنگ‌ها بود. پس از مسأله توحید و اعتقاد به سرای دیگر و نبوت پیامبر اسلام و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات، در بقیه مسائل کوچک‌ترین دخالتی نمی‌کردند. در حقیقت، هدف این بود که انسان‌ها از بندگی غیر خدا به بندگی خدا در آیند. هر گاه به این امر اعتراف می‌کردند، بقیه مسائل به خود آن‌ها واگذار می‌شد، مگر آن‌که مسائلی مانند شراب و قمار حرام باشد، که فقط حدّ شرعی اجرا می‌شد، آن هم با رعایت همه شرایط که در موارد اندکی تحقق می‌یافت.

ولی آیا روش این «سلفی‌ها» هم همین است؟ آیا افراد در انجام وظایف دینی خود در حریم شریفین آزادند؟ مسأله «زیارت قبور» و «توسل به ارواح مقدسه» یکی از مسائل فرعی است که هرگز سلف صالح آن‌ها را مطرح نمی‌کردند، ولی الآن در رأس تمام امور قرار گرفته است. گسترش قمار و شراب و روابط نامشروع دختر و پسر و تأسیس بانک‌های ربوی، تربیت نسل نو، و رساندن پیام اسلام به ناآگاهان و نشان دادن رأفت اسلامی، اصلاً برای آن‌ها مطرح نیست.

اشغال سرزمین‌های اسلامی، سیطره کفار بر مسلمانان و به خاک و خون کشیده شدن مسلمانان بی‌گناه و غصب اراضی و خانه‌های

آنان، اصلاً مورد نظر این سلفی‌ها نیست و آنها خود را به غفلت زده‌اند و

۱- صحیح مسلم، باب زکات، حدیث شماره ۲۳۴۱

۲- انبیاء: ۲۲

ص: ۹۱

همه این امور را نادیده می‌گیرند و نسبت به آنها احساس وظیفه نمی‌کنند، فقط به یک رشته مسائل فرعی و جزئی پرداخته‌اند. حال بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

به همین دلیل، در طول فعالیت این گروه‌ها، اسلام و مسلمانان نه تنها به عزت و کرامت، دست نیافته‌اند، بلکه روز به روز در دام کفار گرفتارتر و دچار آسیب و شکست بیشتر شده‌اند.

ما در اینجا دامن سخن را کوتاه کرده و از عالمان واقعی اسلام در هر مکان و منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، خواهان تشکیل یک همایش بی‌طرف، درباره دعوت به وحدت و تقرب و اصلاح روش‌های فکری و اعتقادی هستیم تا خلف این امت نیز همچون سلف آن به عزت و کرامتی که مورد نظر خدا و رسول است، دست یابند.

ص: ۹۲

گفتاری درباره تبرک

رضا سلم آبادی

مقدمه

تبرک جستن از اولیای الهی و اماکن مقدس، از دیرباز موضوعی بحث برانگیز بوده است.

با توجه به شبهه‌افکنی فراوان گروه‌های تکفیری از یک سو و اعمال ناآگاهانه برخی عوام از سوی دیگر، این موضوع به عنوان مسأله‌ای چالش برانگیز، شکل جدی‌تری به خود گرفته و پرسش‌هایی در این زمینه طرح گردیده است. از همین رو، در این نوشتار بر آن شدیم پاسخ‌هایی هر چند به صورت فشرده اما مستدل و منطقی ارائه کنیم.

- آیا پروردگار متعال به اشخاص یا مکان‌هایی برکت عطا کرده است؟

- آیا امکان دارد دیگران از این اشخاص و مکان‌ها برکت بگیرند؟

- نظر شرع مقدس درباره تبرک چیست؟

یادآوری این نکته ضروری است که در نقل سیره پیامبر و مسلمانان، بیشتر از منابع عامه و اهل سنت استفاده شده؛ چراکه:

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

امید داریم این نوشته، هر چند کوتاه، مورد رضای حق تعالی قرار گیرد و برای شبهه‌زدایی از ذهن خوانندگان گرامی سودمند واقع شود.

فشرده مطالب:

این گفتار در شش عنوان، به ترتیب زیر ارائه می‌گردد:

۱. معنای لغوی و اصطلاحی تبرک و برکت.

۲. پیشینه تبرک.

۳. تبرک و برکت در قرآن کریم.

۴. تبرک در سیره پیامبر (ص).

۵. تبرک در سیره مسلمانان.

۶. تحلیل و نتیجه‌گیری.

* معنای لغوی و اصطلاحی تبرک

الف) معنای لغوی

تبرک، به معنای برکت جستن و برکت داشتن است و از ریشه برک؛ «برکّه» است.

و نیز به معنای زیاد و افزون شدن است؛ «

و بارک الله الشیء، و بارک فیه و علیه، وضع فیه البرکّه

« در روایتی به نقل از ابن عباس آمده است: »

البرکّه الکثره فی کلّ خیر»

و نیز آورده: «

تبرکت به ای یتیمت به

« و هم چنین از قول فُزَاء اینگونه آمده است: «وقال الفراء في قوله تعالى: (رَحِمَتْ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ الْبَرَكَاتِ؛ السَّعَادَةُ)».

(۱)

تبریک، به معنای دعا کردن برای برکت یافتن است. (۲) راغب گوید: «البركةُ ثبوتُ الخيرِ الإلهي في الشيء، قال تعالى: (لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ)» (۳).

ب) معنای اصطلاحی

تبرک، هرگاه با مصدر «جستن» یا «نمودن» به کار رود، در نظر تبرک جوینده، طلب برکت در میمنت و مبارکی است از چیزی یا کسی که دارای برکت و میمنت است.

بیشتر مؤمنان در جوامع اسلامی، از اماکن و اشخاصی تبرک می جویند که واسطه فیض الهی اند و از جانب پروردگار متعال برکت یافته‌اند و هرگاه «تبرک» با مصدر «بودن» یا فعل اسنادی «است» به کار

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۲- صحاح، جوهری، ج ۴، ص ۱۵۷۵.

۳- مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۴۱؛ و کتاب العین، الخلیل الفراهیدی، ج ۵، ص ۳۶۸

ص: ۹۳

رود، در اصطلاح به معنای اعتقاد به برکت داشتن کسی یا چیزی است که برکت و میمنت خود را بی‌واسطه یا با واسطه از جانب پروردگار یافته است.

* پیشینه تبرک

در قرآن کریم، تفاسیر و کتب تاریخ، آنچه از سرگذشت امت‌های متشّرع پیشین استفاده می‌شود، این است که: تبرک به آثار انبیا و اولیای الهی در نزد آنها، به عنوان عملی مشروع وجود داشته است؛ برای نمونه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. متبرک بودن پیراهن حضرت یوسف ۷؛ به گونه‌ای که به برادرانش می‌فرماید: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بِصِيْرًا؛ (۱) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید، تا بینا شود و آنان چنین کرده و پیراهن را با خود بردند و به میمنت و برکت آن پیراهن، یعقوب ۷ بینایی خود را باز یافت؛ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَجْهِهٖ فَارْتَدَّ بِصِيْرًا، (۲) اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد.

قرآن کریم این عمل پیامبر الهی را نقل نموده و آن را رد نکرده است.

۲. متبرک بودن صندوقی که آثار آل موسی و آل هارون در آن قرار داشت؛ به طوری که بنی اسرائیل به هنگام نبرد با دشمنان، آن را همراه می‌بردند و همین، مایه آرامش آن‌ها بود. البته به خاطر بی‌احترامی آن‌ها به آن صندوق، خداوند آن‌را از میان آنان برداشت و وقتی که طالوت را به عنوان فرمان‌روا برانگیخت بار دیگر آن صندوق را به عنوان نشانه فرمان‌روایی طالوت قرار داد: اِنَّ اٰیةَ مُلْكِيْهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَيِّكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسٰى وَآلُ هَارُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ؛ (۳) نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد؛ (همان صندوقی که) در آن آرامش از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند.

۳. برکت جستن از آب زمزم که پیش از اسلام وجود داشته؛ در سیره ابن اسحاق آمده است:

«هنگامی که عبدالمطلب خواست زمزم را حفر کند، خداوند- عزوجل- او را به مکان زمزم راهنمایی کرد و زمزم را به او اختصاص داد؛ خداوند- عزوجل- بر شرافت و جایگاه او در میان قومش افزود و هرگونه سقایتی در مکه با ظهور زمزم تعطیل شد، چون مردم به سوی زمزم روی کردند و این به خاطر طلب برکت از زمزم و شناختن فضیلت زمزم- به دلیل نزدیک بودن آن به خانه خدا- و به خاطر این بود که خداوند اسماعیل ۷ را به وسیله آن سیراب نمود.» (۴)

* برکت در قرآن کریم

بند اول: اشخاص مبارک در قرآن

۱. درباره نوح (ع) فرمود: قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلٰى اُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ...؛ (۵) «(به نوح) گفته شد ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو هستند، فرود آی!»

۲. درباره ابراهیم و اسحاق (ع) فرمود: وَبَشْرُنَاۗهٖ يٰٓاِسْحٰقُ نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ (۶) (و بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلٰى اِسْحٰقِ...؛ (۷) «ما او را به اسحاق پیامبری از شایستگان بشارت دادیم، ما به او و اسحاق برکت دادیم.»

۳. درباره موسی ۷ می‌فرماید: فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ اَنْ يُورِكَ مِيْنَ فِى النَّارِ وَمِنْ حَوْلَهَا...؛ (۸) «هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و موسی]!»

۲- یوسف: ۹۶

۳- بقره: ۲۴۸

۴- سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق، ج ۱، ص ۵.

۵- هود: ۴۸

۶- صافات: ۱۱۲

۷- صافات: ۱۱۳

۸- نحل: ۸

ص: ۹۴

۴. درباره حضرت عیسی ۷ می‌فرماید: وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛ (۱) «و مرا - هر جا که باشم - وجودی پر برکت قرار داده تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.»

۵. درباره اهل بیت ابراهیم (ع) یا اهل بیت پیامبر (ص) فرمود: ... رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ (۲) «رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والاست.»

بند دوم: مکان‌های مبارک در قرآن

درباره کعبه معظمه فرمود: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛ (۳) «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده، همان است که در سرزمین مکه است، که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است.»

درباره مسجد الأقصى و سرزمین‌های پیرامون آن؛ مانند فلسطین و شام فرموده است: إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ...؛ (۴) و در جای دیگر فرمود: «به مسجد الأقصى که گرداگردش را پر برکت ساخته‌ایم.»

و فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ...؛ (۵) «هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست دره، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد.»

و وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ؛ (۶) «و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم نجات دادیم.»

و وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...؛ (۷) «و مشرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم...»

و یا در باره یمن فرمود: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً؛ (۸) «و میان آن‌ها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم.»

و در باره مکان فرود آمدن کشتی حضرت نوح (ع) فرمود: وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ؛ (۹) «و بگو: پروردگارا! ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آوردندگانی.»

درباره مقصد سلیمان ۷ فرمود: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا؛ (۱۰) «و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی - که آن را پر برکت کرده بودیم - جریان می‌یافت.»

بند سوم: زمان مبارک در قرآن

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ؛ (۱۱) «ما آن قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده‌ایم.»

بند چهارم: مبارک بودن قرآن کریم

تصریح برخی آیات کتاب شریف درباره برکت و تبرک جستن به قرآن کریم:

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...؛ (۱۲) «و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ کتابی است پر برکت، که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق می‌کند.»

وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۱۳) «و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید و پرهیزگاری پیشینه نمایید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید.»

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ؛ (۱۴) «و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می‌کنید؟!»

- ۱- مریم: ۳۱
- ۲- هود: ۷۳
- ۳- آل عمران: ۹۶
- ۴- اسراء: ۱
- ۵- قصص: ۳۰
- ۶- انبیاء: ۷۱
- ۷- اعراف: ۱۳۷
- ۸- سبأ: ۱۸
- ۹- مؤمنون: ۲۹
- ۱۰- انبیاء: ۸۱
- ۱۱- دخان: ۳
- ۱۲- انعام: ۹۲
- ۱۳- انعام: ۱۵۵
- ۱۴- انبیاء: ۵۰

ص: ۹۵

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...؛ (۱) «این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند.»

بند پنجم: مبارک بودن آب

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ؛ (۲) «و از آسمان آبی با برکت نازل کردیم و به وسیله آن، باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانیدیم.»

بند ششم: مبارک بودن زمین

وَجَعَلْ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا...؛ (۳) «او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود.»

بند هفتم: مبارک بودن برخی خوراکی‌ها

كَانَها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ...؛ (۴) «همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که آن را از درخت پر برکت زیتونی گرفته‌اند.»

مطلب چهارم: تبرک در سیره حضرت پیامبر ۹

در کنز العمال از آن حضرت چنین آمده است:

«تَبَرَّكَ بِالْقُرْآنِ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ»

؛ (۵) «به قرآن تبرک بجوی که آن، همانا کلام خداست.»

در المناوی درباره اُحد آمده است:

«أُحُدٌ جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ فَإِذَا جِئْتُمُوهُ فَكُلُوا مِنْ شَجَرِهِ وَلَوْ مِنْ عِضَاهِهِ»

؛ (۶) «اُحُد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم، هرگاه کنار آن آمدید، چیزی از درخت آن

بخورید ولو از درخت خاردار.»

و در شرح «فَكُلُوا» آورده است:

«نَدْبًا بِقَصْدِ التَّبَرُّكِ»

(۷).

روایاتی در «تذکره الموضوعات» آمده که در آن پیامبر (ص) فرمودند:

«مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا تَبَرُّكًا بِهِ كَانَ هُوَ وَ مَوْلُودُهُ فِي الْجَنَّةِ»

؛ (۸) «کسی که صاحب فرزند ذکور شود و او را محمد نام نهد، به خاطر تبرک به این نام، آن شخص و فرزندش وارد بهشت

می‌شوند.»

کتاب «اعانه الطالبین» نیز همین مضمون را آورده است. (۹)

جلال الدین سیوطی می‌نویسد:

«كان يلزق صدره و وجهه بالملتزم.»

(۱۰)

المناوی در شرح این جمله می‌افزاید:

«تَبَرُّكًا وَ تَيْمَنًا بِهِ وَ هُوَ مَا بَيْنَ بَابِ الْكَعْبَةِ وَالْحَجَرِ الْأَسْوَدِ سَمِّيَ بِهِ لِأَنَّ النَّاسَ يَعْتَقُونَهُ وَيَضْمُونَهُ إِلَى صَدْرِهِمْ.» (۱۱)

«پیامبر (ص) صورت و سینه خود را به ملتزم می‌مالید، به خاطر تبرک و تیمن جستن به وسیله آن و ملتزم میان در کعبه و حجرالأسود

است (۱۲)، به این نام نامیده شده، چون مردم آن را در برمی گیرند و سینه‌هایشان را بدان می چسبانند.»
در صحیح بخاری به نقل از عایشه نقل شده:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ - كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمَعْوَذَاتِ وَمَسَحَ عَنْهُ يَدَهُ»
؛ (۱۳) «پیامبر خدا هرگاه بیمار می شد، معوذات می خواند و دستش را به محل درد می مالید.»

صحیح مسلم نیز این مطلب را از عایشه این گونه آورده است:

«أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ - كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمَعْوَذَاتِ وَيَنْفُثُ فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُ عَنْهُ يَدَهُ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا»؛

(۱۴) «همانا پیامبر (ص) هرگاه بیمار می شد بر خودش معوذات را می خواند و هرگاه دردش شدید می شد، من معوذات را بر او می خواندم و دست حضرت را بر موضع درد می کشیدم به امید برکت دست حضرت.»

مسند احمد بن حنبل از انس نقل کرده است که:

«كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

[و آله]

وَسَلَّمَ - إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ جَاءَ خَدْمُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِأَيْدِيهِمْ فِيهَا الْمَاءُ فَمَا يُؤْتِي بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ يَدَهُ فِيهَا فَرُبَّمَا جَاءَهُ فِي الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَعَمَسَ يَدَهُ

۱- ص: ۲۹

۲- ق: ۹

۳- فصلت: ۱۰

۴- نور: ۳۵

۵- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۲۳۲۶

۶- عضاه: درخت بزرگ خاردار

۷- فیض القدير شرح الجامع الصغير، المناوي، ج ۲، ص ۲۳۹.

۸- تذکره الموضوعات، الفتني، ص ۸۹.

۹- اعانه الطالبی، الکبری الدمیاطی، ج ۱، ص ۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۲۲؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۶، ص ۳۰۸؛

کشف الخفاء، العجلونی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۱۰- الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، ج ۲، ص ۳۹۴، ح ۷۱۷۱.

۱۱- فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۵، ص ۳۱۵؛ ابن حجر، تلخیص الحبير، ج ۷، ص ۴۲۰ به نقل از: السنن، الدار قطنی؛ السنن

الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۷، ص ۹۳.

۱۲- البته این نظریه اهل سنت است اما شیعه معتقد است ملتزم نزدیک رکن یمانی و پشت کعبه، موازی در خانه خدا است.

۱۳- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۹.

۱۴- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۶؛ در صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۵۵ با همین مضمون نقل نموده است.

ص: ۹۶

فیها؛

(۱) «بعد از آن که پیامبر (ص) نماز صبح را به جا می‌آورد، خادمان اهل مدینه با ظرف‌های آب می‌آمدند و حضرت دست خود را در آن‌ها فرو می‌برد و چه بسا در صبح‌های سرد نزد حضرت می‌آمدند و آن حضرت دست خود را در ظرف آبشان فرو می‌برد.» در روایت دیگری احمد بن حنبل از عایشه نقل کرده:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ يُوتَى بِالصَّبِيَانِ فَيَبْرِكُ عَلَيْهِمْ»؛

(۲) «بچه را نزد پیامبر (ص) می‌آوردند و آن حضرت کام کودک را باز می‌کرد و برایشان - برکت‌دار شدنشان - دعا می‌فرمود.» به نقل از ابی حازم آمده است: سهل بن سعد برایم نقل کرد که پیامبر (ص) در روز خیبر فرمود: «این پرچم را فردا به مردی می‌سپارم که خداوند به دست او خیبر را فتح می‌نماید؛ مردی که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند. مردم به استراحت پرداختند در حالی که سخت با خود می‌اندیشیدند که پرچم به دست کدام یک از آنان داده خواهد شد، وقتی صبح شد، نزد پیامبر خدا آمدند و هر یک آرزو می‌کرد که پرچم به او داده شود. در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: علی بن ابی‌طالب کجاست؟ گفتند: چشمان او درد می‌کند. فرمود: به دنبالش رفته، به اینجایش بیاورید. وقتی او را آوردند، پیامبر (ص) آب دهان [مبارک]ش را بر چشمان او مالید و برایش دعا کرد و درد چشمانش بهبود یافت؛ به گونه‌ای که گویا اصلاً درد نداشته است! سپس پرچم را به او سپرد.» (۳)

* سیره مسلمانان

سیره مسلمانان در باره تبرک، در راستای سیره گفتاری و عملی پیامبر (ص) است و رابطه‌ای مستقیم با آن دارد و بسیاری از این موارد در حضور پیامبر (ص) رخ داده و این همان تبرک جستن از وجود با برکت شخص پیامبر (ص) بوده است. پیامبر هیچ‌گاه از تبرک جستن افراد به او نهی نکرد؛ این سیره بعد از پیامبر در باره اهل بیت (علیهم السلام) و سپس درباره ذریه صالح رسول الله (ص) تا به امروز استمرار داشته است.

از این نمونه‌ها - که در تاریخ و کتب روایی ثبت گردیده - به بیش از هزار می‌رسد که امروزه به همت پژوهشگران و محققان مرکز المصطفی، در نرم‌افزاری با نام «مکتبه اهل‌البیت» در دو عنوان:

«الذین قبلهم النبى ۹ أو بارک علیهم»

و

«الذین دعا لهم النبى ۹»

استخراج گردیده است. شکرالله مساعیهم.

اکنون نمونه‌هایی از سخنان و عملکرد بزرگان اهل سنت درباره آثار پیامبر (ص) و نیز چند نمونه از عملکرد صحابه گرامی درباره آثار آن حضرت و نیز در مورد چیزهای دیگر ذکر می‌کنیم:

۱. قاضی عیاض گوید:

«وَمِنْ إِعْظَامِهِ وَ إِكْبَارِهِ إِعْظَامُ جَمِيعِ أَسْبَابِهِ، وَ إِكْرَامُ مَشَاهِدِهِ وَأَمْكِنْتِهِ مِنْ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَمَعَاهِدِهِ وَمَا لِمَسَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَوْ أَعْرَفَ بِهِ»

؛ (۴) «و موارد بزرگداشت و گرامی داشتن آن حضرت (ص)، بزرگداشت همه اسباب و گرامی داشتن همه جاهایی است که در آن‌ها حضور یافته و مکان‌های منتسب به آن حضرت در مکه و مدینه و هر جایی که از آن گذر کرده و آنچه لمس نموده و هر چیزی که به خاطر انتساب به آن حضرت معروف شده است.»

صالحی الشامی ضمن نقل این مطلب از قاضی افزوده است:

«و ذلك بزيارة تلك المشاهد و التبرک بها»

؛ (۵) «بزرگداشت و گرامیداشت آن‌ها با زیارت نمودن و تبرک جستن از آنهاست.»

۲. ابن عبدالبرّ در «الاستذکار» آورده است: »

التبرک والتأسی بأفعال رسول الله ۹ ایمان و تصدیق و حبّ فی الله ورسوله»

؛ (۶) «تبرک جستن و پیروی از کارهای پیامبر خدا (ص)، نشانه ایمان و تصدیق و محبت خدا و پیامبر است.»

۳. ابن هشام، از ابویوب انصاری نقل کرده که:

«قَالَ وَكُنَّا نَصْنَعُ لَهُ الْعِشَاءَ ثُمَّ نَبْعَثُ بِهِ إِلَيْهِ، فَإِذَا رَدَّ عَلَيْنَا فَضَلَّهُ تَيَمَّمْتُ أَنَا وَأُمُّ أَيُّوبَ مَوْضِعَ يَدِهِ فَأَكَلْنَا مِنْهُ نَبْتَعِي بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ»

(۷) «هنگام حضور حضرت در منزل ابو

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۲؛ همچنین مسلم در صحیح خود ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۶، ص ۱۷۶ با همین مضمون آورده.

۳- فی رحاب اهل البيت، صباح علی بیاتی، ج ۳۵، ص ۷۶ به نقل از: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳۳؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۰ و

۲۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۰۵ باب غزوه خيبر؛ کتاب السنه لأبی عاصم، ص ۵۹۴؛ السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۴۶ و ۱۰۸؛

المناقب، فضائل علی بن أبی طالب، مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۶، ص ۱۵۲

۴- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، القاضي عياض، ج ۲، ص ۵۷

۵- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱۲، ص ۴۰۲

۶- الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۳۶۱

۷- السیره النبویه، ابن هشام الحمیری، ج ۲، ص ۳۴۶

ص: ۹۷

ایوب انصاری اتفاق افتاده که ابو ایوب گوید: برای حضرت شام درست می‌کردیم و نزد آن حضرت می‌بردیم، هر گاه چیزی از غذا را برگشت می‌داد، من و ام ایوب به رسم تیمن و تبرک، از آن می‌خوردیم.»

۴. همچنین در «الاستدکار» آمده است:

«کان ابن عمر یتبرک بالمواعظ التي كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ينزلها للصلاة وغيرها و...»؛

(۱) «ابن عمر تبرک می‌جست از مکان‌هایی که رسول خدا (ص) در آنها برای نماز و غیر آن فرود آمده بود و...»

۵. صالحی شامی نقل نموده

: «وروى الطبراني برجال ثقات عن أبي أسيد الساعدي رضى الله تعالى عنه أن له بئرا بالمدينة يقال لها: بئر بضاعة، قد بصق فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم، فهي يتبرك بها، وتيمن بها»

؛ (۲) «طبرانی با سند موثق از ابو اسید ساعدی (رض) نقل کرده که او در مدینه چاهی داشته که به آن چاه «بضاعة» می‌گفتند، پیامبر

۹ از آب دهان مبارکش در آن قرار داده بود، از آب آن چاه تبرک و تیمن می‌جویند.»

۶

. «أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قُحِطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحْطًا شَدِيدًا، فَشَكَّوْا إِلَى عَائِشَةَ، فَقَالَتْ انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَاجْعَلُوا مِنْهُ كَوَى إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ، قَالَ: فَفَعَلُوا فَمَطَرْنَا مَطْرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ وَسَمِنَتِ الْإِبِلُ». (۳)

«خشکسالی شدیدی اهل مدینه را در بر گرفت، آنها پیش عایشه ابراز نگرانی کردند، او گفت: متوجه قبر پیامبر (ص) شوید، و دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنید به گونه‌ای که بین قبر شریف و آسمان سقفی حایل نباشد، چنین کردند؛ و باران باریدن گرفت، به گونه‌ای که علف‌ها سبز شدند و شترها چاق شدند.»

۷. حصنی دمشقی نقل کرده که ابو ایوب انصاری - رضی الله عنه - به زیارت قبر پیامبر (ص) پرداخت و آن را در بر گرفت، مروان بن حکم او را به خاطر این کار سرزنش کرد. ابو ایوب نیز او را نکوهش کرد و کلامی با این مضمون گفت:

«أبْكَوْا عَلَي هَذَا الْأَمْرِ إِذَا وَليَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ»

؛ (۴) «گریه کنید بر این حکومت، وقتی که نااهل آن را عهده‌دار شود». این مطلب را ابو حسین نیز در کتابش «اخبار مدینه» آورده است.

و از ابن عمر - رضی الله عنه - روایت شده که دست خود را بر منبر، محل نشستن پیامبر (ص) کشید و سپس آن را بر صورت مالید و از راه‌هایی که پیامبر گذر کرده بود، آمد و شد می‌کرد و همچنین در جاهایی که حضرت توقف نموده بود می‌ایستاد و همه این‌ها به خاطر تبرک بود و نیز گذشت قصه بلال (رحمة الله) که بار سفر بست برای زیارت قبر پیامبر (ص) و هنگامی که به ضریح مکرم رسید، صورت خود را بر آن گذاشت و گریه کرد.

۸. ابن حبان در صحیح خود مطالبی را با عناوین زیر آورده است: «ذكر ما يستحب للمرء التبرك بالصالحين وأشباههم»

(۵) «ذكر استحباب التبرك للمرء بعشرة مشايخ أهل الدين والعقل»، (۶) «ذكر اباحة التبرك بوضوء الصالحين من أهل العلم»

(۷).

نقل مطالب با این عناوین، گویای نظر ایشان است.

۹. مناوی در شرح فیض القدير، در شرح حدیثی از کتاب «العاقبه» آورده:

«قال عبد الحق في العاقبة: فيندب لولئ الميت أن يقصد به قبور الصالحين ومدافن أهل الخير فيدفنه معهم وينزله بإزائهم ويسكنه في جوارهم تبركاً وتوسلاً بهم و...»

؛ (۸) «عبد الحق در کتاب «العاقبه» می‌گوید: مستحب است ولی میت، میت را در کنار قبر صالحان و اهل خیر دفن کند، برای تبرک و توسل به آن‌ها.»

۱۰ همچنین «المناولی» درباره کوه الخلیل می‌نویسد:

« (جبل الخلیل) أى الجبل المعروف بإبراهيم الخلیل علیه الصلاة والسلام (مقدّس) أى مطهر ... فلا بأس بزيارته والتبرك به. (۹) »
 « (کوه الخلیل)؛ کوهی که به نام ابراهیم خلیل (ع) شناخته می‌شود (مقدس است) یعنی مطهر است ... پس اشکالی ندارد زیارت آن و تبرک جستن از آن.»

۱- الاستذکار ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۲۳۰، کتاب‌های اهل سنت پر است از موارد متعدد تبرک جستن ابن عمر به آثار پیامبر ۹، از جمله در کتاب التبرک، علامه احمدی میانجی، ص ۱۴۶ به نقل از الارتیاب آورده: «روی ان ابن عمر کان یضع یدیه الیمنی علی القبر الشریف.»

۲- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۷، ص ۲۲۵

۳- التبرک، علی احمدی میانجی، ص ۱۴۴ به نقل از: سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۳-۴۴؛ کشف الإرتیاب، ص ۳۱۳ عن السمهودی فی وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۹

۴- دفع الشبه عن الرسول ۹، الحصنی الدمشقی، ص ۱۹۹

۵- صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۲، ص ۳۱۷.

۶- همان، ج ۲، ص ۳۱۹

۷- همان، ج ۴، ص ۸۲

۸- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۱، ص ۲۹۷

۹- همان، ج ۳، ص ۴۵۳

ص: ۹۸

۱۱. مناوی، همچین درباره خرمای «عجوه» آورده است:

«قال السمهودی: لم یزل إطباق الناس على التبرک بالعجوه و هو النوع المعروف الذى يأثره الخلف عن السلف بالمدينه»؛ (۱)

«سمهودی گوید: تبرک به خرمای «عجوه» در میان مردم باقی مانده و این کاری است که مردم از پیشینیان مدینه فرا گرفته‌اند.»

۱۲. و بالاخره در کتاب خصائص الفاطمیه به نقل از المناقب آورده: «روزی ابوحنیفه - برای شنیدن فقه و حدیث - نزد امام صادق (ع) آمده بود، ابو عبدالله (ع) خارج شد در حالی که عصا در دست داشت، ابوحنیفه به او گفت: یابن رسول الله به سنی نرسیده‌ای که به عصا نیاز داشته باشی! فرمود: آری چنین است، لکن این عصای رسول الله (ص) است، خواستم به آن تبرک بجویم، ابوحنیفه خیز گرفت و گفت: یابن رسول الله می‌خواهم آن را ببوسم. حضرت دو آستین خود را بالا زد و فرمود: می‌دانی این پوست رسول الله است و این از موی اوست، این را نمی‌بوسی و عصا را می‌بوسی؟!» (۲)

مطلب ششم: تحلیل مطالب و نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب گذشته روشن شد که تبرک جستن به اولیای الهی و آثار آنان، در میان پیروان ادیان گذشته وجود داشته است و قرآن کریم بدون نهی، آنها را نقل کرده است و علاوه بر این قرآن کریم موارد متعددی از اشخاص، مکان‌ها و سایر چیزهای مبارک را برشمرده است.

تبرک به نبی اکرم (ص) را همه مذاهب اسلامی قبول دارند، و جزء مسلمات تاریخی و روایی است. موارد بسیاری از آن را نقل و درباره کمتر موضوعی در اسلام، این همه مطلب تاریخی تأییدکننده و روایت مسلم وجود دارد. در این میان از شخص پیامبر (ص) حتی یک مورد نهی از «تبرک جستن» صادر نشده و این فعل به صورت سیره مستمره جمیع فرق مسلمین تا زمان حاضر استمرار یافته است.

می‌توان گفت، این که پروردگار متعال پیامبران و اولیای الهی و آثار آنان و یا چیزهای دیگر را مبارک قرار داده، همه اینها از لطف، فیض، محبت، کرم و رحمت الهی ناشی می‌شود. و هم‌چنان که وجود پیامبران و اوصیاء موجب ریزش برکت الهی بر دل‌های انسان‌ها می‌شود، هیچ اشکالی ندارد که وجود بابرکت آنها واسطه فزونی نعمات و برکات الهی در زندگی مادی مردم شود، و این نوع از برکات در زندگی سراسر خیر و برکت انبیاء و اولیای الهی کم نیست. ما برخی از آنها را از قرآن، تاریخ و روایات به عنوان شاهد و نمونه ذکر کردیم.

گاهی تبرک نه فقط برای بهره گرفتن فرد تبرک جوینده، بلکه برای تعظیم شعایر الهی است و البته تعظیم شعایر الهی نشانه تقوای قلوب است و مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۳) و بی‌اعتنایی به شعایر الهی نشانه بی‌تقوایی و موجب غضب الهی است. نکته مهمی که در این بحث و مباحثی این گونه؛ باید مورد توجه و دقت قرار گیرد، این است که یک انسان موحد، برکت پیامبران و اولیای الهی و مانند اینها را - که برکت خود را از خداوند کریم اخذ نموده‌اند - در طول برکت پروردگار می‌داند، نه در عرض آن و اینها در واقع در طول ربوبیت پروردگار عالمیان قرار دارند و هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارند؛ زیرا در عرض آن تصور نمی‌شوند؛ و چه مناسب است با این مطلب، این شعر از زبان مجنون که گفت:

«أُمُّ عَلِيٍّ الدِّيَارِ، دِيَارِ لَيْلِي

أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي

وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ»

«به محله لیلی گذر می‌کنم و می‌بوسم این دیوار و آن دیوار را؛ عشق کسی که در این محله سکونت دارد، دلم را لبریز ساخته نه

محبت این محله».

۱- همان، ج ۴، ص ۴۹۶

۲- الخصائص الفاطمیه، الشیخ محمد باقر الکجوری، ج ۲، ص ۵۴۹-۵۵۰

۳- الحج: ۳۲

ص: ۹۹

و همین است مقصود مؤمنانی که کعبه و ضریح بندگان صالح خدا را لمس می‌کنند، و نه عبادت کعبه و ضریح - همچنان که سیاه‌دلان گمان می‌کنند و سوءظن نسبت به مؤمنان دارند - بنابراین مخالفان تبرک و شفاعت، یا از درک این مطلب عاجزند و یا این که احتمالاً خود را به تغافل می‌زنند.

ضمناً نباید از نظر دور داشت که هر موضوع مشروع، هم‌چنان که می‌تواند مفید باشد و مورد استفاده صحیح پیروان دین و آیین قرار گیرد، می‌تواند مورد استفاده‌های سوء واقع شود، چه از طرف افراد ناآگاه و یا از طرف افرادی با اغراض خاص، برای ضربه زدن به دین؛ بنابراین موضوع تبرک نیز گاهی دچار این آسیب شده و ممکن است در آینده نیز مورد سوء استفاده قرار گیرد، در این صورت بر افراد آگاه و دلسوز است که گروه اول را آگاه کرده، متوجه اشتباهشان نمایند و با هوشیاری، مراقب اعمال مغرضان باشند و با آنان به صورت مقتضی، مقابله و توطئه‌های آنان را خنثی کنند. البته مراقبت در این جا باید مداوم باشد، چراکه تبرک جستن از اولیاء الهی و اماکن مقدسه، مانند موضوع کرامات اولیاء و صالحین یک امر فراگیر است و فراوان مورد ابتلاء قرار می‌گیرد و این مسایل هیچ‌گاه موجب نمی‌شود فعل مشروع قاطبه مؤمنان و مسلمانان زیر سؤال برود؛ و قیاس فعل انسان‌های موحد به فعل مشرکان زمان جاهلیت، قیاس مع الفارق است و قیاس‌کننده یا جاهل است یا مغرضانه، مغالطه می‌کند.

در پایان از مجموع مطالب گذشته به طور خلاصه این نتایج به دست می‌آید:

۱. هیچ مانعی وجود ندارد از این که خداوند متعال، از سر لطف و رحمت بی‌انتهای خود به بعضی از اشخاص، اماکن و چیزهای دیگری که خود اراده می‌فرماید، برکت عطا نماید و نیز آنها را واسطه فیض و رحمت خود به سایر بندگان قرار دهد، این مطلب به صراحت همچنان که گذشت، مورد تأیید آیات قرآن کریم است و هیچ اشکال شرعی و عقلی بر آن مترتب نیست.
۲. رابطه برکت صاحبان برکت، با برکت الهی رابطه طولی است نه عرضی، یعنی همه این برکات در واقع از جانب خدا و از آن اوست و مستقل از پروردگار نیست و چون در راستای برکت الهی‌اند، هرگز موجب شرک افعالی نمی‌شوند.
۳. تبرک در اقوام و ادیان توحیدی قبل از اسلام وجود داشته و قرآن کریم برخی از آنها را نقل کرده، بدون آنکه آنها را رد کند.
۴. تبرک در سیره مؤمنان و مسلمانان خصوصاً در عصر رسول اعظم (ص) وجود داشته و هیچ‌گاه آن حضرت از آن نهی ننموده و این سیره تا امروز استمرار یافته است و کاملاً مشروع است؛ زیرا ناشی از یک رابطه عاطفی و محبت داشتن به خدا و اولیای الهی است.

۵. بر مؤمنان تیزبین است که در این زمینه، با هوشیاری مراقب سوء رفتار برخی جاهلان یا مغرضان باشند و افراد ناآگاه را آگاهی بخشند و توطئه‌های مغرضان را شناخته و آنها را خنثی نمایند.

و من الله التوفیق

ص: ۱۰۲

اخبار و گزارش ها

خبرهایی از حج و ...

توهین مجدد امام مسجدالحرام به شیعیان

www.jahannews.com

پرس. تی. وی: شیخ عادل بن سالم الکلبنی امام جماعت مسجدالحرام در مصاحبه با پایگاه اینترنتی لجینیات، از واکنش شیعیان عربستان در قبال سخنان خود ابراز تعجب کرد. وی پیش از این گفته بود که بسیاری از شیعیان کافر هستند.

الکلبنی گفت: «من واقعاً از واکنش شیعیان به این اظهارات تعجب می‌کنم؛ چرا که این موضوع به هیچ وجه جدید نیست. پیش از من بسیاری از علمای اهل سنت و خلفای راشدین حکم به تکفیر شیعیان داده بودند!»

وی افزود: «مسلمانان می‌توانند به رساله جامع مهمی که حاوی سخنان خلفای راشدین است مراجعه کرده و خود ببینند که موضعگیری آنها در قبال شیعیان چیست. خلفای راشدین سال‌ها قبل گفته بودند که هر کسی به مذهب تشیع بگراید، رافضی و کافر است.»

کلبنی روز پانزدهم ماه می در مصاحبه با شبکه بی. بی. سی گفته بود: «علمای شیعه از کفار هستند و شیعیان حق ندارند در کمیته علمای مسلمان عضویت داشته باشند.»

اضافه می‌شود کمیته علمای مسلمان، مهم‌ترین و بارزترین کمیته دینی در عربستان سعودی است.

تکفیر سیاسی

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۸، تلویزیون عربی بی‌بی‌سی در برنامه‌ای با عنوان «من الصمیم» با امام جماعت مسجدالحرام به نام شیخ عادل بن سالم الکلبنی مصاحبه‌ای ترتیب داد و در آن پرسش‌هایی؛ از جمله درباره حقوق و آزادی‌های دینی در عربستان مطرح کرد.

کلبنی بر این باور است که: «همه مذاهب و طوایف در عربستان از آزادی و حقوق شهروندی برخوردارند و در میان آنها تبعیض وجود ندارد.»

به نظر وی، شاهد و گواه این ادعا آن است که ملک عبدالله هیئت اعزامی علمای شیعه منطقه شرقیه را به حضور پذیرفت و آنگاه دستور داد تمام کسانی که در جریان حادثه قبرستان بقیع دستگیر شده بودند، آزاد شوند.

و در پاسخ این پرسش که چرا شیعیان در «هیئت کبار العلماء» (شورای عالی علمای عربستان) نماینده‌ای ندارند، می‌گوید: این به خاطر آن است که آنان دادگاه‌ها و مراجع ویژه‌ای در مناطق خود دارند!

اکنون توجه شما را به بخشی از این گفت و گو و توضیحی مختصر در باره آن جلب می‌کنیم:

مجری: نظر شما درباره کسانی که شیعه را تکفیر می‌کنند چیست؟

کلبنی: تکفیر عوام شیعه جای مطالعه دارد، اما علمای آنان بدون استثنا همه کافرند! چراکه: «هر کس مقام ابوبکر را بداند و با این حال او را سب کند و از او تبری جوید، از مسلمانان به شمار نمی‌آید، هرچند چنین فردی سنی باشد. (۱)

ملاحظه

در این جا نظر افراد دل آگاه را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱. آقای کلبانی امام مسجدالحرام است و وظیفه او اقامه جماعت در اوقات مشخص در مسجد است و چنین فردی حائز مقام فتوا نیست که گروهی را مسلمان و گروه دیگر را کافر بخواند. در کشور عربستان، افتا تنها در اختیار «هیئت کبار العلماء» است و باید مسأله در آنجا مطرح شود و آنگاه پس از بررسی و اخذ نتیجه از دفتر افتاء، با امضای چند نفر منتشر شود.

۱- سایت «المشاهیر» مورخ ۲۲/۵/۲۰۰۹

ص: ۱۰۳

چنین کار مهمی در شأن امام مسجد نیست که به طور خودسرانه با مجری تلویزیونی مانند بی‌بی‌سی، که حال آن بر همگان روشن است، مصاحبه نموده و جمع عظیمی از علمای اسلام را تکفیر کند. این کار با ضوابط و قوانین عربستان سعودی سازگار نیست.

۲- شگفت این که «کلبانی» نخستین امام جماعت مسجد الحرام از تبار آفریقایی است که برای امامت برگزیده‌اند. او در این مصاحبه خود را به «اوباما» تشبیه کرده که فردی سیاه‌پوست از تبار آفریقاییان است که در آمریکا برای نخستین بار به مقام ریاست جمهوری رسیده است. گویی این دو گزینش به هم ارتباط دارند و هدف این است که بازها به صورت کبوتر ظاهر شوند و همان کارهای پیشین را در قالبی دیگر انجام دهند!

۳- این نوع تکفیر کردن‌ها، نمونه‌هایی در گذشته دارد و پیش‌تر «بن جبرین» نیز چنین فتوایی را صادر کرد لیکن با نقد علمای شیعه و سنی روبه‌رو گردید و بسیاری از علمای اهل سنت بر او اعتراض کردند و خوشبختانه وی اکنون از افراد منزوی در عربستان سعودی است.

۴- این گونه تکفیرها در موقعیتی صادر می‌شود که رهبران اسرائیل و آمریکا میان خود و کشورهای عربی در رفت و آمدند تا صلح اعراب و اسرائیل را مستحکم سازند و دولت یهودی نژادپرست را در سرزمین فلسطین تثبیت کنند و حتی در این زمینه اتحادیه‌ای را تشکیل داده‌اند تا آنجا که رییس جمهور آمریکا (اوباما) هم شعارهای دوران انتخاباتی خود را کناری نهاده و با این جریان همسو گردیده است. آنان می‌دانند از میان دولت‌های اسلامی، تنها کشور مخالف با چنین نقشه‌ای، ایران است و طبعاً جهادی‌های فلسطین نیز با مخالفت ایران دلگرم شده و زیر بار چنین صلحی نخواهند رفت و اجازه نخواهند داد که نخستین قبله مسلمانان در دست صهیونیست‌های پست قرار گیرد.

در این میان لازم است به نوشته عبدالقادر بن عبدالعزیز، یکی از علمای اهل سنت در «الجامع» توجه کنیم. او می‌گوید:

«هیچ کس به تکفیر فرد یا افراد معینی از روافض (شیعیان) قائل نبوده و این قول تنها در سال‌های اخیر، همراه با تأسیس حکومتی برای شیعه در ایران، از سال ۱۳۹۹ ه. به خاطر دلایل سیاسی رایج شده است. دولت‌های ضعیف و صاحب نفت خلیج فارس احساس رعب و ترس نموده، هر کس را که برضد شیعه مطلبی می‌نویسد، تشویق می‌کنند...» (۱)

و ما در اینجا از همه این سخنان می‌گذریم و تکفیر او را با ضوابطی که از قرآن و پیامبر آموخته‌ایم و دانشمندان اسلام بیان کرده‌اند، می‌سنجیم:

میزان ایمان و کفر در حدیث پیامبر ۹

نخست از پیامبر خدا (ص) می‌پرسیم که: ای فرستاده پروردگار! و ای انسان والایی که با رحمت و شفقت انسان‌ها را از شرک و کفر رهایی‌دهی، چه کسانی را به مسلمانی می‌پذیری و آنان را پیرو خود می‌دانی و در گستره اسلام جای می‌دهی و بر سینه چه کسانی دست رد می‌زنی؟

او در پاسخ ما چنین می‌گوید:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ.» (۲)

«اساس اسلام را پنج چیز تشکیل می‌دهد: اعتقاد به یکتایی خدا و رسالت محمد، آن‌گاه برپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان.»

در این حدیث پایه اسلام، دو اصل اعتقادی (توحید و رسالت پیامبر) همراه با سه اصل عملی نماز، روزه و حج معرفی شده است. باز در حدیث دیگر تنها به یک اصل عقیدتی و به سه اصل عملی اکتفا نموده، می‌فرماید:

«من شهد أن لا إله إلا الله، و استقبل قبلتنا وصلّى صلاتنا و أكل ذبيحتنا فذلك المسلم، له ما للمسلم و عليه ما على المسلم.» (۳)

- ۱- کتابخانه اینترنتی عقیده، رساله تکفیر شیعیان.
- ۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶، کتاب الایمان.
- ۳- جامع الأصول، ج ۱، صص ۱۵۸ و ۱۵۹

ص: ۱۰۴

«آن کس که به یکتایی خدا گواهی دهد و به سوی قبله ما نماز گزارد و از ذبیحه ما بخورد، او مسلمان است و حقوق و وظایف مسلمان را دارد.»

در حدیث سوم، مرز جهاد با کافران را چنین بیان می‌کند:

«أَمْرُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لِمَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ وَ اسْتَقْبَلُوا قِبَلَتِنَا وَ أَكَلُوا ذَبِيحَتَنَا وَ صَلُّوا صِلَاتَنَا، حُرِّمَتْ عَلَيْنَا دِمَاؤُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا» (۱)

«خداوند به من فرمان داد که با مشرکان بجنگم تا آنجا که به یکتایی او و رسالت من گواهی دهند و بر قبله ما نماز بگذارند و از ذبیحه ما بخورند و به سان ما نماز به پا دارند. در چنین حالی، جان و مال آنها بر همگان محترم است، مگر این که گناهی را مرتکب شوند که مستحق مجازات گردند.»

احادیث یاد شده که در صحیح‌ترین کتب اهل سنت از پیامبر خدا (ص) آمده، مرز اسلام و کفر را مشخص کرده‌اند و همه طوایف اسلامی را با تفاوت‌هایی که دارند، در گستره اسلام قرار داده و به وسیله اعتقاد به دو اصل عقیدتی و چند اصل عملی که مظهر عقیده‌اند، همه را به هم پیوند داده است.

با توجه به سخنان پیامبر بزرگوار اسلام، چگونه امام مسجد با چنین پیام‌های روشنی مخالفت نموده و فقط انتقاد از یک صحابی را میزان کفر معرفی کرده است؟ اگر شرط اسلام این بود که هر فرد مسلمانی باید به صحابی مورد نظر او مهر بورزد، چرا پیامبر در کلام خود به آن اشاره نکرد؟!

مردم شبه جزیره العرب گروهی به حضور پیامبر (ص) می‌رسیدند و با اظهار شهادتین به اسلام مشرف می‌شدند و هرگز پیامبر با آنان درباره صحابه سخن نمی‌گفت و از آنان پیمانی نمی‌گرفت و این حاکی از آن است که موضوع مهر ورزیدن و یا بی‌مهری به یاران وی، ارتباطی به اسلام افراد ندارد و یاران وی با دیگر مسلمانان حکم یکسان دارند.

ضوابط تکفیر نزد علمای اسلام

شایسته بود این فرد (کلبانی) که در حد و اندازه مقام افتا نیست، لااقل به سخنان بزرگان مراجعه می‌کرد و از آنها الهام می‌گرفت. ما در این جا برخی از کلمات بزرگان مذاهب اسلامی را نقل می‌کنیم تا روشن شود که میزان و معیار ایمان و کفر چیست؟

۱. از امام صادق (ع): «حقیقت اسلام، گواهی دادن بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر است و با این شهادتین، خون افراد محترم شمرده می‌شود و می‌توانند با یکدیگر ازدواج کنند و ارث ببرند.» (۲)

۲. ابوحنیفه: «من هرگز کسی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم و اختلاف با آنان را مایه خروج از اسلام نمی‌دانم.» (۳)

۳. شافعی: خداوند رسول خود را مأمور کرد که با مشرکان بجنگد. تا این که اعلام کنند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و وقتی چنین کردند، خودن و اموال آنان محترم شمرده می‌شود، مگر این که گناهی مرتکب شوند که حرمت آنها را از بین ببرد. (۴)

۴. احمد بن زاهر سرخسی: امام ابوالحسن اشعری، در خانه من در بستر بیماری به سر می‌برد، بیماری که منتهی به مرگ او شد. او به من دستور داد: تمام شاگردانش را به خانه‌اش دعوت کنم، آن گاه که آنان حاضر شدند خطاب به ایشان گفت:

«اشهدوا علی أنني لا أكفر أحداً من أهل القبلة بذنب لأنهم رأيتهم كلهم يشيرون إلى معبود واحد و الإسلام يشملهم و يعمهم.» (۵)

«گواه باشید، که من هیچ یک از کسانی را که در نماز رو به قبله می‌ایستند، به خاطر هیچ گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همگان به خدای واحد اشاره کرده و اسلام، همگان را دربر می‌گیرد.»

۵. تقی الدین سبکی (از مجتهدین عالی مقام قرن هشتم و معاصر با ابن تیمیه): «تکفیر مؤمنان جداً کار مشکلی است. آن کس که در دل ایمان دارد، گروهی را که گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله باشند، تکفیر نمی‌کند و این کار گناهی بس بزرگی و بسیار

کار خطرناکی است.» (۶)

۱- همان.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۳، حدیث ۳

۳- تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷

۴- الأم، ج ۷، صص ۲۹۶ و ۲۹۷

۵- شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸

۶- همان

ص: ۱۰۵

۶. قاضی ایجی در «مواقف» (که کتاب درسی کلامی است): چیزهایی که مسلمانان درباره آن اختلاف دارند، مثلاً آیا علم خدا ذاتی اوست یا زائد بر ذات. آیا خدا فاعل فعل بندگان است یا نه؟ و یا خدا در جهتی نیست و مکانی را اشغال نکرده، چیزهایی است که درباره آن از پیامبر (ص) و صحابه چیزی به ما نرسیده است. بنابراین، خطا در این مسائل زبانی به اسلام شخص نمی‌رساند. (۱)

۷. تفتازانی: «هیچ مسلمانی تکفیر نمی‌شود، مگر این که ضروریات دین را مانند حدوث عالم و معاد انکار کند، آنگاه می‌افزاید: پیامبر هرگز تفتیش عقاید نمی‌کرد.» (۲)

۸. ابن عابدین (فقیه قرن سیزدهم، ت ۱۲۵۰ ه. ق.) که فقاقت او مورد پذیرش است: «کسانی که گروهی را تکفیر می‌کنند، ارتباطی به فقها و مجتهدین ندارند و اعتباری به تکفیر آنان نیست.» (۳)

این‌ها شخصیت‌های علمی و کلامی و اسلام شناسان بزرگ اهل سنت هستند که همگی در میان مسلمانان مقامی دارند و در طول قرون گذشته به آنچه که پیامبر خدا آن را میزان ایمان و کفر قرار داده، اکتفا کرده‌اند و مسائل جانبی کلامی را مایه تکفیر ندانسته‌اند. حال چه شده فردی که تنها صدای خوبی دارد و قرآن را حفظ کرده، بر مسند افتا نشسته و با آتش چنین بازی می‌کند؟ و بهانه به دست تروریست‌های آدمکش می‌دهد که حمام خونی راه بیندازند و دیگران هم به بهانه جنایات آنان کشورهای اسلامی را اشغال کنند و حضور نامشروع خود را در آنجا به این بهانه توجیه نمایند؟!

نقد زندگی افراد، غیر از سبّ آنان است

همه افراد، جز کسانی که خداوند ایشان را معصوم معرفی کرده، تحت پوشش قانون‌اند و زندگی آنان قابل نقد است و مراد از نقد، بدگویی و ناسزاگویی نیست بلکه بررسی نقاط قوت و ضعف زندگی افراد است و فرد صحابی از آنجا که معصوم نیست، زندگی او می‌تواند مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

پیروان اهل بیت: اگر درباره صحابه سخن می‌گویند، هرگز هدف آن‌ها ناسزاگویی و بدگویی نیست، بلکه نوعی تشریح زندگی و ارزشیابی افعال و اعمال آن‌ها در پرتو کتاب و سنت است. و ما هیچگاه نباید گروهی را فوق قانون بدانیم و از هر نوع سخن گفتن، ولو به حق و با موازین کتاب و سنت را درباره آنان ممنوع سازیم.

شکی نیست که دیدار پیامبر و مصاحبت با او، فضیلتی برای عموم صحابه است، ولی نباید این فضیلت سبب شود که آنان را فوق قانون دانسته و از هر نوع سخن گفتن درباره ایشان جلوگیری کنیم!

نقطه خلاف میان شیعه و سنی همین است، آنان می‌گویند صحابه پیامبر که در حدود ۱۰۰،۰۰۰ نفرند، نقدپذیر نیستند و نباید درباره آنان سخنی گفت ولی دیگران می‌گویند با کمال احترام به همه کسانی که حضور پیامبر رسیده‌اند، مانعی نیست که در پرتو آیات قرآنی و احادیث رسول الله و تاریخ قطعی، به نقد زندگی آنان پردازیم و از برترین و پرهیزکارترین آنان تقدیر کنیم و سخنان او را که از پیامبر (ص) نقل می‌کند، از جان و دل بپذیریم و در مقابل، اگر گروهی را برخلاف آن یافتیم از پذیرش سخنان آن‌ها بپرهیزیم.

آنچه که امروز مورد بحث است، همین است که آیا صحابه پیامبر خدا (ص) نقدپذیرند یا غیر آن؟ و این مسأله‌ای کلامی و فکری است و هر دو اندیشه برای خود طرفدارانی دارد و نباید گروهی، گروه دیگر را متهم به الحاد یا اهانت یا سبّ صحابه کنند.

امیر مؤمنان، علی (ع) نقد را تجویز و سبّ را ممنوع اعلام می‌کند و آنگاه می‌شود سربازانش شامیان را دشنام می‌دهند، می‌فرماید:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَابْلَغَ فِي الْعُدْرِ.» (۴)

«من هرگز دوست ندارم شما ناسزا گو باشید، بلکه اگر کارهای آن‌ها را بیان می‌کردید و رفتار آنان را یادآور می‌شدید، این به

راستی و درستی نزدیکتر بود و از شما بهتر پذیرفته می‌شد.»

۱- ایجی، مواقف، ص ۳۹۲

۲- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۲۲۷ و ۲۲۸

۳- ردّ المحتار علی الدرّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶

ص: ۱۰۶

در طول تاریخ، نویسندگان شیعه در مورد صحابه و تابعین و همه شخصیت‌های تاریخی، به نقد زندگی پرداخته‌اند و نقاط قوت و درخشان آن‌ها را ترسیم کرده و ستایش نموده‌اند و در عین حال، از بیان ضعف‌ها و خطاهای آنان خودداری نمی‌کنند، مسلماً هدف از نقد، تحقیر و کوچک کردن آن‌ها نیست بلکه چون ما مسلمانان آیین الهی را از آن‌ها فرا می‌گیریم، باید واقعیت این افراد و ارزش هر یک از افعال و احوال آن‌ها روشن شود تا آیین الهی را از سرچشمه صاف و زلال اخذ کنیم.

قرآن و نقد پذیری صحابه

آنان که صحابه را خط قرمز تلقی کرده و اجازه نمی‌دهند درباره آنان نقد عادلانه انجام گیرد، باید کمی درباره آیات قرآن و احادیث پیامبر که درباره همین خطوط قرمز وارد شده، بیندیشند. اکنون بطور گزیده، به چند مورد که خط قرمزها شکسته شده، اشاره می‌کنم:

۱. پیامبر (ص) حدود الهی را در حق یاران خود اجرا می‌کرد؛ یعنی دست سارق را می‌برید و زانی را تازیانه می‌زد و زنا می‌محسنه را با رجم کیفر می‌داد و هرگز احدی به آن حضرت اعتراض نکرد که زندگی صحابه قابل نقد نیست، بلکه پیامبر (ص) با این عمل ثابت کرد که تفاوتی میان آنان و دیگر طبقات نیست.

۲. قرآن کریم در آیه **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِیَا فِتْنَتُوا** (۱) ولید بن عقبه را فاسق نامید و پس از نزول این آیه، کسی زبان به اعتراض نگشود.

۳. در سوره جمعه، گروهی از یاران پیامبر نکوهش شدند که به خاطر تجارت و سرگرمی، پیامبر (ص) را در حال خطبه خواندن تنها گذاشتند؛ چنان که می‌فرماید:

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا (۲)

«آنگاه که داد و ستد یا سرگرمی را دیدند، به سوی آن روان شدند و تو را ایستاده- در حال خطبه- ترک کردند.»

۴. پیامبر گرامی (ص) قاتلان عمّار را «فته باغیه» خواند، آنگاه که دید عمار با چهره گردآلود سنگ بر پشت می‌کشد و به سوی مسجد می‌آورد، فرمود:

«طوبی ابن سمیة...»

؛ «گوارا باد ای فرزند سمیه، تو را گروهی ستمکار می‌کشند. آنان را با عمار چه کار؟ عمار آنان را به بهشت می‌خواند و آن‌ها او را به دوزخ دعوت می‌کنند.»

این‌ها نمونه‌های روشن از انبوه تاریخ است که در آن‌ها صحابه پیامبر (ص) به عنوان خط قرمز در انتقاد تلقی نشده‌اند. بنابراین، انتقاد محققانه درباره هر فردی، جز معصوم صورت بگیرد، ممکن است درست یا خطا باشد، ولی ایمان کسی را خدشه‌دار نمی‌کند. سلف صالح و نقدپذیری صحابه

اگر بناست از سلف صالح پیروی کنیم، باید نخست روش آنان را مشخص سازیم.

تاریخ حاکی از آن است که سلف، از نقد صحابه دریغ نمی‌کردند و اگر کسی نقطه ضعفی در صحابی می‌دید و آن را بازگو می‌کرد، هرگز متهم به کفر و فسق و الحاد نمی‌شد؛ زیرا به حکم گفتار پیامبر گرامی (ص):

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»

(۳) نظر تخریب و دشمنی با آنان نبود، بلکه بازگو کردن وقایع بود و هست تا خلف صالح پیروی کند، اکنون نمونه‌ای را می‌آوریم که بخاری آن را در صحیح خود، در تفسیر سوره نور، درباره واقعه «إفک» آورده است:

وقتی عبدالله بن ابی، یکی از همسران پیامبر را متهم کرد که با مردی ساریبان رابطه دارد، آیات الهی بر تبرئه آن زن و آن مرد نازل

شد و همه دانستند که آن مرد منافق (عبدالله بن ابی) بی‌جهت به آن همسر پیامبر (ص) تهمت زده است. پیامبر (ص) بالای منبر، شروع به سخن کرد و گفت: مرا معذور می‌دارید در تنبیه کسی که اهل بیت مرا آزرده است و همچنین مردی را متهم کرده که من از او جز نیکی ندیده‌ام. در مجلس سخنرانی دو گروه انصار (خزرجیان و اوسیان) نشسته بودند. در این هنگام سعد بن معاذ انصاری،

۱- حجرات: ۶

۲- جمعه: ۱۱

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ح ۱

ص: ۱۰۷

رییس قبیله اوس گفت: ای پیامبر خدا، ما تو را معذور می‌داریم. اگر آن تهمت زننده از اوسیان باشد گردن او را می‌زنیم و اگر از خزرجیان باشد، اگر امر کنی، او را نیز گردن می‌زنیم.

سخن سعد بن معاذ بر خزرجیان گران آمد و رییس آنان به نام سعد بن عباده برخاست و گفت: به خدا دروغ می‌گویی، تو نمی‌کشی و تو نمی‌توانی خزرجی را بکشی.

در این جا می‌بینیم رییس خزرجیان رییس اوسیان را متهم به دروغ‌گویی می‌کند؛ یعنی نسبت گناه به او می‌دهد، با این حال از دایره اسلام و ایمان بیرون نمی‌رود.

سخنان سعد بن عباده خزرجی درباره سعد بن معاذ برای اوسیان سنگین آمد و یک نفر از آنان به نام «اسید بن حضیر» برخاست و به سعد بن عباده گفت: به خدا تو دروغ می‌گویی اگر مرد تهمت زن، از خزرجیان باشد، ما او را می‌کشیم، تو منافقی هستی که از منافقان دفاع می‌کنی.

در این جا هم بزرگی از اوسیان، بزرگ خزرجیان را به دروغ‌گویی و نفاق متهم می‌کند و هرگز از دایره اسلام بیرون نمی‌رود. بالاتر از آن این که پس از این گفتگوهای تند، اعضای هر دو قبیله در مسجد برخاستند تا به جان هم بیفتند و یکدیگر را بکشند، ولی پیامبر خدا آنان را آرام کرد و در جای خود نشاند. (۱)

هرگز این دو گروه بزرگ که در آن روز استوانه اسلام بودند، با این گفتگوها متهم به کفر و الحاد نشدند.

از بیزاری تا بیزاری

تاریخ حاکی از آن است که پیامبر خدا دارای ۱۰۰۰۰۰ صحابی بوده که قریب ۱۶۰۰۰ نفر از آنان به نام و وصف شناخته شده‌اند و از باقی نام و نشانی نیست.

گروهی از این صحابه در غزوه‌های بدر و احد و خندق و حنین جام شهادت نوشیدند و گروه‌هایی پس از رحلت پیامبر خدا (ص) راه جهاد را پیش گرفته، به نشر اسلام پرداختند. آیا یک فرد علاقه‌مند به پیامبر (ص) و محب و دوست او به خود اجازه می‌دهد که از این پروانگان نور، بیزاری بجوید؟ اصولاً بیزاری از یک فرد صحابی از آن نظر که گرداگرد پیامبر بوده و به او علاقه داشته، با اسلام و ایمان به رسول خدا سازگار نیست.

ولی اگر فرض کنیم، فردی یا افرادی که پیرامون پیامبر (ص) بودند و کاری خطا و برخلاف فرمان خدا و رسول از آنان سر زد، بیزاری جستن از این فرد به خاطر این اعمال، شأن یک مؤمن واقعی است که منکر را منکر و معروف را معروف می‌شمارد.

آنچه که در اینجا مورد نظر است، همین است که حساب افراد را از آن نظر که پیوندی با رسول خدا دارند از حساب اعمال و رفتار آنان که با قرآن و سنت، همسو نباشد، از هم جدا کنیم و در این مورد، فرقی میان خلفا و دیگر صحابه نیست.

باز تأکید می‌شود که تمام افراد از آن نظر که تشرف به رؤیت نور رسول الله داشته‌اند، یک فضیلت دارند ولی بررسی اعمال فرد یا افرادی از آنان در دایره زندگی شخصی و بر پایه قانون الهی، جدا از این که صحابه پیامبر بودند، مسأله‌ای دیگر است. تمام مناقشات و نقدها در محدوده شخصی افراد صورت می‌پذیرد نه از آن نظر که پیوندی با پیامبر خدا ۹ داشته‌اند و اگر این دو مطلب را از هم جدا کنیم، بسیاری از بدبینی‌ها از میان برداشته می‌شود. ما نباید قضاوت‌های علمی و دینی را نوعی بی‌مهری به صحابه یا پیامبر ۹ تلقی کنیم، بلکه باید آن را مقدمه‌ای برای شناخت کسانی قرار دهیم که اعمال و رفتار آنان می‌تواند الگوی ما باشد.

و من امیدوارم که علما و دانشمندان عربستان که به وحدت اسلامی علاقه‌مند هستند، امثال کلبانی را که سنگ تفرقه به میان مسلمانان می‌اندازند، از خود دور سازند و او را برای محاکمه به کنار میز محاکمه بکشانند.

۱- صحیح بخاری، ج ۳۰، ص ۲۶۶، تفسیر سوره نور، آیه لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ. به شماره ۴۷۰

ص: ۱۰۸

اگر این کار عملی نیست، دست کم، سیاستمداران عربستان که حرمین شریفین را در اختیار دارند، باید از دخالت افراد ناصالح در امور فتوا و عقاید مسلمین جلوگیری کنند و قطعاً می‌دانند تمام این ترورها و برادرکشی‌ها در جهان اسلام، معلول همین فتواها و این نوع کج اندیشی است.

نویسند و تحلیل‌گر سیاسی عربستان:

مفتی عربستان برود نجف، دست آیت‌الله سیستانی را ببوسد!

www.shia-news.com

سرویس بین‌الملل «تابناک»، اظهارات یک نویسنده عربستانی، مبنی بر این که «شیخ الأزهر»، مفتی عربستان و قرضای باید دستان مرجع تقلید شیعیان را ببوسند، خشم وهابیان را برانگیخت.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، به نقل از ابنا، اظهارات «جمال الخاشقجی»، نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی عربستانی و دبیر روزنامه «اخبار العرب» (روزنامه انگلیسی‌زبان و پر شمارترین روزنامه در عربستان) خشم وهابیان افراطی را برانگیخت.

وی در مقاله‌ای که به تازگی نوشته، از مواضع وحدت‌گرایانه آیت‌الله سیستانی، از مراجع تقلید شیعیان حمایت و تقدیر کرد.

خاشقجی در ادامه، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که اگر آیت‌الله سیستانی فتوای قتل اهل سنت در عراق را صادر می‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ و آیا این امکان برای شیعیان نیست که اتومبیلی را در جلوی مسجد اهل سنت منفجر کرده و شماری را به قتل برسانند؟ وی در پاسخ به این پرسش‌ها تأکید می‌کند: بی‌شک، تنها کسی که آرامش را نزد شیعیان به ارمغان آورده، مرجع تقلیدشان است.

وی در ادامه از شیخ الأزهر، مفتی عربستان و قرضای می‌خواهد به نجف اشرف سفر کرده و دستان آیت‌الله سیستانی را ببوسند.

این نویسنده عربستانی در بخش دیگری از مقاله خود، به خبری مبنی بر کاندیدا بودن آیت‌الله سیستانی برای دریافت جایزه صلح نوبل اشاره کرده و می‌افزاید: وی نقشی مهم و اساسی در اجرای انتخاباتی آزاد در عراق و مقابله با توطئه‌های دشمنان دارد.

وی می‌افزاید: این مرجع شیعه، تلاش بسیاری برای پایان دادن به اختلافات شیعه و سنی به کار می‌گیرد تا جایی که از شیعیان می‌خواهند در برخورد با اهل سنت و سلفی‌ها، منطوق، عقل و صبر را به کار گیرند.

مشخص شدن سرزمین‌های شیعه در طول تاریخ

www.tabnak.ir

برای نخستین بار، مرزهای سرزمین‌های شیعی در طول تاریخ، از زمان امامان معصوم تا دوره معاصر، مشخص شد.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، اطلس شیعه یک اثر تألیفی- پژوهشی است که هدف اصلی آن، ارائه تصویری جغرافیایی- تاریخی از شیعه در تاریخ اسلام از آغاز تا به امروز است.

ص: ۱۰۹

در این کتاب تلاش شده است تا تاریخ شیعه در قالب نقشه‌های جغرافیایی ارائه شده و حدود پیشرفت تشیع در هر مقطع تاریخی و در هر نقطه جغرافیایی نشان داده شود.

در این اثر که به همت حجت‌الاسلام و المسلمین رسول جعفریان و تیم پژوهشی وی آماده شده، در سه بخش «ارائه مواد تاریخی و توضیحی درباره سیر تطور شیعه»، «ارایه نقش‌های جغرافیایی» و «ارائه جداول» تنظیم شده است.

این کتاب که در قطع رحلی بزرگ در حجم ۷۴۴ صفحه بوده و از سوی سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح به چاپ رسیده است، در آن، تشیع به معنای وسیع آن مورد توجه بوده و اخبار اسماعیلیه، زیدیه و علویان نیز درج شده است.

با این حال، جریان اصیل تشیع، جریان تشیع معتدل است که همان مذهب امامیه است و همیشه و به رغم آن که در طول تاریخ مورد هجوم بوده، تلاش کرده تا با دیگر مسلمانان همزیستی داشته باشد.

به گفته مؤلف، در هر مرحله، پس از تهیه مطالب و نقشه‌های اولیه مربوط به آن، نقشه‌ها در اختیار سازمان جغرافیایی قرار می‌گرفت و دوستان ما در سازمان، با کشیدن نقشه‌ها، آن‌ها را برای اصلاح باز می‌گردانند و گاه یک نقشه، چندین بار اصلاح و مرور می‌شد. نکته جالب اینجاست که این اثر تا اندازه‌ای به روز است و سیطره تشیع از ایران و خاورمیانه گرفته تا نقاطی از هند و آفریقا و اروپا و آمریکا را مشخص کرده است.

فصل نخست؛ با نام «آغاز تشیع» که از تعریف شیعه آغاز و تا بیان فرقه‌های شیعه ادامه یافته است.

فصل دوم؛ با نام «امامان شیعه»، شامل زندگی حضرات معصوم با ارائه مطلب و نقشه درباره زندگی هر امام است.

فصل سوم؛ با نام «تشیع در شهرهای ایران» است که برای هر شهر از شهرهای اصلی شیعه مذهب، نقشه و متن ارائه شده و گاه به خاندان‌های مهم شیعه هر ناحیه نیز پرداخته شده است.

فصل چهارم؛ «دولت‌های شیعه در ایران» که نخستین آن‌ها دولت علویان طبرستان و پایان آن عصر امام خمینی ۱ است. در این میان، از دولت‌هایی چون آل بویه، اسماعیلیه، ایلخانان، سربداران، مرعشیان، صفویان، قاجار تا انقلاب اسلامی سخن به میان آمده است.

فصل پنجم؛ «تشیع در عراق» است که از شهرهای کوفه و واسط و بغداد سخن گفته شده و با گذر از مهمترین رویدادهای تاریخی شیعه در این دیار، به زمان حال رسیده و از بغداد عصر جدید و دولت شیعی کنونی عراق نیز سخن گفته شده است.

فصل ششم؛ «تشیع در جزیره‌العرب» است که درباره شیعیان مدینه و همین‌طور منطقه شرقیه؛ یعنی احسا و قطیف سخن گفته شده است. پس از آن، از بحرین و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند قطر، امارات، کویت و عمان نیز سخن به میان آمده و بخش قابل توجهی نیز به یمن و زیدیه اختصاص داده شده است.

فصل هفتم؛ «تشیع در شامات» است که از ورود تشیع به شام، به ویژه حلب سخن گفته شده و سپس از شهرهای سوریه، از جمله دمشق و نیز از علویان و در پایان از شیعیان لبنان تا زمان حاضر سخن گفته شده است.

فصل هشتم؛ «تشیع در آفریقا» که بخش عمده آن به علویان ادریسی و دولت فاطمی اختصاص دارد و پس از آن به رسوخ و نفوذ تشیع در کشورهای آفریقای که عمدتاً در یکصد سال اخیر به ویژه پس از پیروزی انقلاب بوده بحث شده است.

فصل نهم؛ «تشیع در شبه قاره و افغانستان» که ضمن آن به تفصیل از دولت‌های شیعی در حیدرآباد و مناطق دیگر هند و نیز نواب‌های شیعی حاکم بر برخی از نواحی و همین‌طور شیعیان کشمیر و سپس پاکستان بحث

ص: ۱۱۰

شده است. برای هر بحث و متن تاریخی، چندین نقشه تاریخی ارائه شده است. در پایان این بخش، از نفوذ تشیع در کشورهای مالزی، اندونزی و تایلند نیز سخن به میان آمده است.

فصل دهم؛ «تشیع در قفقاز و ترکیه» که از شیعیان آذربایجان و همین طور استانبول و دیگر شهرهای ترکیه سخن گفته شده و بحثی نیز درباره علویان صورت گرفته است.

فصل یازدهم؛ «تشیع در اروپا» که بیشتر مربوط به قرن اخیر است. در این فصل از شیعیان بریتانیا، آلمان و همین طور ایتالیا و بلژیک به اجمال بحث شده است.

فصل دوازدهم؛ «تشیع در آمریکا» و کاناداست که از برخی مؤسسات و تشکل‌های شیعی به اجمال سخن به میان آمده است. واکنش‌های متفاوت علمای شیعه در برابر نامه موسوم به «بیانیه فرهیختگان شیعه»:

تأیید علی‌الامین، تأمل فضل‌الله، انتقاد النمر و خودداری الصفار از اظهار نظر

مهدی سرحدی

- سید علی‌الأمین، از مراجع شیعه با تأیید مفاد نامه‌ای که تنها روزنامه الوطن نسبت به انتشار آن اقدام کرد، آن را تلاشی برای تحکیم و تقویت ارتباط شیعیان عرب زبان با ملت‌ها، دولت‌ها و سرزمین‌های خود دانست و تصریح کرد: «بازنگری در برخی از آداب و سنتی که ریشه در شرع اسلام ندارند، مورد تأیید و حمایت ماست و خواهان آن هستیم که شیعیان، شعائر دین را مطابق با آنچه ائمه اهل بیت (علیهم السلام) فرمان داده‌اند، به انجام رسانند.»

- سید محمد حسین فضل‌الله یکی دیگر از مراجع شیعه، اظهار نظر درباره بیانیه ۱۱ تن از فرهیختگان شیعه را «تازمان شفاف‌تر شدن موضوع» به تعویق انداخت و به زمان دیگری واگذاشت. شیخ حسن الصفار نیز از اظهار نظر در باره بیانیه مذکور خودداری کرد. اما سید حسن النمر با اعتراض نسبت به این بیانیه، انتقاداتی را مطرح کرد که از آن جمله می‌توان به خلط مباحث اجتماعی و نظری، عدم توجه به روش علمی بحث، حمله به فقها و علما و انکار مواردی که جزو ضروریات مذهب به شمار می‌آید اشاره کرد.

- شیخ محمد عمیر از فعالان فرهنگی - اجتماعی استان قطیف نیز با رویکردی محتاطانه نسبت به بسیاری از موارد مذکور در این بیانیه تصریح کرد: «انتقادی که در این بیانیه نسبت به مسأله ولایت فقیه مطرح شده، مغرضانه است و به اختلاف نظر علمای شیعه درباره آن (مانند هر مسأله دیگر فقهی و اجتهادی) توجه نشده است.

محافل شیعی در قبال فراخوان اعلام شده برای «تصحیح عقاید شیعیان» که از سوی ۱۱ تن از افراد موسوم به «فرهیختگان شیعه» صورت گرفته است، واکنش‌های متفاوتی نشان داده‌اند و در وضعیتی که حسن الصفار از اظهار نظر در این باره خودداری می‌کند، حسن النمر به خبرنگار الوطن توضیحاتی ارائه کرد که به تعبیر خود وی، «نکاتی ابتدایی» را شامل می‌شود. وی تصریح کرد: «آنچه اکنون بیان می‌کنم، انتقادات مقدماتی در باره بیانیه اشخاصی است که خود را «فرهیختگان شیعه» نامیده‌اند و در خصوص تصحیح روند عملی شیعیان در جهان عرب مطالبی بیان کرده‌اند، هرچند برخی از اظهارات آنان تنها به شیعیان مربوط نمی‌شود و اهل سنت را نیز در بر می‌گیرد و برخی دیگر نیز نیازمند تحلیل و بررسی گسترده و فراگیر است که اشکالات رویکرد آنان را آشکار سازد، اما به طور خلاصه می‌توان در این باره چنین گفت:

۱. روشی که نامبردگان در بیان مطالب مورد نظر خود به کار برده‌اند، علمی نیست؛ چرا که به طور آشکار مسائل را با هم خلط کرده و در آمیخته‌اند و چنان که اهل فن می‌دانند، مسائل اعتقادی باید به شیوه‌ای متفاوت با مسائل فقهی مورد بررسی قرار گیرد. این اشکال از آنجا ناشی شده است که امضاکنندگان بیانیه

ص: ۱۱۱

چنان که از مثال‌ها و شواهد مذکور در بیانیه بر می‌آید- نسبت به معارف دینی بینش عمیق ندارند؛ از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نامبردگان در بیانیه خود نسبت به معاف شدن سادات (بنی هاشم) از پرداخت زکات و صدقات اعتراض کرده‌اند، در حالی که هیچ یک از فقهای شیعه یا سنی چنین حکمی نداده است و اغنیای سادات از لحاظ وجوب پرداخت زکات، تفاوتی با دیگران ندارند.

۲- امضاکنندگان بیانیه اعلام کرده‌اند که برخی از عقاید و احکام شرعی را قبول ندارند! کسی که کمترین اطلاعی از اسلام داشته باشد، چنین سخنی نمی‌گوید؛ زیرا معارف و عقاید در دایره مسائل «قابل قبول» یا «غیر قابل قبول» قرار ندارد؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)، (۱) (... هُمُ الظَّالِمُونَ)، (۲) (... هُمُ الْفَاسِقُونَ). (۳)

۳- نویسندگان این بیانیه در ذکر دلایل خود برای ردّ برخی مسائل، اندیشه‌های نظری و اجتماعی را آشکارا با هم در آمیخته و خلط کرده‌اند و عدم ثبات آنان در بیان ملاک‌های ردّ و قبول، نشانگر آن است که آن‌ها زمینه عقیدتی مستحکمی ندارند. آنان همچنین برخی از احکام شرعی را مخالف کرامت انسانی دانسته‌اند و احکام برده داری و جهاد ابتدایی را به عنوان مثال‌هایی در این زمینه ذکر کرده‌اند.

۴- مقدماتی که آنان در بیان نظریه خود آورده‌اند، نادرست است. برای مثال، فعالیت‌های شیعیان در منطقه خلیج [فارس] را با مسائل طایفه‌ای و اختلافات مذهبی مرتبط دانسته‌اند، چنان که گویی شیعیان آغازگر درگیری‌های مذهبی بوده‌اند. از طرفی به این نکته نیز اشاره نکرده‌اند که اگر هم برخی از شیعیان درگیر این اختلافات و درگیری‌ها شده‌اند، اقدام آنان عکس العمل و واکنشی در برابر فتواها و تندروی‌های تکفیری بوده است.

۵- حمله به فقها و علما در این بیانیه به گونه‌ای است که گویی آنان علت همه عقب ماندگی‌ها و مشکلات شیعیان هستند. حال آن که همگان می‌دانند که شیعیان اولاً در اقلیت هستند و ثانیاً اغلب آنان تحت حاکمیت حکومت‌های سنی مذهب زندگی می‌کنند. پس باید گفت علمای شیعه نه تنها سبب اصلی عقب ماندگی جهان عرب نیستند، بلکه حتی نمی‌توان آنان را یکی از عوامل این عقب ماندگی به شمار آورد.

۶- تلاش برای دامن زدن به اختلافات با استفاده از ابزارهای سیاسی و مذهبی در این بیانیه به چشم می‌خورد و از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اشاره به مسأله ولایت فقیه؛ که از یک سو ابهامات بسیاری درباره آن پدید آمده و از سوی دیگر تبلیغات مغرضانه، آن را به دستاویزی برای عیبجویی از شیعیان قرار داده است، در حالی که تمامی مذاهب اسلامی، به نوعی قائل به ولایت فقیه هستند و گاهی آن را «قاضی» و زمانی «مفتی» می‌نامند و ولایت فقیه نیز چیزی جز آن نیست. از طرفی شیعیان نیز در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها این اصل را پیاده نکرده‌اند و به عنوان نمونه شیعیان که در عراق اکثریت را در دست دارند و نیز شیعیان لبنان چنین قاعده‌ای را در عمل پیاده نکرده‌اند.

۲- مسأله خمس و تشبیه آن به «اموال قارون» که «تحت اختیار مراجع قرار دارد و در آن بدون احساس مسئولیت تصرف می‌کنند»؛ حال آن که همگان از این حقیقت باخبرند که وجوه شرعی جز در راه‌های خیر- و در رأس آن‌ها، برای رفع نیاز فقرا و نیازمندان- صرف نمی‌گردد.

۳- تلاش برای تشدید اختلاف میان شیعه و سنی، مظلوم‌نمایی و تظاهر به این که امضاکنندگان بیانیه در معرض سوء قصد قرار دارند؛ از طریق طرح موضوع توهین به صحابه و سبّ و حتی قذف آنان، که دروغی آشکار است و از ناآگاهی نسبت به احکام

شرع نشأت می گیرد.

۶. انکار یکی از ضروریات مذهب تشیع؛ یعنی امامت اهل بیت: و اولویت داشتن آنان بر دیگران، از طریق انکار حجیت اقوال آنان؛ که این مسأله نیز از جهل و ناآگاهی نسبت به اصول مذهب تشیع ناشی شده است. نویسندگان بیانیه می خواهند چنین القا کنند که شیعیان معتقدند که تنها نظریات خودشان صحیح و درست است و نه آرا و نظریات دیگران. آیا غیر شیعیان، نظر و باوری جز این دارند؟!

۱- مائده: ۴۴

۲- مائده: ۴۵

۳- مائده: ۴۷

ص: ۱۱۲

۷. یکی از سخنان خنده‌دار و گریه‌آور آنان این است که در اثبات بی‌نیازی از علمای دین آورده‌اند: «اسلام دینی است که همه می‌توانند آن را بفهمند و دریابند!» این گفته نیز تعبیر ساده‌لوحانه‌ای است که درباره یک تخصص یا حرفه ساده نیز قابل پذیرش نیست، چه رسد به دین و آیینی که پایان‌بخش دین‌هاست و آموزه‌های آن والاترین آموزه‌هاست. چه بسا این گفته مقدمه‌ای برای تضعیف احکام شرع باشد، چنان که از گفته آنان در ادامه نیز این گونه بر می‌آید: «عقیده ما آن است که اسلام دینی است که همه مردم به اندازه درک و ظرفیت خود آن را در می‌یابند و آنچه اسلام بدان فرا می‌خواند با آموزه‌های دیگر قواعد، قوانین و نظام‌های انسانی تفاوتی ندارد.»

از سوی دیگر هانی عبدالله سخنگوی دفتر سید محمد حسین فضل الله، یکی از مراجع شیعیان در لبنان تصریح کرد: اظهار نظر در باره این بیانیه نیازمند زمان است و دفتر آیت الله از گزارش‌های منتشر شده در مطبوعات در باره این موضوع آگاهی یافته و برخی از موارد یاد شده در بیانیه را مورد بحث قرار داده است.

وی در گفتگو با الوطن گفت: «بسیاری از بندهای بیانیه - به ویژه مواردی که به وحدت اسلامی و تحکیم پیوندهای ملی مربوط می‌شود - از جمله دغدغه‌های سید فضل الله بوده و در زمره کارهای روزمره ایشان قرار دارد و ایشان همواره مواضع خود را در این زمینه اعلام داشته‌اند که آخرین آن‌ها روز گذشته در دیدار هیئت کویته با ایشان مطرح شد و ایشان بار دیگر حرمت هرگونه توهین به صحابه و همسران پیامبر (ص) را مورد تأکید قرار دادند.» وی افزود: «ایشان از منتقدان جریان‌ات مروّج خرافات و غلو و مبالغه هستند و خواهان مبارزه با این جریان‌ات و جلوگیری از خدشه‌دار شدن وحدت امت اسلام بوده‌اند.» سخنگوی دفتر فضل الله همچنین در خصوص چگونگی مصرف وجوهات و خمس تصریح کرد: «عملکرد سید فضل الله در این باره همواره واضح و شفاف بوده است و ایشان از طریق مؤسسات و ساختارهای مشخص، این وجوه را صرف رسیدگی به نیازمندان کرده‌اند.»

همچنین سید جعفر فضل الله فرزند سید محمد حسین فضل الله در این باره به خبرنگار الوطن گفت: «مرجعیت شیعه همواره در برابر بسیاری از انتقادهای مطرح شده در جهان اسلام؛ به‌ویژه جهان تشیع، مواضع شرافتمندانه‌ای اتخاذ کرده‌اند ... برای اظهار نظر در باره این بیانیه نیز بهتر آن است عجله نکنیم و منتظر باشیم تا مسائل شفاف‌تر شود.»

این در حالی است که سید علی‌الأمین یکی دیگر از مراجع لبنان، تلاش گروهی از فرهیختگان و علمای شیعه برای «تحکیم پیوند میان شیعیان عرب زبان با کشورها، دولت‌ها و ملت‌های خویش» را تأیید کرد و مخالفت با «اقدامات سیاسی که می‌کوشد شیعیان را به جریان‌هایی در خارج از کشورها و ملت‌های خود پیوند دهد» را مورد تأکید قرار داد.

وی در ادامه افزود: «به همین سبب، ما در گذشته اعلام کرده‌ایم که ولایت فقیه نباید به یک ولایت سیاسی تبدیل شود و مرزها و کشورها را در نوردد؛ زیرا پابندی به مذاهب و ادیان نباید موجب تضعیف گرایش‌های میهنی گردد.»

الأمین تصریح کرد: «رابطه دینی و مذهبی ما با ایران، به معنای رابطه سیاسی و وابستگی ما به این کشور نیست. رابطه ایران با شیعیان عرب زبان باید از طریق دولت‌ها و حکومت‌های آنان باشد، نه به‌واسطه احزاب و گروه‌ها.»

وی در مسأله تقلید گفت: «امضاکنندگان بیانیه در جایگاهی نیستند که بتوانند در باره این مسأله فقهی اظهار نظر کنند، اما در مورد چگونگی هزینه کردن اموال و وجوهات شرعی و تحکیم رابطه شیعیان با کشورها و ملت‌های خود، با آنان موافق هستیم.»

ص: ۱۱۳

الأمین در ادامه گفت: «ما نیز معتقدیم برخی از اعمال و رفتارهایی که ریشه در دین و شرع ندارد، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و خواهان آن هستیم که شیعیان، اعمال و شعائر دینی را مطابق با گفته‌ها و فرامین ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به انجام رسانند.» از سوی دیگر علی شعبان، یکی از فعالان اجتماعی عربستان سعودی که نامش در میان امضاکنندگان بیانیه آمده، در گفتگو با الوطن گفت: «صدور بیانیه به این شیوه، مورد تأیید این جانب نیست و بنده در مورد برخی تعابیر به کار رفته در بیانیه، انتقاداتی دارم و پیش از این هم مخالفت خود را با ذکر عبارت «تصحیح عقاید شیعیان» اعلام کرده‌ام. من و برخی از کسانی که نامشان در ذیل بیانیه درج شده، عبارت «مقابله با انحرافات پدیدآمده در رفتارهای برخی از شیعیان که با باورها و اصول فقهی شیعه تعارض دارد» را پیشنهاد کرده بودیم.»

وی افزود: «تعجب می‌کنم که چگونه نام مرا در بیانیه آورده‌اند، در حالی که من آن را امضا نکرده‌ام و با شیوه تنظیم آن هم موافق نیستم.»

شب قدر، سه‌شنبه شب دهه آخر ماه رمضان!

www.tabnak.ir

این روزها پیامک‌ها و ایمیل‌هایی در عربستان و کشورهای عربی منتشر می‌شود که در آن آمده است: «بنا بر محاسبات نجومی، شب قدر، سه‌شنبه آینده است» و این مسأله بنا به گفته «ممدوح بن متعب الجبرین»، پژوهشگر سعودی است که شب قدر را از روی محاسبات نجومی کشف کرده و به تألیف کتابی با عنوان «معرفه اسم ليله القدر» دست زده است و در آن گفته که می‌داند و علم یقین دارد که شب قدر یکی از سه‌شنبه‌های دهه آخر ماه رمضان است که امسال ۲۳ ماه رمضان می‌شود.

به گزارش سرویس بین‌الملل «تابناک»، جبرین تأکید کرده است: این شب در هر سال ثابت بوده و شب سه‌شنبه است ولی در آنجا حرکات منظمی برای جابه‌جایی شب قدر در دهه آخر و شب‌های ۲۷، ۲۳، ۲۵، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۹ و ۲۵ به صورت پی در پی وجود دارد. در سال هجری گذشته (۱۴۲۸) در بیست و هفتم ماه رمضان بود و امسال شب سه‌شنبه، بیست‌وسوم ماه رمضان است و این رویه به همین ترتیب بر ستاره زمین تا آخر زمان ادامه دارد.

به نوشته سایت «الحقیقه»، جبرین گفته است که او پس از هفت سال پژوهش علمی و دینی به این نتیجه رسیده است که شب قدر، یک شب سه‌شنبه از دهه آخر ماه رمضان است و آن شبی است که در آن مسلمانان به عبادت می‌پردازند و اعتقاد دارند که «از هزار ماه بهتر است» و اضافه کردن بیست‌وهشتم به آن بدعت است.

شیخ عبدالمحسن العبیکان، مشاور وزارت عدل و عضو مجلس شورای عربستان سعودی تأکید می‌کند: از نامه‌هایی که به تازگی ارسال شده و در آن شب قدر تعیین گردیده است، چه به وسیله خواب دیدن و چه به وسیله محاسبات نجومی، برخلاف سنت پیامبر خدا (ص) است به این دلیل که آن حضرت، از زمان دقیق شب قدر خبر نداشت و آن را مشخص نکرده بود.

شیخ العبیکان در یادداشتی در روزنامه «عکاظ» عربستان تأکید کرد: اعتماد به خواب و یا اینگونه محاسبات برای تعیین شب قدر، اشتباه است.

وی افزود: پیامبر خدا (ص) به ما گفته بود شب قدر مخفی شد تا مسلمانان در روزهای دهه آخر ماه رمضان بیشتر به عبادت بکوشند.

مشاور وزارت عدل عربستان افزود: هر کسی که شب قدر را تعیین کند، در سنت نبوی اشکال وارد کرده است.

ص: ۱۱۴

«عبدالعزیز بن سلطان المرمش»، پژوهشگر نجومی عربستان اظهارات جبرین را رد کرد و گفت: او این مسأله را از روی محاسبات نجومی به دست نیاورده بلکه در محاسبات خود، از روی حرکت خورشید آن را در روز سه‌شنبه یافته است. بر پایه نظر او، شب قدر از روی طلوع خورشید مشخص می‌شود و ما در علم نجوم تأکید داریم که مشخص کردن شب قدر امکان ندارد؛ زیرا ما به غروب و هلال اعتقاد داریم اما چیزی که جبرین می‌گوید، از علم نجوم به دور است.

صدور فتوایی عجیب درباره طلاق

www.shafaf.ir

رئیس سابق کمیته فتوای الأزهر، در فتوایی اعلام کرد: «همسایه‌ها و اهل محل اگر شاهد جر و بحث زوجین باشند و تشخیص دهند زن و شوهر همسایه نمی‌توانند با هم زندگی کنند، می‌توانند برای آنها درخواست طلاق کنند. به گزارش العربیه، شیخ جمال قطب که در جمع اتحادیه روزنامه نگاران مصری سخن می‌گفت، اضافه کرد: همانطور که شوهر حق طلاق دارد و یا زن حق خلع دارد، جامعه هم همین حقوق را دارد. اسلام برای زن مرد حقوق برابری قائل شده و به مرد حق طلاق و به زن حق خلع را داده است.

وی ادامه داد: جامعه که شاهد وقوع ازدواج میان زن و مرد بوده، در صورت مشاهده بروز مشکل میان زوجین به حدی که امکان تفاهم میان آنها وجود نداشته باشد، حق دارد این پیوند زناشویی را پایان دهد! در این خصوص همسایه‌ها و بافامیل زن و شوهر می‌توانند با مراجعه به قاضی درخواست برای زوج همسایه در خواست طلاق کنند.

وی در پاسخ به این پرسش که اگر همسایه‌ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند، در این صورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟ پاسخ داد: اگر قاضی تشخیص دهد ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل می‌شود حکم به طلاق می‌دهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند!

وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسؤولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین، وقتی همسایه‌ها درخواست طلاق کنند، قاضی آنها را ملزم به طلاق می‌کند.

سریالی که دیدنش حرام اعلام شد

www.tabnak.ir

یک شرکت کویتی تولیدکننده سریال‌های تلویزیونی، اقدام به تولید سریالی تاریخی کرده که در آن خاندان رسول الله (ص) چهره‌پردازی شده‌اند.

به گزارش سایت عرب زبان «اسلام آنلاین»، در این سریال، امام حسن و امام حسین (ع) توسط «عبدالباری ابوالخیر»، کارگردان این سریال به تصویر کشیده شده‌اند.

ص: ۱۱۵

این در حالی است که این اقدام سریعا از سوی شیعیان کویت محکوم شده و محمدباقر مهری، رهبر شیعیان و نماینده مراجع در این کشور، با صدور فتوایی دیدن این سریال را حرام اعلام کرده است.

مهری تأکید کرده است که تجسید و مجسم نمودن معصومین، موجب اسائه ادب به این ذوات مقدس است.

در همین حال، دکتر عبدالستار عبدالسید، وزیر معارف سوریه نیز که بخش‌هایی از این سریال در کشورش فیلمبرداری می‌شود، گفته است: اگر چهره‌پردازی معصومین در این سریال واقعیت داشته باشد، اجازه ادامه کار را نخواهیم داد.

گفتنی است، نام این سریال «الاسباط» است و در صورت تدوین نهایی، در ماه رمضان سال آینده به نمایش در خواهد آمد.

سازندگان سریال «الاسباط» برای ادامه فعالیت در مراکش تلاش می‌کنند

www.jomhourieslami.com

ساخت بخش‌هایی از سریال «الاسباط» که قرار بود در سوریه و لبنان ساخته شود، در پی اعتراض‌ها و تحریم علمای مسلمان جهان اسلام با مخالفت رو به رو شده است، از این رو سازندگان سریال برای ادامه فعالیت در مراکش تلاش می‌کنند.

با اینکه ساخت این سریال اعتراض‌هایی از سوی مراجع دینی و علمای مسلمان؛ اعم از سنی و شیعه و اندیشمندان به دنبال داشته و هنرمندان آن از مسلمانان عذرخواهی کرده و برخی دیگر نیز از نقش‌هایی که داشتند انصراف دادند، اما کارگردان آن تلاش می‌کند این سریال را به پایان برساند.

قرار بوده بخش‌هایی از این سریال در سوریه ساخته شود که به آن‌ها اجازه داده نشد از این رو کارگردان تصمیم گرفت کار را در لبنان ادامه دهد اما در آنجا نیز با مخالفت‌های شدیدی رو به رو شد. وی سعی می‌کند این سریال را در مراکش بسازد تا با مخالفت‌های کمتری رو به رو شود.

تولید سریال «الاسباط» که در آن بازیگرانی در نقش امام حسن و امام حسین (ع) نوادگان پیامبر ظاهر می‌شوند، علمای شیعه و سنی نسبت به تهیه این مجموعه واکنش‌های بسیاری نشان داده و آن را به شدت تحریم کرده، این اقدام را فتنه‌انگیز خوانده و تماشای آن را نیز تحریم کردند.

پیش از این دکتر محمد عبدالستار وزیر اوقاف سوریه اظهار داشت که ممکن نیست وزارتش اجازه تصویربرداری از این فیلم را بدهد که در آن چهره امام حسن و امام حسین (ع) و یا کسی دیگر از اهل بیت به تصویر کشیده می‌شود. قرار بود بخشی از این سریال در روستای قطنا، نزدیک دمشق که نمایانگر شهر مدینه است ساخته شود، بقیه فیلمبرداری در قصر بیت الدین در لبنان که قصر معاویه بن ابوسفیان را به تصویر کشد که به دنبال مخالفت‌ها فیلمبرداری این سریال به مراکش منتقل شد.

ساخت فیلم الاسباط حرام است

www.jamejamonline.ir

آیت الله ناصر مکارم شیرازی در یادداشتی اختصاصی به خبرگزاری جمهوری اسلامی، تهیه و ساخت فیلم الاسباط از سوی کارگردان کویتی را حرام و مخالف مصالح اسلام دانست.

چندی پیش خبری درخصوص تولید یک سریال تلویزیونی در کویت منتشر شد که موجب موضع‌گیری حجت الاسلام و المسلمین «محمد باقر مهری» نماینده شیعیان کویت شد.

آیت الله مکارم شیرازی مرجع تقلید شیعیان در پاسخ به استفتای گروه فرهنگی ایرنا، مرقوم کرد:

بسمه تعالی

به طوری که آگاهان می‌گویند این سریال، ضد شیعی است و هدف آن بی‌گناه جلوه دادن معاویه و یزید است که بر خلاف تمام

مدارک تاریخی و مخالف اجماع علمای شیعه است و بعید نیست که هدف از آن ایجاد اختلاف میان شیعه و اهل سنت و درگیری میان آنها و بهره برداری دشمنان اسلام باشد. بنابر این، تهیه چنین سریالی حرام و مخالف مصالح اسلام و از هر نظر محکوم است.

ص: ۱۱۶

ناصر مکارم شیرازی

در این سریال تلویزیونی، هنرپیشگان عرب برای نخستین بار نقش نوادگان پیامبر (ص) امام حسن و امام حسین (ع) را بازی خواهند کرد. همچنین نقش‌هایی برای معاویه و یزید در این سریال طراحی شده است.

محمد العززی، تولیدکننده کویتی این سریال هدف از این کار تاریخی هنری را براساس «اصل فرض حسن نیت میان صحابه و وجود توطئه یهود در ورای اختلافات آنان» عنوان کرده است این درحالی است که چهره پردازی ائمه معصومین (ع) از نظر مراجع عظام تقلید حرام است.

سامر المصری، هنرپیشه سوری نقش امام حسین (ع) را بازی خواهد کرد، پیر داغر و محمود سعید (در نقش ابو هریره) از لبنان، احمد راتب از مصر، فیصل العمیری از کویت، فتحی الهداوی از تونس، خالد القیش (در نقش یزید)، دیگر بازیگران این سریال هستند.

فیلمنامه این سریال را محمد الیساری نوشته است و کارگردانی آن را عبد الباری ابو الخیر برعهده دارد.

سه میلیون دلار برای این کار در نظر گرفته شده و برای فیلمبرداری از دوربین‌های سینمایی استفاده خواهد شد. این سریال را ناصر جلیلی صحنه پردازی کرده و قرار است در ماه رمضان آینده به نمایش گذاشته شود.

نجف به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ معرفی شد

www.mehrnews.com

سازمان تربیت، علوم و فرهنگ اسلامی (آسیسکو) نجف را به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ معرفی کرد. آسیسکو شهر تریم استان حضرموت یمن را برای سال ۲۰۱۰، شهر تلمسان الجزایر را برای سال ۲۰۱۱ و شهر نجف عراق را برای سال ۲۰۱۲ به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام معرفی کرده است. اسکندریه در سال ۲۰۰۸ پایتخت فرهنگی جهان اسلام بوده و امسال نیز قیروان است.

انتخاب نجف به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ فرصتی برای تبیین جایگاه حقیقی حضرت علی (ع) است. با توجه به اینکه حضرت علی (ع) منبع الهام انسانی است، سعی می‌شود طی این انتخاب کرامت‌ها و فضایل امیرالمؤمنین به جهانیان شناسانده شود.

راه‌اندازی نشریه نجف پایتخت فرهنگی ۲۰۱۲، خدمات اینترنتی برای استقبال از پیشنهادها، همکاری با برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای به خاطر معرفی ابعاد مختلف نجف، تشکیل مرکز پیشرفته اطلاع‌رسانی، تأسیس شبکه ویژه استان نجف، اطلاع‌رسانی و آماده کردن شهروندان نجف برای این مناسبت، تشکیل گروه‌های ویژه استقبال از هیئت‌های رسمی در آینده از اقداماتی هستند که به این مناسبت انجام می‌شوند.

نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) در انگلیس برگزار می‌شود

www.tebyan-hamedan.ir

نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) به منظور تصحیح چهره اسلام، به مدت یک هفته در انگلیس برگزار می‌شود. نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) از سوی دانشجویان عربستان مقیم بریتانیا و ایرلند در شهر منچستر انگلیس طی دو هفته برگزار می‌شود که تا هفته آینده نیز ادامه خواهد داشت.

هدف از برگزاری این نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی او، تصحیح چهره اسلام در میان غربی‌ها، مبارزه با حملات مکرر به اسلام و مسلمانان و اطلاع‌رسانی و آگاهی‌دهی نسبت به آموزه‌ها و تعالیم اسلام عنوان شده

است. از دیگر اهداف برگزاری این نمایشگاه معرفی زندگی، اخلاق، رحمت و مودت، جاذبه‌های رفتاری و رسالت آخرین نبی است.

ص: ۱۱۷

در این نمایشگاه کتاب‌هایی ویژه سیره نبوی و اخلاق پیامبر خدا ۹، نسخه‌هایی از قرآن کریم، تصاویری از عصرهای اولیه اسلام و احکام اسلامی برای تبیین حقیقت اسلام و نبی گرامی قرار دارند.

عمره دختران دانشجو حذف شد

www.jahannews.com

عربستان از این به بعد به دختران مجرد ویزا نمی‌دهد و به همین دلیل ستاد عمره دانشجویی دیگر نمی‌تواند دختران دانشجو را به عمره ببرد.

فارس: رییس ستاد عمره دانشجویی از حذف عمره دختران دانشجو خبر داد.

حجت الاسلام سید محمدرضا فقیهی با بیان این که حذف عمره دانشجویان دختر از سوی عربستان اعلام شده است، گفت: عربستان از این به بعد به دختران مجرد ویزا نمی‌دهد و به همین دلیل ستاد عمره دانشجویی دیگر نمی‌تواند دختران دانشجو را به عمره ببرد.

وی افزود: ستاد عمره دانشجویی رایزنی‌های خود را برای حل این مشکل انجام داده اما هنوز به نتیجه نرسیده است.

رییس ستاد عمره دانشجویی با اشاره به اعزام دانشجویان متأهل از ۱۴ تیر به عمره مفرده، گفت: روز ۱۴ تیر ۲ کاروان دانشجویان متأهل به عمره اعزام می‌شوند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

